

تحریر ۷۲/۱۱/۱۸  
کتاب ۷۲/۱۱/۱۸

۴-  
۱۳۸۷/۱۱/۲۹  
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۱۹۴۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: لقاۃ الشہداء فی رد البہود فی نقول الرضا

مؤلف: میرزا محمد رضا غازی جبرائیل

مترجم:

موضوع:

شماره قفسه: ۱۲۵۹

شماره ثبت کتاب: ۷۸۹۴۳

جمهوری اسلامی ایران

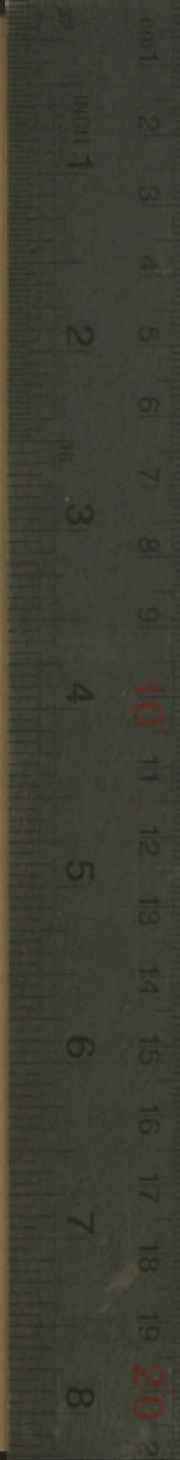
بازدید شد  
۱۳۸۱

خطی - فهرست شده  
۱۲۵۹



تحریر ۷۲، ۱۱، ۱۸  
کرنت ۷۲، ۲، ۸

بازدید شد  
۱۳۸۱



۴-  
۱۳۸۷/۱۱/۲۹  
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
شماره ثبت کتاب ۱۹۴۲  
۷۸۹۴۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: اعلامیه الشهود فی رد البهوت فی مقول الرضا

مؤلف: میرزا محمد رضا غازی جبر الالمام

مترجم: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۱۴۵۹

خطی - فهرست شده  
۱۳۵۹







و دیده بودند دعای قارون و حضرت موسی را و مولود حضرت خداوند تبارک و تعالی را  
 و جرم و عقاب را و بریکه احاطه کرده بود بر ایشان و چاه میم را و باریدن من و انشای  
 بنو دیدند و جنگ سی و یک پادشاه را و دیدند چنانکه آنها را نیکه از مصر بیرون آمده بود  
 هیکل در بیابان مردند بغیر از حضرت یوشع بن نون و کالب بن یوشع و اولاد و هابقی بنی اسرائیل  
 رفتند بان زمین هم چنانکه در توراته خداوند تبارک و تعالی در سفر اعداد در سیمان چهارده  
 درایه پست و ششم میفرماید که مرجه آن اینست که خداوند موسی و هارون تکلم شده  
 گفت که با یحیی از این جماعت بدی که از من کله میکست تحمل و زخم کلماتی که بنی اسرائیل  
 از من کله کردند شنیدم بایشان تا که خداوند میفرماید بجان خود قسم که با شما بن عیسه  
 در کوش من گفتید چنین رفتار خواهم نمود و انشای شما را در این بیابان خواهند افکند و  
 سان دیدگان شما را و بعد هیکل شما از پست ساله و زیاده که از من کله مند شده اند  
 بر زمین که دست خود را بلند کردم بدین معنی که ساکنان آن خواهید شد داخل خواهید  
 مگر کالب بن یوشع و بن نون خلاصه هین و نفر با اولاد و هابقی بنی اسرائیل اهل  
 زمین بخت المقدس شدند و نشند و نفر کردند و در بن و شریعت پدری ایشان  
 که توراته جناب موسی باشد قرار میگرداند با این همه احوال هر وقت توراته نزد یحیی  
 یوشع بن نون جمع بنی اسرائیل را طلبید بایشان را با این همه مامور نمودند و بنی یوشع  
 و بنی کوری فرمودند که شما با خداوند مامور هستید که تفتی بجستی کنید به پند که  
 دین پدری شما از جناب موسی رسیده و الان هم در دست دارید با اینهای اجداد شما

کفیه چادر هم آن بود که حضرت  
 کو خا هر حضرت موسی هم بود  
 جاد آبی بر اشراف هر سید بود  
 که هر جانی در پندار آگاه اب  
 هم بر آبی ایشان میرفت  
 مانند جری که هر اخصر بود  
 و در او زده جسته بعد از آن  
 بنی اسرائیل جبار میشد

ایه لایم است و فرمودند  
 چنانچه که فصل  
 پیش از چهارم از اول  
 و پانزدهم و نوزدهم از  
 کتاب یوشع بن نون

در این کتاب

فرمودند

که در میان داشتید و بارهای متعدده مختلفه و مفرقه از اشخاص چند که در آن زمین  
 مسکن دارند پس هر یک از بقعهای شما خوب و برحق میاید همان دین را انتخاب کنید و  
 کنید چنانکه در کتاب یوشع بن نون در فصل پست و چهارم نوشته است که یوشع تمامی  
 اسباط بنی اسرائیل را بشهر شکم جمع آورد و مشایخ اسرائیل با دوسای و ناظران ایشان را  
 خواند و ایشان را و یوشع بن نون را در حضور خداوند حاضر گردانیدند و یوشع تمامی قوم گفت  
 که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که ای ایشان برخیزید بر ابراهیم و یسحق و یعقوب و بر زمان  
 قدیم که آن طرف نفر ساکن بودند و خدا یان غیر عبادت میکردند و پدر شما ابراهیم را از آن  
 طرف نفر گرفته او را در تمامی زمین کنعان گردش کردم و در پاره او را بیا اگر دم و دادم با او  
 را خلاصه چندایه بعد از آن تا ایه چهاردهم مجمع حکایت رفتن ایشان بمصر و بیرون  
 آمدن ایشان و مجمع حکایات و معجزات سرکین شت بیابان تبه را بیان میفرماید مختصر  
 و بعد در ایه پانزدهم میفرماید هرگاه بد است در نظر شما پرستش کردن خدا را انتخاب کنید  
 از برای خودتان امروز که که در پرستش خواهید کرد ایام خدای ابراهیم که پرستش میکردند  
 پدران شما و کنیزان و گاو و بز خانه و باطنایان که شما در این زمین ایشان نشسته اند لیکن  
 من و خانه دانه پرستش میکنم خدای خود را جواب دادند انقوم و گفتند حاشا با ما  
 بر هر کون مخلص را برای پرستیدن خدایان دیگران بعد از دایه دیگر هم شکرانه  
 را بجای آوردند که خدا با ما چنین و چنان تفضلات فرمود و مادت از او برخواهیم داشت  
 و یوشع در جواب قوم گفت نیت و اند پرستش نمودن مخلص را چونکه خدا مقدس است

شماره  
 آیه لایم

و بعد از او خوی ناز



غیر

و اما خلقی متعصب است عفو نمی نماید تقصیرات و خطاهای شمار هرگاه که بکنید مخلصان و  
 پرستش کنند مرغانیان غیر بر میگرد و غضب میکند و فناء بکند شمار با این همه نیکیها  
 که کرده با شما جواب دادند که ای یوشع نه مگر آنکه خدا را پرستش و نیمائیم گفت یوشع بر  
 قوم شاهد باشید شمار خودتان که شما خودتان انتخاب نموده اید خدا را از برای پرستش  
 نمودن او را گفتند شاهد هستیم جواب داد یوشع اکنون رو کنید و رو کنید خدا را بپیکار که مرا  
 آنچه در میان شما هست و میل دهید بگوئید که خودتان پرستای خالق اسرائیلیان گفتند  
 یوشع را که خدای خالق خود را پرستش خواهیم نمود و بقول او خواهیم رفتار کرد پس او  
 و متعصب و ثابت شد که تقصیر و تجسس در شریعت موسی لازم است این از نقل است  
 و اما عقلا نیز معلوم است که هرگاه در شریعت وین حقیقی که سماوی باشد تقصیر لازم  
 پس بدان و ملل مختلفه حتی برستی را با نیک حساسی پرستند و هیچ عقاید یکسانند  
 که اینها همه با حق محسوب شوند بجهت اینکه بدین ابا و اجداد خود رفتار کرده و میکنند  
 والا اگر غیر این باشد پس این صورت جو لازم میاید که هرگز خلایق عالم چنین  
 که جمع ادیان تخصص و تجسس را بکنند و این یک طایفه لاجرم را بداند که این  
 بد بجهت عقاید و طفل و عوامی این مرحله را ثابت میکند عقلا و در این حال  
 کلام نوشته شده بنبوت نقلی بجهت اینکه ابدا طایفه بنی اسرائیل را بجهتیکند و میکنند  
 تقصیر و تجسس در شریعت موسی دارد نیامده اما الان بان دلیل از خود بگویند  
 چنین حرفی نزنند مگر اینکه باید لازم بداند تقصیر و تجسس کردن در حق را در مقام

در نقل جعلی ثابت شده

حکم

مطلبی از انکه خدا

بر نمایند **باب دوم** بدانکه عقلا و نقل واجب است که آنچه را حضرت موسی فرموده  
 است باید شنید و بقول ابتدای سلف که مؤید قول حضرت موسی هستند باید شنید  
 ند بقول علمای که بدون قول خدا و تورات گفته اند و فرموده موسی که گفته اند بخند  
 دلیل **دلیل اول** آنکه در تورات حضرت موسی در سفر منی در فصل هجدهم در آیه چهاردهم  
 و پنجم در خصوص سفارشات بدین سبیل خداوند تبارک و تعالی چنین میفرماید

**יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל**  
**יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל**  
**יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל**  
**יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל**

یعنی پنج مرتبه از میان برانگیزان شما بر میانگیزان من که خداوند خالق شما هستم قول او را  
 موافق هر آنچه که از خداوند خدایت در تعجب و در روز حجت در خواستی حکام  
 که قول خداوند خدای خود را دیگر نشنویم و این آتش عظیم را دیگر نه بنیم مبادا که بپریم و  
 فرمود خداوند که میگو گفتند این قوم و کویا بنی اسرائیل چنین کار میگردند که بر هر چیزی  
 که وحی نازل شود باید نزول صاعقه و برق و زلزله باشد لهذا استدعای رفع این  
 حکم نموده خداوند تبارک و تعالی بر ایشان رحم نموده فرمود بعد از این آیه

**יְהוָה יִשְׂרָאֵל** **יְהוָה יִשְׂרָאֵل** **יְהוָה יִשְׂרָאֵل** **יְהוָה יִשְׂרָאֵל**  
**יְהוָה יִשְׂרָאֵل** **יְהוָה יִשְׂרָאֵل** **יְהוָה יִשְׂרָאֵل** **יְהוָה יִשְׂרָאֵل**

اول فصل

خداوند تبارک و تعالی

کمال ایش شایسته  
 معجز اودنای اونها  
 بحسب بیرون صفاهال  
 انور اودنای  
 لغت ایت قول اودنای  
 الوهی ران هالای  
 هکد دلا هزوت لود  
 ایراه عود و لود اودنای

دو مرتبه اودنای اونها همیشه ایش و بیرون











علمای ایشان که به همین دست اوین امده اند و کتابها را نوشته اند و اسم او را میثناه نامیده  
 اند و این کتاب را در بیت المقدس ثانی در عهد اسکندر بنا کرده اند و یکی از خلاف تورات و  
 قول حضرت موسی نوشته اند و اسم او را توراته شیعله به نامیده اند یعنی توراتی از کفر  
 شده و بعد از تمام شدن آن کتاب کتابی دیگر شروع کرده اند و او را کار نامیده اند و تا یکصد  
 هفتاد و دو سال بعد از خرابی بیت المقدس ثانی هنوز می نوشتند و قرائت می دادند و آنکه تورات  
 موسی را در این زمان مامور بعمل کردند و بنویسیم و بهمان خواندن گفتا می کنند و باید بگویند  
 مرثا که در بعد از آن پی در پی هم آمده اند و خلاصه نوشته اند و ساله بزرگ و ساله کوچک  
 خلاصه نامیده بر پی یوسف قاور و نامی را نوشته و اسم او را شولخان غا  
 ر و خ نامیده اند که جمیع احکام در این زمانها آمده و فرامی گیرند و بعد از پی یوسف  
 قاور و چه امده اند و روح گفته او بودند که پی یوسف حرفهای میثناه و کار  
 بهتر میگوید است و خلاصه او با اهل دیوان خانه پخته بوده است و در هر یکا میگوید  
 ملاحظه میکنیم و میبینیم که هر چه نوشته اند اکثری بر عکس و برخلاف تورات  
 و قول موسی نوشته اند انشاء الله جل و شایسته خواهد شد تا بر خوانند و  
 شنوند معجوم و مشخص و ظاهر کرد که هر چه که در تورات حکم فرموده است  
 آنها را تغییر داده اند و جلالتها را حرام کرده اند و حرامها را حلال کرده اند و در حقیقت  
 مبدل این تغییرات از زمان اسکندر بوده است که ان باعث تغییر این شریعت  
 و دین موسی شده و کیفیت آن در کتاب توحید نوشته است و لازم شد که بر حقیقت

از آن

از آن در این کتاب نوشته اند تا معلوم شود که چگونه چنین دینی و شریعتی که حقیقت  
 بوده بجهت سبب وجه جهت تغییر داده اند و آن اینست که وقتیکه بیت المقدس ثانی  
 آباد شد تا چهل سال پی داشتند بقول خودشان هیکه و ملاکی و مرکز با بودند و  
 را خاتم الانبیاء میدانند و در کتاب توحید در فصل دوم نوشته که سال سه هزار  
 و چهار صد و چهل و هشت از هبوط آدم این سه نفر جلت کردند و در فصل هفتم  
 و هشتم نوشته است که سال چهارم آبادی بیت المقدس ثانی ختم پی این پی سرائیل  
 شد و همگامیکه پی سرائیل دین و شریعت ایشان رواج داشت جمیع احکام مراعات  
 شری ایشان با پیروهای هارون بود و در ایام بیت المقدس ثانی در زمان اسکندر  
 که پادشاه یونان شد سر کرده و فرستاد و در بیت المقدس که شهر را دستگیر کنند تا یکن  
 نکردند عاقبت کار بجناب و جدال کشید و در میان پی سرائیل و یونانی بود از اول  
 هائی هارون با پسرانش بیرون آمدند و با جمعی پی این لشکر آنها را زدند و شکست دادند  
 و کریر اینانند و بیت المقدس را چنان چراغ باقی کردند بحدی که در شب دور پی سه  
 میل جمع مهر استوانه شدند بخوانند پس این خبر گوش زد اسکندر شد سال  
 خودش بالشکر بسیاری آمد و در بیت المقدس و محاصره کرد تا مدتی خدای  
 انجامانند تا ایشان عاجز شدند و در میان پی سرائیل شخصی بود بسیار صدیق که  
 او را شعون میگویند پس او را که میطلب شد که برود خدمت اسکندر بلکه شاید  
 بطوری بکنی بد هک که از قتل و غارت در گذر چونکه شعون در لشکرگاه اسکندر

در این زمانهای سابق حق

هکی

حاکم نوشته میشود  
 چنانچه خلافت پیغبر آخر الزمان  
 و بیان احکامات آنحضرت  
 حضرت عیسی علیه السلام  
 در این شریعت  
 متبای پیغبر میباشند  
 اندر پیغبر مختار مجتهد  
 حیدر گران و فرموده اند  
 که است مبنی بر حلال  
 من موسی را اند  
 بنی بعدی

دوم







باید دانست و تورات را بدین  
و با وقت است

و هر چه در کتاب است از این جهت است که در هر کس که میسر شود و در هر کس که میسر نشود

چرا که قول انبیا قول خداست و تورات را باید دانست و تورات را باید دانست  
کلمات انبیا را کرده اند قول ایشان باطل و کفر و ضلالت است **باب دوم** در آنکه هرگاه از  
ایات تورات یا از کلام انبیا ظاهر شود که تورات ابدیت نباید هیچ گفتگو کرد و باید درین  
و معنی خود قایل مقام بود و هرگاه که از ایات تورات یا از کلام انبیا ظاهر و واضح است که  
تورات موقت است و وقت معینی داشته است پس نباید خود را در تعصب انداخت و باید که  
کرد که خداوند و اول از آن خوشتر باشد نه برضایت دل خود و نه بکفایت علماء و ملاها  
حال ظاهر از ایات تورات یا از کلام انبیا و دلیل واضحی از جهة ابدی بودن تورات نیست  
اینکه علماء متقدمین بسیار تخص و تجسس کرده اند و هر یک دلیلی چند از عقل و گفته  
اند انشاء الله بعد ازین نوشته خواهد آمد تا خواننده واضح شود که این ملاهای مذکور  
چه قدر جبرئیل کرده اند و مقلو حق را ملا حظه نکرده اند و از برای همه جوابهای  
و شایانی واضح است و چند که علماء خودشان جواب یکدیگر میگویند گفته اند **اول** آنکه هارم  
بام که یکی از علمای ایشان بوده است که تمام تورات و کتب انبیا سلف را خوانده و تحقیق  
او را باب ابدی بودن تورات بسیار جستجو کرده و دلیلهای چند بنویشته است تا بعد ازین  
در مقام خود انشاء الله نوشته خواهد شد **اول** آن جستجو کردن ایشان معلوم میشود که با  
تخص این مقدمه بنویسد تا معلوم بشود و علم حاصل شود دوم همین قدر معلوم میشود که  
نمی تواند بگوید این مقدمه از تورات یا از کلام انبیا سلف یا از کلام انبیا سلف یا از کلام انبیا سلف  
بود که بنویسد که ابدی بودن تورات از تورات یا از کلام انبیا سلف یا از کلام انبیا سلف یا از کلام انبیا سلف

ضلال

و هر  
از کتاب

بیشتر  
و هر یک

و در هر کس که میسر شود و در هر کس که میسر نشود

مسئله دوم در این است که  
تورات را باید دانست

که هرگاه دلیل واضحی از تورات یا کتب انبیا داشته باشد ضرر نبوده که بعضیهای ناقص خود  
اوله بیان کنند و باید یکبار مجادله و مباحثه کنند و اختلاف کنند و هر یک چیزی را دلیل ابدی  
خود قرار دهند این مطلب که مقدمه نیست مقصود فهمیدن دین حق است دلیل اخلاقی  
نه صرف لذت بردن باید معقول باشند در این مطلب بدلیلی که ثابت شود که تورات ابدی نیست  
بدلیلی که چند در تورات چون هیچک از علماء چنین ننویسد و دلیلی از تورات و کتب انبیا  
سلف و خلاف ندارند هارم باطل گفته که در تورات در سفر شمش در فصل پنجم نوشته  
که تورات را نه بر چیزی بفرمایند و نه چیزی را از او کم کنید این را دلیل خود قرار داده اند چرا  
این آیه را بر بی یوسف البو که صاحب کتاب رساله هفت چنین گفته که این دلیل ابدی  
بودن تورات نمیشود بجهة اینکه خداوند عالم از بی اسباب و بدین بلیغ کرده و مقصود  
که شما از پیش خودتان تورات کم و زیاد نکنید اما خداوند بخار است هر کاری خواهد کرد  
نمی تواند بگوید که خداوند چنان کاری کرده هرگاه فرموده بود نه کم میکنم و نه زیاد  
احتمال بود دلیل ابدی بودن تورات میگوید جواب آیه کتاب رساله جلد سیم فصل شانزده  
چنین نوشته که علماء دلیل ابدی بودن تورات نمیشود بجهة معلوم تورات نوشته کلام موقت است  
هرگاه علماء دلیل ابدی بودن تورات را از هر دو صد سال است که بیت المقدس خراب شده  
است و جمیع احکام تورات از میان رفته است و چیزی باقی نمانده است مثل اینکه در سفر خود  
در فصل بیست و هفتم درباره بیستم و ایات چند دیگر در تورات هست که مان و سینه کو  
را باید بدهند با اولاد هارون بغیر از ایشان بگوید که خداوند هر سال در فصل خیرین غله

تورات را از برای اطمینان دل

که نوشته اند  
و این را است که دلیل ابدی است

تورات را باید دانست

و در هر کس که میسر شود

و در هر کس که میسر نشود

و در هر کس که میسر شود

و در هر کس که میسر نشود

و در هر کس که میسر شود

و در هر کس که میسر نشود

و در هر کس که میسر شود



اینک با بدین نوشته مریدان و  
 در اسکان شریفی از برای  
 بیست و یک سال و بیست و یک روز  
 از امام با و روح ناله و سرود  
 وصل آورده و با طریقه و ریاضت  
 تا بقوت که از برای است که از  
 در برای خود بخورده از امام با و  
 تا از انفس و عمل آورده  
 و هر کس که حق را منقطع آید  
 باشد و عمل از کماله و  
 چنانچه در این سفر و عمل  
 میفرماید زیرا که این کلام تو  
 بسیار زود و بدست آید و  
 و در آنجا از امام با و

بهر این دو امید که در یاد او  
گذر سفر متوفی خدا را بگذرد  
هر دو یک عطیله ای بود  
و از برای یک شخص قلم و مداد  
نهایت ملاقات این

הנה אנכי שלח לפני את אליה הנביא  
 ויהי שונח לאחרית הימים  
 לפני בוא יום ויהיה הנדל והנבא  
 לפני בום יומי ארנאי מנדל ומנדל  
 ודשים לב אבות על בנים ולב בנים  
 ומשפט לב אבות על בנים ולב בנים



توبه ای آید  
آید  
قبل از توبه

۷۳

و نامرد و فوجانند و محمد  
 زیرا که ایامی است که در آن  
 می شود و نامرد و فوجانند  
 می شود و نامرد و فوجانند  
 می شود و نامرد و فوجانند

2

کال یامش ایشی هوو ہے لایم الیم ریدہ

اصول دینی



**باب دوازدهم در بیان احوال حضرت موسی علیه السلام**

یعنی هر چند که نزدیکی کند برای شما طعام خواهد شد همه را چون علف سبز  
 بنما دادم و در کتاب عقاید در جلد سیم در فصل چهارم چندین چیزها را بیان میکند  
 که آن حضرت آدم تا زمان حضرت موسی مکرر جاهل حلال شد و حلالها را هم اگر چه  
 چندین دفعه حکم الهی ناسخ و منسوخ شد که بعضی در زمان حضرت موسی و قبل  
 بوده مثل قربانگاه اول حلال بوده خود موسی و از زنده قربانگاه ساخت بعد از حلال  
 سال دیگر فرمود حرام است دیگر سازند و دیگر قربانگاههای چندی داشتند که در زمان  
 حضرت نوح منسوخ شد و اگر هر یک از اینها را بخوانیم ثبت نمایم باعث ملال و کلال  
 و این کتاب هم کجا بشمارد و دیگر آنکه حضرت ابراهیم با اسحق و یازده اساطیر  
 نوح بودند شب و عید گوشت و ماه با هم خوردن و فرج کردن و هیچیک از اینها  
 نداشتند و همچنین دو خواهر را یک نفر در جات خود در یک زمان فرج میکرد و ندان  
 برای ایشان حلال بود چنانچه حضرت یعقوب و دو خواهر را برنج گرفت و در جات هر  
 یکی پناه و یکی را جل و خزان لایوان خالوی خود و دیگر آنکه از قول علماء و مفسرین  
 حضرت ابراهیم برادر زاده خریز را برنج گرفت اما از تورات معلوم میشود ساره حرا  
 و خریز را او بود از یک مادر پس در دنیا آنکه در سفر ناکوین در فصل پنجم در  
 دوایز در نوشته است باری بر قول که باشد در عهد حضرت موسی حرام شد

در کتاب عقاید

احادیث

با اعتقاد و محذور و با اعتقاد  
 مسلمین حضرت موسی علیه السلام  
 و عارفان خود را در وقت حضرت  
 چهارده ساله از او میفرمود  
 با آنها بود و سر میخوردند  
 بگویم که او با آنهاست و خیال  
 نمیکرد که اینها نبوت میباشند  
 و از این جهت بود که با آنها  
 سه ساله از او میخوردند و با آنها  
 سه ساله از او میخوردند و با آنها

و در وقت

در کتاب عقاید

در کتاب عقاید در جلد سیم در فصل چهارم  
 در کتاب عقاید در جلد سیم در فصل چهارم  
 در کتاب عقاید در جلد سیم در فصل چهارم

جمع میان دو خواهر پس معلوم شد که همه اینها قبل از حضرت موسی حلال بوده تا آن  
 که موسی شریعت تازه داده شد پس در این صورت شریعت حضرت آدم و شریعت حضرت  
 نوح و شریعت حضرت ابراهیم و شریعت دیگران منسوخ شد و باقی و نقیض بر آنها وارد  
 نبود پس هرگاه شریعت موسی منسوخ شود نقیض بر او نیست و از مرتبه نبوت او  
 او چیزی کم نمیشود غرض از این کتاب چهارم بام بسیار مباحثه کرده اند و آنچه در این کتاب  
 ابداً بودن تورات نوشته بود یکی را جواب گفتند و خود صاحب کتاب رساله  
 دلیلی از عقل خود بجهت ابدی بودن تورات نوشته که همین طور و قیاس خداوند  
 عالم تورات را موسی نامزل کرد بان رعد و برق و زلزله که همه بنی اسرائیل دیدند  
 پس هرگاه پیغمبری دیگر بیاید و بخواهد که تورات را منسوخ کند باید انهم مثل موسی  
 با همان رعد و برق و علامات اثبتی باشد حال این حرفیت که صاحب رساله  
 بخواهد نفس خود گفته است و دلیلی از جای ندارد که باید چنین علامتی ظاهر  
 شود بر عکس حرف او و دیگران در تورات در سفر شمع در فصل هجدهم در آیه شانزدهم  
 نوشته است که انوقت که پیغمبر موعود بیاید چنین علامتی نخواهد شد و ترجمه  
 آن اینست که موافق هر آنچه که از خداوند خدایت در هر چه در روز حقیقت در  
 خدایتی هنگام گفتنت که قول خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم را دیگر  
 نه بنفسم سار که عیسای پس هرگاه معنی از عالم امر میفرموده باشد که دیگر چنین  
 علامتی نخواهد بود پس باید بشود پس آنکه این خواص بخواهند بود و دیگر صاحب  
 رساله

با اعتقاد شریعت موسی

در کتاب عقاید در جلد سیم در فصل چهارم

خواهد دیگر آنکه

در آیه قومی اسرائیل اطاعت  
 مراد و صاحب خود را نمیکرد  
 طاعت چنین علامتی را در کتاب  
 در هر چه که میفرمودند از او  
 استدلالی نیست بخواهی که چنین  
 علامات ظاهر خدایت

تا آنکه اصرار معاندت و سبک  
 تا آنکه اصرار معاندت و سبک  
 تا آنکه اصرار معاندت و سبک











عظ سیمیه و دهان من بعد از این دوام کرده اند ان شاء الله تعالی  
ز برای آنکه ما را فکریه استند از عالم تکلیف اخصای (نفس) است

خطاب حضرت هاجر یعنی نوشته خداوند باز یاد و گفت که و ترابه تو را چنان بسیار غایم  
که از بسیاری سوره نپوان <sup>در</sup> نوشتن و نوشته خداوند و مرا گفت که اینک تو حامله شده  
ویری خواهی زاید و اشش را اسمعیل خواهی خواند زیرا که خداوند عالم مصیبتی که



الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

[illegible]

וְשָׁמַעְתִּיךָ הָיָה בְּנִסְתֵּי אֶתְרוֹ  
וְלִשְׁמִיעֶל יִשְׁמְעִינָא הֵיכֵה רִיחֵי אוֹתוֹ  
וְהִכְרִיתִי אֶתְרוֹ וְהִכְרִיתִי אֶתְרוֹ כִּמְאֵה -  
וְהִפְּוִיכִי אוֹתוֹ וְהִפְּוִיכִי אוֹתוֹ בְּמִיד







ندایم باید که خداوند و پیمانش را العباد بالله و سرور که بیداریم همه اینکه کلا  
 را بفرماید و بانه انرا ساند و بایشم که که بعضی فرمود بود و دیگر حضرت داود و فصل  
 شصت و یکم در این چهارم بر موی میفرماید در همه تو را تاب خواهم بود و در سایه بالها  
 تو پناه خواهم بود و دیگر در کتاب حضرت شعبد و فصل چهل و پنجم در این هفتم میفرماید  
 که اما نبی اسرائیل بجات ابدی از خدا بجات خواهند یافت و ابد الابد شمرند و فصل  
 نهم از حدیثی است که ایضا گفته اند که لفظ ابدی می باشد در تورات و کتاب  
 میفرماید ندیده ایم که انرا برای ابدی عالم باشد بلکه وقت است نه ابدی مگر  
 و چرا که انرا برای خود خدای خالق است یکی در سفر خروج در فصل پنجم که میفرماید ما  
 شای خدا ابد الابد است و یکی در سفر صی در فصل بی و دوم میفرماید که من  
 زنده هستم تا ابد الابد العباد بالله می توان انرا برای پروردگار و عالم زوال و فنا  
 قرار داد بجهت آنکه خود قدیم است و فرمائی جدید است و انرا برای او اول و  
 نیت و دیگر برای یوسف البوکه صاحب ساله است نوشته است که کل و قسم  
 است یکی منظور بر همه چیزهاست و یکی منظور بر چیز تمام همانکه حضرت داود  
 در مرمر مور هفتم فرمایند نوشته است بنشینم بخانه خدا همه ایام حیات من معلوم  
 است مقصود از این کل جز نیست بجهت اینکه برای هیچکس ممکن نیست حیات ابدی  
 که در خانه خدا بنشیند و هم چنان بر میا پیوسته در فصل چهارم در این هفتم  
 از مینها منظور از این ایه زمینی است نه همه زمینهای عالم و هم

خداوند  
 اینست که  
 عالم را  
 در هر روز  
 و در هر روز  
 و در هر روز

صفتی است بر فصل سیم میفرماید که انش قدسین همه زمین را بخود و زمین هم منظور بهمان  
 است مقدس است نفس بسیار از این مقوله در باب کل دلیل آورده اند از اجله حضرت داود  
 میفرماید هم میفرماید همه زمینهای تو را کایت کنم و این همه را در جنتی باید باشد بعثت  
 نمای ستایش پروردگار عالم ممکن نیست و دیگر در کتاب بر صهای پیغمبر در فصل بی و یکم  
 فرموده است و بعضی از ایه را ابدی می دانند صریح نیست بجهت آنکه انرا برای افسان و  
 نوشته است که نگارند و انرا برای پیغمبر اسرائیل نوشته یعنی همچنان که افسان و افسان  
 که در باره انسانی است برای ابدی باطل می شود تا وقتی که زمان ایشان برسد که از هفتاد  
 هفتاد باشد یعنی پیش از وقت باطل نشود چنانکه در اینجا نوشته است که همه روزگار  
 چنانکه در سفر صی در فصل دوازدهم در این اول میفرماید که ایها بنی اسرائیل و احکامه  
 بعمل آورین ان بر شما لازم است در زمینیکه خداوند خدای پدر من تو را از ابراهیم و ایش  
 بنمای ایامیکه بر روی زمین رنده را سید بشما میبخشد فی الحقیقه تنبیه پیش از  
 عیش و که میفرماید که من با افسان و افسان و بر و جان هر یک را قدری و وفای دارم که شما  
 تکلیفشان این باشد این دخیل ابدی بودن توره ندارد نه بوده است که باطل نیست و توبه  
 مکر فرموده است باطل نشود از بودن توره پس معلوم میشود که لفظ همه روزگار را  
 عالم است مثل اینکه بر صهای پیغمبر فرموده در کتاب خود در فصل بی و یکم در این یکم  
 که اینک خداوند میفرماید که روزها میساید که من با خاندان بنی اسرائیل و خاندان  
 عهد تازه خواهم بست نه مثل عهدی که با پدران ایشان بر وزیر که ایشانرا بجهت بیرون

از این چهارم نوشته است  
 نیکو در این مقوله  
 خداوند  
 معجز شده بود در تورات







زمین دور می آیند خواهند گفت چون صد مات این زمین را راجعی که خداوند  
بان مهر ساند می بیند و اینکه قایم زمین بگویند و شروع بخدای میسوزد که زیر  
نشود و چیزی بران نروید و هیچ سوز دران نشود و نالکند مانند سرنگونی سد که  
و عمریه و او همان و صوبیم که انهار را خداوند غضب خود برنگون کرد ایند پس هرکس  
قبایل خواهد گفت که خداوند این زمین را چرا چنین کرده است و سبب حرارت  
این غضب شد یا چیست و گفته خواهد شد سبب اینکه عین خداوند خدا را  
با و اجازت ایشان که بوقت بیرون آوردن ایشان را از زمین و بر ایشان  
برد ترک کردند و روانه شد خدا بان غیر عبادت خود و سجده کردند خدا را  
که انهار عین داشتند و انهار با ایشان و نالکند شده بود و غضب خداوند بر این  
زمین افریخته شد تا قایم لغت هائیکه در این کتاب مرقوم است بران نازل  
گرداند و دیگر در همین سفر در فصل بیست و هشتم در باب بیست و هفتم میاید  
این احکامیکه بالاهی سر تراست از میرنج و زمینیکه در زیر برای تو است از این  
خواهد شد و دیگر آنکه بر مپای پیغمبر در کتاب خود در فصل نهم در باب دوم میفرماید  
که اگر چه آفریده و ناله می کنند و برای جانکاه بیابان ناله بر می کنند زیرا که بخدای  
موضه است که کسی نمیکند و وصلای را شایسته نیست و از مرغ هوائی  
بخایم زمینیکه کسی چیده رفته اند و او بر تسلیم بنودها و مکان کرکها مبدل میشد  
و شهرهای بهر راه را و بران و غیره سکون میکرد این حال جمع این آیات تورات و غیره

در بیان

بر مپای پیغمبر خاص ذات تحت انصر بوده و هم چنین هم شد و بجا می رسید و راسته که  
یکی از مضربین است به همین نوع نوشته که جمع این جزوهای حق ذلت تحت انصر کرده  
است اینست که حضرت موسی میفرماید که هرگاه مردم از شما پرسند که این زمین  
القدس بچه سبب باین بلیات گرفتار شد جواب بگویند بچه اینکه شریعت و  
احکام تورات را رها کردیم و در وقتیکه خداوند بدین ما را انصر بیرون آورد  
بت برستی کردیم از این جهت غضب خدا بر ما متولف شد و ما باین بلیات گرفتار  
شدیم و از همین آیات واضح است که این آیات بچه ذلت تحت انصر است و غلبه  
باین ذلت و باره نایم بچه بت پرستی و انانیت است هرگاه که این جزوهای  
مل با ذات آفریده که قبل از تحت انصر بر ما میامده این آیات در دست خداوند  
و الهی میفرماید است چرا که بت پرستی در آیات اول و بیستم هم مکرر  
این قول نیست اما در بلیت القدس ثانی ناکفته اند که طایفه بنی اسرائیل بت  
پرستی میکردند و دیگر در بعضی از آیات که در کتاب مکرر بار در فصل دوم در باب  
پنجم میفرماید خداوند که من از او اطراف دیوار این بوده در اندر و نشوید  
فراهم بود حال و یکویند که چرا شد چنان چیزی که حصار آتشین سوزنده متوجه  
حلبا شد و در و در بلیت القدس تا ما به بانییم حال اینجا کنایه است یعنی میفرماید  
که مثل آتش سوزنده متوجه ما باشد که کسی را ندانند بیک ایشان بیابان هرگاه  
که چنین باشند بر مپای پیغمبر در اول فصل کتاب خود در باب هفتم نوشته است

خصاص



که من نور ادم امر و زحمار می بالایی روی ده زمین هرگاه چنین باشد باید  
 حصار می شده باشد بسمی که هر کس او را بداند باشد و حال آنکه هم چنین چیزی  
 نشده پس اینهم گنایه است و جواب دیگر آنست که در کتاب بر مهابی پیغمبر در فضل  
 در راه چند نوشته است که خداوند میفرماید که بعضی از اوقات کل مهربان من  
 در مهابی بعضی کوها و لایها که خواهد شد بخی کن و بعد از اینکه اهل این و لایها  
 قومی و نایه کنند منهم برایشان رحم میکنم و از آن کلامیکه فرموده ام بر میگردد و  
 ایه دیگر میفرماید بعضی اوقات کل مهربان من میفرماید که بعضی بلد ها را آباد خواهم کرد و  
 سبز خرم خواهم کرد پس از آنکه ایشان خلاف کردند منهم نیز از آن وعده که بایشان  
 فرموده ام بر میگردد پس در این صورت میتوان گفت که در بیت المقدس ثانی بعضی  
 مراتب از برای خلق قرار داده شده بود که بکشد چون خلق نافرمانی کردند و آن  
 قابلیت را برای ایشان نبود لهذا موقوف شد چنانکه حضرت ادم اول در بهشت  
 بود چون گنم خور از بهشت بیرون آمد اگر چه میگویند این مصلحت بود اما  
 میبینیم که بعضی از اوقات خداوند سوگند یاد میکند در بعضی جاها بدوین  
 قسم وعده میکند بر معلوم است که آنچه را قسم یاد کرد آن کلام را البته باید که  
 املی در با شیم و هرگاه بدوین قسم وعده فرمود الله يعلم ایایانجام برسد یا نرسد  
 ما تحقیق ایم بگوئیم که چنانچه رسید یا نرسید خلاصه کلام در بیت المقدس اول بیت  
 بر سقی میگردند تسبیحی بیت و در بیت المقدس ثانی هم بیت بر سقی گذاشته اند

اینها بجهت بیت المقدس اول است اگر بجهت بیت المقدس ثانی بود بایست این را  
 از آن زمان تا بحال خراب بماند تا وقتی که قوم بنی اسرائیل از ذلت خلاص شوند  
 مثل دفعه اول که فرموده نه نغمه و آگاشته شود و نه گیاه از آن بروید و حال آنکه  
 ما میبینیم از اول آبادی بیت المقدس ثانی تا حال و هزار و یکصد و پنجاه سال  
 است که از وقت آن افت و بلاها از برای آن زمین خبر داده اند بر طرف شده و خیلی  
 از آن نشانیها باقی مانده بجز منبت و لاییت و جمیع و کثرت و از برای که در اینجا  
 هست بر معلوم شد که جمع این کلمات بجهت ذلت اول است نه بجهت ذلت ثانی  
 و دیگر در کتاب بیت الوهم نوشته که آنچه خبریکه در توره موسی بوده است حکمی  
 در بیت المقدس ثانی بجا رسیده به بنی در فضل ششم چه نوشته است هرگاه در  
 مطالعه نمایند همان ایه که در فضل سیم توره منی بود همچنان صفاتی آنکه حضرت  
 موسی خبر داده کل در ذلت بیت المقدس تحت الشرف واقع شده بنا بر این معلوم  
 که جمع اینها موافق بوده و دیگر بعضی از مفسرین ایه که در کتاب ذکر بنا نوشته  
 از اول لیل ابدي میآید چون فقط مستقبل است هرگاه چنین باشد عا ما باید  
 منظور به بیت المقدس ثانی دانست چرا که این خبرها تمام وابسته باوست و غیر  
 از این جواب اینست که در کتاب بر مهابی پیغمبر در فضل بیت و سیم در راه هفتم خدا  
 میفرماید ما بر این که روزها آنکه میآید که دیگر نخواهد گفت خداوندی گفت  
 بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد و حی است و دیگر در بعضی ایه که در کتاب

نمایند







[illegible]



بر خواست و بر گشته خواند شد ازین باب المقدس و دیگر برخواستند حال  
 یقین است که عامر و حمزه در بیت المقدس اول بودند و این نبوت را بدلت تحت المضر  
 قرار بدیم منشود زیرا که در این آیه <sup>و</sup> ثانی برخواستند پس کلام عامر و حمزه دروغ  
 شد مگر آنکه این ذلت و دماره که چنین افتادند که از حال روحی است اند و دیگر هم خوا  
 برخواستند و در این آیه <sup>و</sup> ثانی برخواستند پس کلام عامر و حمزه دروغ  
 برخواستند و در این آیه <sup>و</sup> ثانی برخواستند پس کلام عامر و حمزه دروغ  
 خای و نود دروغ فرموده باشند پس باید نصب را کنار گذاشت و بر ماضی خداوند  
 شد و ازین دین هاله اوامه فرودیم باید فهمید که نور اید و بیست و هفت است و  
 از نبوت موقت بودن نور اید باید شخصی کرد و یافت که بعد از موقت بودن نور اید  
 نبی است که با کفچه باشد هرگاه این حقیقه صحت یابد در توبه و کتب انبیاء است  
 مگر این جزو آن است که بعد از تمام شدن زمان توبه چه باید کرد و خداوند عالمیان باید  
 خود را معطل و سرگردان نکند البته اما این حاجت از بد عجز و بی سعادت و بی توفیق است  
 که این راه حق را نماند و هر اوست و در وقت داشت خود را حاضر اندیا و الاخره  
 کرده اند و جهان و سرگردان گردیدند و دلیل دیگر حاجت موقت بودن نور اید  
 است که حضرت را باطل پیغمبر کتاب خود در فصل پنجم در باب بیستم خیر داده که هنوز  
 من و کلام بود عالم است و پیغمبر و کتاب خود و بکنده قوم خود یعنی اسرائیل گرفت  
 و نضرع و زاری میکرد و در حضور خداوند خود و معروض میداشت بلکه هنوز در حالت  
 نضرع بود که ناگاه جبرئیل خفیه که او را از لاری زاده بدیده بود و من آمد و نبوت

7

و در تعظیم نمود و با نام منمک شد و گفت که ای دریا مال حال جهت درخت نمودنت و  
بغضت امدم و در ابتدا است دعاهايت فرمان صادر گردید و من بجهت اعلا م نمودن  
و امدام من که مرد پسندیده پس خطاب متوجه شده دریا را فهم نما برای تو  
و شمره مدت هفتاد هفته تعیین شده جمیع انجاء بدن عصیان و انعام رسانیدن  
کنانه و گناه نمودنت برای عطاها و آوردن علالت را بمی و تکبیل نمودن من و با و بر  
وجهت مسخ کردن قدس قدسین و این کلام را حضرت زبانی در بابل در دولت تخت انصر  
شد که رفت و پلاس پوشیده و روزی که رفت و بر خال نشست و نصیحت عساکر و استغفار  
و بخت بیدارگاه حضرت باری که بیدارگاه بر ظاهر شود که بیت المقدس نایکی بیا  
نواهد شد و عاقبت بنی اسرائیل بکجا خواهد کشید بعد از نضج بسیار وقت عصر بود  
چیریل نازل شد و فرمود زبانیان که آمدن من بجهت اینست که در وقتیکه تو بیدارگاه  
و نایستغفار میکردی از جاب خدا و می فرسید و حال من مدهام که حکم خدا را بر تو  
نم چونکه تو بیدارگاه خدایت بدید و من عرض از این آیه اینست که مفر ما بد هفتاد  
هفته و بگوشم تو بریده میشود و من شریفی که دارند عرض هفتاد هفته که هفته  
سال باشد که جمیع هفتاد هفته چهار صد و نود سال میشود عرض چیریل این بود که  
از خراب شدن بیت المقدس اول تا خراب شدن بیت المقدس ثانی که زمان ایشان بود  
هفتاد و هفتاد است که عبارت از چهار صد سال و نود باشد طول میکشد و بعد از ایشان  
بریده میشود و من چیریل شد و وقتیکه بیت المقدس اول خراب شد هفتاد سال در دولت

و مفضل بن قيس

وَأَنْزَلْنَاهُ

اشعار و نامہ و مکتوبات

بنی اسرائیل بنو عام  
بنو عام بنو نوح

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

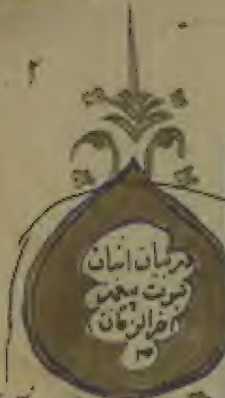






طیطوس اور اکریت  
و فریستاه اور ایفند

این کتاب که در  
دین از این اهل و بیابان است  
نماست و لا اله الا الله  
سایه بیایم السلام الله  
بودن احکام حق که  
بپایان امان اوست عقیده که بعضی  
از اینها است و شد و اما اوست  
عقیده و نظایر از اینها است  
نویسند





رسید حضرت موسی خواه از این راه که در توره در سفر تگورین در فصل ششم در باب سی و  
 چهارده خداوند و جمع عبادی بنی اسرائیل چنین کلام متفق اند بر نبوت خاصه تا موسی  
 رسید هرگاه حضرت موسی خود کرده باشد که باز بعد از این پیغمبری دیگر خواهد آمد  
 هر که قول او را نشود انحراف خواهد گرفت و این خواهد بود یا باید قول حضرت موسی  
 قبول کنیم یا نه اکنون را به غیر می دانیم البته باید قول او را قبول کنیم و اگر قول او را قبول  
 نکنیم پس باید او را پیغمبر بدانیم هرگاه بگویند نبوت عامه یکی باشد پس عقل چهارم است  
 خدا ما را چنین می گویم اما آن جوان بی خود بگوید که باز پیغمبری دیگر خواهد آمد چگونه  
 میتوانیم قبول کنیم البته ما باید قول او را قبول کنیم تا آنکه آخری بیاید و خبر دهد  
 که دیگر پیغمبری نخواهد آمد انوقت نبوت خاصه تمام میگردد بان پیغمبر آخرین و دیگر آنکه  
 باید دانست که این پیغمبر آخرین که با این عالم آمده است اصل وجود او را چنانچه پیش از  
 همه انبیاء بوده است حتی از حضرت ادم و خود انجاءش بعد از همه انبیاء بوده بدلیل آنکه  
 مثلا هرگاه صد نفر یا بیشتر یا کمتر در کعبه داخل شوند وقت برکتش آنکه اول داخل  
 آخرین خواهد بود مثال دیگر هرگاه محراب بسیار برادر پیغمبر یا توپ بگذرد ای آن پاره  
 که اول گذاشته شده در آخر خواهد بود یا اگر بگی برادر میان بی بیند از پی  
 وقت هر و آن آوردن آنکه اول انداخته آخر میرود نخواهد آمد اگر چه یعقوب بعد  
 از یعقوب متولد شد در حقیقت اول زاده بود بهمین دلیل پس در این عالم این پیغمبر  
 که آمد در حقیقت در اول سلسله انجاء انبیاء از اولین بوده است و با این جهت که او

بعد از همه آمده و مجبور بوده که از سلسله انبیاء دیگر کسی باقی نمانده است و همه آمده اند  
 مگر آنکه خود بعد از همه آمده و یقین داشت که این از عالم کرد که من تمام الانبیاء هستم  
 این کم از عاقبت نیست و هیچ پیغمبری نتوانست هم چنین از عاقبت بگذرد و دلیل دیگر هرگاه  
 چیزی که ادعی می خواهد بنظر او در خالی از این چهار سبب نیست که سبب فاعلی و سبب  
 و سبب مادی و سبب غائی باشد پس در این صورت هرگاه انصاف باشد این عالم است  
 که سبب غائی اگر چه در فعل مؤخرات اما در حقیقت مقدم است مثل آنکه شخصی بخوابد  
 تختی را درست کند برای نشستن برای آن چهار سبب در اینجا دلیل است یکی مادی و یکی  
 و یکی حسی و یکی سبب غائی که به صورت و ترکیب باید ساخته شود و یکی دیگر هر چه با  
 مثل باشد و در پیغمبر چنین بعد از اینها سبب غائی باشد که همه این را به حقیقت نشستی  
 با وجود آنکه بعد از آنکه آمدن شدن آن تحت بر روی آن خواهد نشست و لیکن اول آن نشستن  
 را بنظر ذهنی شاهد میشود قبل از ساختن بعد ساختن با کرده میشود و همچنین  
 در عالم ملاحظه شود بهین نوع است پس در اینجا نیز خداوند عالم سبب فعلی است و کل  
 سبب مادی اند و اخبار الهی جهت از پیغمبر است و در فناء کردن بقول ایشان  
 سبب غایت چه مری در شید و جبری و عقوبتی در نشاندن و فناء نکردن او  
 خواهد بود و چنین که همین است و هم چنین جاب موسی از قول خداوند میفرماید در سفر  
 شعی در فصل هجدهم که هر کانی از کلام پیغمبر نشود من از او نشستم و خود معلوم  
 میشود که این پیغمبر غائی است و پیش از آنکه بگویم که سبب غائی اگر چه در فعل مؤخر



در این کتاب که در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است و در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است

لیکن در حقیقت مقدم است از این جایز نبوت خالصه و تعلق نشان ایشان خواهد کرد  
 پس هرگاه خداوند عالم که فاعل است ایامی فراهم آورده که ابتدا باشد و بعد از آن  
 که چنین نبی خواهد آمد که اینهم خبر نمادی باشد که ما شوم سبب غایبی بماند  
 و نیز وجه این سه سبب دیگر در لغوی و در بیان نبوت خدای تعالی در این است که آنجا  
 موسی فرمود که در قول او را که نبی باشد نشود من از او مراد نخواهم کرد و دلیل دیگر  
 که آنرا حضرت آدم نامزد آن حضرت موسی و کتبت بدست سپرده شده است که در کتاب  
 بوسیله و کتبت دوم نوشته اند حال باید که کتبت ایضا در تورات بر ما ثابت شود  
 که آیا این شخصیکه ادعای نبوت کرده و گفته که من پیغمبرم از جانب خداوندان  
 شخص راست گوشت یا دروغ گویند باید این مطلب را از انبیای بنی اسرائیل و  
 کتب آنها معلوم کرد اول آن تورات و تفسیری در تفسیر خود در این باب خواهد بود  
 که خدای تعالی از میان برادران شما پیغمبر را قتل من میبویسید و میگوید که حق او را  
 مرا قتل خواهد کرد از خداوند خود در جواب در روز عظیم جفت در خواستی حکام  
 که قول خداوند خود را نشنوم و این انش عظیم را در مکتوبه بنیم صادر که میبویسید و خداوند  
 بمن فرمود آنچه افشاء نمیکست از برای ایشان پیغمبر را قتل تو از میان برادران ایشان  
 معترف خواهم کرد و کلام خود را بدو خواهم گذاشت تا هر آنچه که با او میفرمایم با ایشان  
 برساند و واقع میشود شخصیکه کلام مرا با اسم من بگوید نشود هر کس من از او  
 میکند اما خبری که متکبرانه در اسم من مخفی گوید و یا با اسم خداوند غیر تلفظ نماید

در این کتاب که در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است و در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است

این کتاب که در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است و در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است

ان

ایشان انداخته اند و هیچ نوشته اند اما خراب شدن بنات المقدس نافی هیچ سببی نیست  
 قرار داد که بجهت خراب شدن وجه قسم شد که خراب شدن نه بجهت معیت قوم و نه بجهت  
 مقدمه علماء و بعضی از علماء گفته اند که بجهت معصیت صغیره شد این هم در دفع است بجهت  
 اینکه چهار صد و پنجاه سال بیشتر که من از خانه خراب بود و خداوند هم به پیغمبر اراده که  
 در فلان وقت خانه آباد میشود و در فلان وقت خراب میشود و حق خدایت موسی خراب  
 و آباد شدن او را خبر داد پس دیگر هیچ نوع دیگر نیست از آن قرار داد مگر وقت زمان نبی اسرائیل  
 همان وقت بود و مثبت خداوند جان فرار گرفته بود که سابقا من گویم و در بار و دلیل  
 دیگر از جهت موقت بودن تورات ایست که هرگاه قدس خداوند و من اینها را در کتاب  
 و تورات و تفسیر آنها از دنیا بماند و دیگر تفسیر و تفسیر یعنی دیگر باشد و در تفسیر  
 حکایت و بیان عقابا و واقعات روز قیامت چه چیز را افشاء کند که او آن عمل  
 میکند مردش چه چیز است و اگر عمل بد میکند جزایش چه چیز است و بهشت چه نوع  
 و در نسخ چه طور جایست حال در تورات و کتب انبیاء هیچ خبری از قیامت و روز جزا  
 و حالات خلق و محصور شدن ایشان در محضر نوشته است و از باب بهشت و درد  
 هیچ خبری نداده است همین قدر نوشته شده که هر که عمل خراب کرد باید که کور شود  
 مردش و در نیات قبل اینکه مذکور شد که عزت بدست و ما را در تفسیر و تفسیر  
 طوایف کردن و دیگر بدی خداوند مردش ناب است که در نیات میدهم  
 و هم چنانکه در سفر خروج در فصل پست و سیم در آیه پست و پنجم میفرماید خداوند عالم

ان در این کتاب که در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است و در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت است











در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است

کردیم و عقل چنان شهادت می دهد که انشا بکه در ولایتی هستند مانند اسکندریه و شکم  
 ازین باشد چنانچه در توره همه جانزده شده است اول در سفر کاتب در فصل چهارم  
 ایه شانزدهم فرموده که از هر یک از هائیک از حیوانات را برکت دهد و اسم من  
 اسم ایام ابراهیم و اسحاق با ایشان خواند شود و در میان زمین زیاد شوند و در  
 در از میان زمین شکم زمین است و در کتب در سفر منی در فصل چهارم در ایه پنجم فرموده به  
 قرابتی و انعام مرا بر عیسی که خداوند مرا امر فرموده تعلیم شما نمودم تا در میان زمینیکه  
 از پیش در آن در میاید چنان بجای آورید و در این ایه هر دو میان زمین شکم زمین است  
 اما ازین مقوله افعلا در توره و کتب انبیاء است که اینها افعلا میباشند و میگویند شکم  
 زمین که در اندرون شهر بیت المقدس است مانند طفل در شکم مادر است اینها افعلا میباشند  
 و میگویند که زمین شکم است و در توره که در سفر استعدای در توره بدلیل اینکه همه  
 بیند که ادم و بیای کرچ است و این دنیا و مای بزرگ است مانند آنکه ادم عالم صغیر است و این  
 دنیا عالم کبیر است و میگویند که بدن انسان مقابل کفای زمین است و موی بدن انسان  
 مقابل اشجار عالم است که عالم کبیر است و همین همه چیزها را این توره است و در توره  
 اندونیز قول انبیاء سلف و توره حضرت موسی معلوم است که زمینم مانند اودی مصوری  
 و در و همین حضرت شیعیان است این قوم را مانند کرده بدین آید که بیرون شدن  
 از مکان است پس اینجا صفر ماید که ای عقیده شادمان باش که زمینم معلوم است که باید  
 و طرب و شکرانه بسیار بعمل میار که بدلت بخندد و او هر یک از اولاد متروکه را به اندی

در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است  
 در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است  
 در این کتاب که در این شهر است و در این کتاب که در این شهر است

بود که بدلت بروند و خداوند ترحم فرموده این ایه را بشارت داده و طاعتی میکند اینها را که  
 در ایشان بکمال خراطه چینی بنشیند پس رفع این بحث شد بقای از قول خود حضرت شیعیان  
 بنحیر حال خود را بجا است که در اول و اولی بلفظی کردن و یکی بلفظی نرسیدن و حقیقت  
 اینها کلام شیرینی است که جواب موسی در این فی کرد و حضرت شیعیان نیز باید لفظی با او بدین  
 در اینجا یک چیز در زمین است باید فهمید هر چند که انبیاء ازین توره و تورات کلام میگویند  
 از این خداوند از این توره و تورات را میگویند باید فهمید که اینها مایه و اینست که هر آنکه  
 از این توره و تورات معنی این است که بر کشتن نذر و در حوائیکه از این توره و تورات  
 بر کشتن نذر و در حوائیکه از این توره و تورات میباشند و در حوائیکه از این توره و تورات  
 البته که در این توره و تورات میباشند و در حوائیکه از این توره و تورات  
 پس بدلت آری که در این توره و تورات میباشند و در حوائیکه از این توره و تورات  
 شیعیان میفرمایند که قبل از کشتن نذر و در حوائیکه از این توره و تورات  
 که در اول باید هست صد و پنجاه و دو سال بشینند بطریقیکه حضرت موسی فرموده و اینها  
 هشتصد و پنجاه سال نشینند و دو سال قبل از کشتن نذر و در حوائیکه از این توره و تورات  
 است که حضرت شیعیان فرموده که قبل از کشتن نذر و در حوائیکه از این توره و تورات  
 خیر میاید و آری هست که بر میگویند اینست که حضرت بر میاید فرموده در فصل بیست و نهم  
 در ایه دوم زمان سرو که خداوند میفرماید که بعد از تمام شدن هفتاد سال در بابل شما  
 را باز در بابل خود بخواند و بخواند و در میان شما را بشارت خواهد کرد و اینها را بشارت خواهد کرد

مخبرند



[illegible]

و بعد از آنکه ایامی را که در آن روزها میفرستند و این روزها را که در آن روزها میفرستند

وفاقی حکام کے لئے  
اعمال اور امانت کے لئے  
کہ تمہارا قصہ کہیں نہ ہو  
یہ کہ جو وہم و گمان  
ہو کہ دنیا کی ہر چیز

و کلام حضرت موسی هم عجل شد که فرموده در توره در سفر اوبان در فصل بیستم و  
ایه بیست و دوم فرموده پس عیای قانون مرا احکام مرا نگاه داشته انهار اجرا دارند تا  
آنکه من بمیکه شما را جبهه سکونت در آن میاورم شمارا فی نگذارد پس معلوم است که خات  
موسی از ذلت ندانیدن نشویند داشت مگر از ذلتی چرا که همه این سفارشات  
بسیار محبتی فرموده پس بعد از آن همه خبرهای یاس و دلخیزه امید دلبری دارند برای  
لش خود برین پلت المقدس آری کاویم که آن زمین را خدا با نفا بخت داده بود و بهاها  
بطریق ارش و برات خداوند حضرت ابراهیم بخشیده بود اندر حضرت ابراهیم که  
حضرت ابراهیم پس گرفته باشد این چنین هر صفا میتوان گفت و حال آنکه خداوند از حضرت  
ابراهیم پس گرفته مگر آنکه از این نفا بعه که از اولاد اسحاق هستند چهر گرفته با اولاد  
اسماعیل داده چونکه در اول فرمود حضرت ابراهیم خداوند که این زمین را بدو بعه تو  
دارم و بنو مخصوص بگرد که مخصوص با اسحاق با ابراهیم لکن مذی بدست اولاد اسحا  
دارد بود بعد از آنکه فرمود احکام و قوانین مرا نگاه داشته و مرا که زمین شما را فی کند  
لقد احکام و قوانین خداوند را نگاه داشته و زمین ایشان را فی کرد و از ایشان خدا  
وند پس گرفته با اولاد حضرت اسماعیل و او را جبهه بازم از دین بعه حضرت ابراهیم پس  
نشود از آن اولاد گرفته با بن اولاد داده بلکه با اولاد ارشد هم داده و در توره در  
توبان در فصل بیست و پنجم و سوره ایه بیست و پنجم فرموده که اما من این اید از دین  
برو که از آن من است چونکه شما نزد من فرمایند و میهمان هستید از زمین این معلوم

بمعنی نریا  
لہ اعلیٰ علیہ الرحمہ وعلیٰ الخ  
وتمزوج الملک من اسماء  
من ثناء و تمزوج من ثناء  
امیر اکبر علی کل شیء قدیر



که اعتبار فرقتی زمین را ندانند استند چون که مشروح نوشته که شما بیان و میمایند  
 و بگو چه مستحکم دارند و چه دلیل میآورند بعد از این آیات خداوند و اقوال انبیاء  
 معظم بعد از آنکه اخبار و فرقتی ندارند بعد از آنکه زمین شماراتی کرد جلوه کشفی  
 میبایست که در محال باشد که بی برکتی نذر و اگر بگویم که شاید این دفعه هم نرسیدن  
 باشد این هم در بخت اما پیش خود ساختن چنین خیالها کرد مگر آنکه با دلیل از کتاب انبیاء  
 چنانچه از برای بخت المقدس اول دلیل وضع انقوله حضرت شیبا و بر ما ذکر کرد  
 و اگر در باب بخت المقدس ثانی هم چنین کلامی فرموده باشد البته باید منظر با سیم  
 هم چنین کلامی در کتاب انبیاء نیست بلکه مدعی است ما سده است که وقتی ظاهر  
 بنی اسرائیل هر چند بدلت شمار و رفتند و باز شمار و چون آمدند و رفتی هم  
 که دغل بخت المقدس شدند باز شمار و دغل شدند و وقبله که باز بدلت بخالت  
 بعد از آنکه بابل باشد رفتند شمار و رفتند چنانکه در کتاب بر ما سیم در نقل

ملکی  
 و سیم

**و هه** **ع** **ا** **ن** **ش** **ر** **ה** **נ** **ל** **ה** **נ** **כ** **ו** **כ** **ד** **ר** **א** **צ** **ד** **ב** **ש** **נ** **ת**  
**ו** **ה** **ע** **א** **מ** **ר** **א** **י** **ש** **ר** **ה** **נ** **ל** **ה** **נ** **כ** **ו** **כ** **ד** **ר** **א** **צ** **ד** **ב** **ש** **נ** **ת**  
**ש** **ב** **ע** **ו** **ה** **י** **ד** **י** **ם** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**ש** **י** **ש** **ב** **י** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**

میرزا

**כ** **י** **ד** **ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**כ** **י** **ד** **ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**כ** **י** **ד** **ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**  
**כ** **י** **ד** **ו** **ש** **ל** **ש** **ת** **א** **ל** **פ** **י** **ם** **ו** **ע** **ש** **ר** **י** **ם**

چنانچه در ویم در این بخت و هفتم الی اخر میفرماید یعنی خلقی که بنویسد بفرماست  
 بر و در سال هفتم سه هزار سی و سه یهودی و در سال هجدهم بنویسد بفرماست  
 سلیم هشتصد و سی و دو جان را با سیرت بر و در سال بیست و سیم بنویسد بفرماست  
 نزاران در این جلادان هفتصد و چهل و پنج جان را با سیرت بر و در سال پنجاه و یکم جان  
 نهار چهار هزار و شصت و دو سال سی و هفتم اسیرت یهودا این ملک یهودا را  
 مان در این در بخت و پنجم ماه و پنجم شد که او را از ملک پادشاه بابل در اول سال  
 یهودا این ملک یهودا را سیرت ساخت و او را از ملک خانه بیرون آورد و با و بکلا  
 بنویسد بفرماست که کسی او را از کسی و لو که که بفرماست در بابل بودند بالاتر نهاد و  
 ساختند از این در عرض کرد و در تمامی هرش را تمام در حضورش آن یهودی و نیست  
 بطاعت اش و خلیفه و آنی از جانب پادشاه با او حقه هر روز هر روزش در تمامی در  
 های حیانش تا برکش با و داده میشد با این زلت و باره که بخت المقدس با این  
 غراب شد همگی استوده و همگی بنویسد که چه قایم بودند چنانکه مثال از زمان  
 که شخصی که سوادش را میخواند بداد شخصی که خیال پس کو فتن و در و باره بداد



باید بیان کرد که در میان  
چهار است

و باز بنامه پس میگوید و الا اگر خیال بر کوفتن در گذارد البته قهاری ندارد و غیر حق این  
هم بیک علامت از ما بر می آید و دیگر از قوم بودن با خود که خارج شدند چنانچه در سابق ذکر  
شد که از نزد حق بخت المقدس که خارج شدند و ما بر سر شدند و دیگر بلی در دست نداشتند  
مگر آنکه بیک چیز باقی ماند اینهم بدینست که در اول توره سفر تکریم در  
چهل و نهم درایه دوم میفرماید که عصای سلطنت از بهر او در میان باقی از میان  
بهاش بخت خواهد نمود تا وقتی که شیلو بیاید که با او امتحان شود این  
است که فرموده که بیاید شیلو و میگویند که این تسلیم میسرین راود است که  
عصر بیامد است باید غنای بشیم و دیگر در کتاب آید و چنانکه بجهت  
سلطنت خاندان راود داده اند مانده از آنکه بر می آید و در فصل پست و سیم  
درایه پنجم و ششم میفرماید که اینک روزها میاید که از برای او و شاحه خدا  
بر می آید که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و تکام رسد و در میان انصاف و راستی  
را بجا خواهد آورد و روز کارش برود و اجابت خواهد یافت و اسرائیل با حقیت سا  
خواهد شد و اسمیکه بان نامید میشود صید قنوت و دیگر در فصل سی و نهم درایه  
نهم فرموده که بخندند و خود و بیاد شاه خود راود که از برای ایشان بظهور می آید  
خدمت خواهند کرد و دیگر در فصل سی و سیم درایه پانزدهم فرموده که در آن ایام و در  
زمان از برای او و شاحه عدالت تدبیر می آید که انصاف و عدالت در میان  
جاری خواهد ساخت و در آن ایام بهوداه حق خواهد یافت و در تسلیم با حقیت سک

خواهد نمود و اسمیکه بان خوانده میشود صد قنوت زیرا که خداوند میفرماید که آن  
برای او و مردی که بر تخت خاندان اسرائیل بنشیند که خواهد شد و از برای کاهنان  
که از لویان اند و حضورین مردی که در بابهای سوختنی را تقرب نماید و هدیه از  
دری بخواهد نماید و ذباج را همیشه اوقات برساند که خواهد شد و کلام خداوند  
معتون به بر می آید رسید که خداوند چنین میفرماید که اگر عهدی من با او و عهد  
مرا با شیلو بناید کرد که تا در شب و روز و قتل واقع نشود آنکه عهد من با بنده  
من را و در شیلو میشود تا آنکه از برای این پسری که بر قتلش بنشیند و جرم داشته باشد  
و هم عهد من با خود مکارم کاهنان که از لویان اند را بیل تواند شد چنانکه اشک  
بر می آید بنامه و در میان و در یک دریا می رود و میشود چنان در مرتبه بنده ام راود  
و عاود نام که از لویان اند بسیار خواهم کرد این و دیگر در فصل سی و نهم درایه  
سی و هفتم درایه پست و یکم نوشته که با ایشان بگو که خداوند چنین میفرماید که ا  
من خواهم اسرائیل را از میان طایفه که با آنها رفقه گرفته ایشان را از اطراف جمع خواهم کرد  
ایشان را از بین ایشان خواهم آورد و ایشان را در زمین و کوههای اسرائیل بک است  
کرد ایند از برای هکلی ایشان خواهم فرستاد یک ملک سلطنت خواهد نمود و بار دیگر  
است بنوده بد و ملک باز دیگر بنشیند خواهند شد تا به پست و پنجم که فرموده در زمین  
که به بنده خود یعقوب داده ام که در آن پدران ایشان ساکن بودند سکونت خواهند  
کرد و در آن ایشان و پدران ایشان ساکن خواهند بود تا بایند و به بنده ام راود و انشا







میکنند بیوقت حضرت یعقوب و نوحه را حضرت یعقوب فرموده بجا رسید و نزدی خود ایه  
 معلوم میشود که این شیوه باید از سبط دیگر باشد چون مقرر باشد که دور شود سلطنت از  
 سبط یهوده تا زمانیکه شیوه بیاید این وقت دور خواهد شد سلطنت از سبط یهوده و  
 از این ظلام معلوم میشود که فرموده تا وقتیکه شیوه بیاید معلوم است که بعد از ختم شدن  
 سلطنت از سبط یهوده شیوه خواهد آمد و ممکن هم در این حرفی ندارد مگر حرف در این  
 که فرموده که این شیوه خواهد آمد و از کدام سبط خواهد بود پس چون فرموده که فرموده از  
 سبط یهوده سلطنت دور شود تا زمانیکه بیاید شیوه و شیوه قطع شوند و در میان  
 گفت که مقرر از شیوه سبط دیگر مقرر بوده و هر وقت آن گفت که از جهات سبط یهوده  
 مقرر بوده و حال یهوده قسم که حساب کنی لطیف است و این است که اگر اول  
 حساب کنیم برادر شیوه موسی بودن و ملاقاتی ندارد و دیگر هیچ بقی وارد نمیشود  
 بطریقائی که باید از سبط یهوده باشد و حضرت موسی از سبط لوی بوده و شیوه  
 موسی بلیت و مقرر موسی بوده و مقرر یسوع بن داور بوده اما خوب میگویم  
 که این مسیح بیامد بقول ایشان لیکن این اقل عبارت خدا و اینجا بحث داریم میگویم  
 که در این ایه مقرر باید سلطنت از سبط یهوده دور شود تا شیوه بیاید یعنی تا شیوه  
 بیامد است سلطنت باید با سبط یهوده باشد اما بعد از آمدن شیوه نه میشود  
 از سبط یهوده و اینکه ما میبینیم که بعد از فریاد پادشاه یهوده بسیار سلطنت  
 از سبط یهوده بهم رسانید پس این مایشی شیوه است هر چند که قول این

مکن

مکن بلوای خرم داشته لیکن باید حرفی گفته شود که مقرر و مقرر حقیقت و کمال است  
 باید بدو و در واقع مقرر مدعی آن قسم که هر شیوه که بحث دارد میاید باید از آن دور شود و اینجا که  
 ما میبینیم بحث دارد میاید همان کلام را نوشتم و برادر این را خوانند و ببینند این اقل عبارت  
 مقرر ما از آنکه با هر چه برایش صرفه داشته قبول کرده و هر چه نداشته رد کرده و باید بنا  
 بر این بود که اگر این حرفی احوال دارد و دیگر آنکه هر کسی خود را بداند اما آنچه این اقل عبارت  
 مقرر خداوند است که از قرآن مجید و انبیا و شیوه را از جانب موسی رد کنیم بقدر حضرت عیسی  
 دیگر که میبینیم بدلائل خدا که در میان مذکور شد نباید دیگر از اینها بگذرد که بیخات و هند  
 ایشان باشد حال نیز میبینیم که از وقتیکه عیسی آمد طوایف بسیار بر او طبع شده اند  
 از حضرت امام طایف بسیار طبع و فرمان بردار بودند و عیسی آمد و دیگر آنکه سهل است که  
 از مقرر شده بعضی از خدا میداند و بعضی بر خدا چایچه بخند که کفر ساینده از این  
 از مقرر آنکه از او مقرر رسید و طایفه بنی اسرائیل و بعضی از علماء ایشان نیز مقرر  
 که چنین کسی که این اعجازها از او مقرر رسید و بنی اسرائیل و بعضی از علماء ایشان نیز مقرر  
 و اعجازها که از او ظاهر شده است از اسم اعظم و کلمه حق و تعالی و دست پادشاه  
 انبیا که کفر حضرت و بیشتر این طلب را ثابت کردیم که اینها همه از ذات که بر حضرت عیسی  
 نسبت داده اند مختص بلیت که حضرت سلیمان پادشاه الهی است و از اساطیر و کاه اسم اعظم  
 در اینجا گفته شده بود و وقتیکه بحث از مقرر مقرر است اما مقرر از آنکه در هر چه بود  
 را مقرر کرد و مقرر مقرر سال در میان یهوده نبود بعد حضرت مقرر مقرر

بدستش آن را از حضرت  
 سلمه مقرر اسم اعظم  
 سبطی که در حدود سلطنت  
 نصیب شده حضرت مقرر  
 آن سبطی که از هر دو اسم اعظم  
 در ذات مقرر مقرر  
 مقرر مقرر مقرر



بعد از آنکه مراجعت به باب المقدس نافی <sup>که در وقت</sup> حضرت عیسی در بیت المقدس نافی که کوشش  
 محوس ساخته بود اسم اعظم از کتابی که عیسی بر منعم میسازند و خود حضرت عیسی هم در آن  
 المقدس بود پس معلوم شد که این افزای محض است خلاصه <sup>که در هر صبح روزی</sup> در هر صبح روزی و اسم  
 اینهم ثابت شد و سابقاً هم مذکور کردیم و الان هم در ثبوت اینکه این شخص شیوه بوده باشد  
 اینست که علامت شیوه این خواهد بود که در رسیدن او از سبط یهودا به سلطنت و خارج  
 خواهد نمود و ما میبینیم که تا حضرت عیسی نیامده بود سلطنت در میان یهودا بود و در آن  
 حضرت عیسی سلطنت از سبط یهودا دور شد چنانکه با الهه تمام شد و دیگر نخواهد  
 و هنوز هم نیست در میان بنی یهودا و بنی اسرائیل و سبط یهودا که جمع است از اسباط شجیره  
 ندارند که تا زمان حضرت عیسی که آخرهای بیت المقدس نافی بوده باشند و استند  
 مرحله نیز اثباتی اسان است بعد از آنکه این مرحله ثابت شد البته رفع شبهات  
 که از بابات بر میآید پیغمبر و حضرت حزقیل بنی نرسیم البته که باید از نسل داود بنی سلطنت  
 باشد و شخصی هم از نسل او باید بهم رسد لیکن منظور از نسل داود است و الا خود داود  
 که از عهد بر میآید پیغمبر و حضرت حزقیل پیغمبر حلت کرده بود و نبود پس یعنی خطاب این است  
 منظور نسل داود است که با اسم داود بخوانند چنانچه حضرت عیسی از اولاد داود است  
 هم چنانکه در اول انجیل متی نوشته است و همه اینها و تفسیر ملاحظه میکنی از چند آنکه  
 و شخصی میشود که جمع اینها در باب المقدس نافی بخار شده و شاهدی بر این کتاب است  
 از ورق ششم نادم و از ورق هشادم تا ورق نهم و از ورق یکصد و نود و ده تا ورق یکصد و

که همه حاصلت خانواد را آورده اند تا آخرهای باب المقدس نافی و سهل است که بیا  
 میکند در هر عصری از اعداد که برده است و عقب او که پادشاه شده و در اصل حضرت داود  
 بوده و آنچه ترا در هر فصل خبر میدهند در فصل درازدم درایه هفدهم تا آخر میآید که این همه  
 دارد این اوقات تا ثابت و کسی دیگر عین آنکه تذبذب نمیکنند و آن ایست که باز خدا  
 کلام خود را بدین معنون رسانید که ای فرزندان آدم تا آن خود را با رعایای خود را  
 بپوشانید و اندوختگی خود را بخلق بدین بگو که خداوند در حق ساکنان اورشلیم و در زمین  
 میفرماید که تا آن خود را باند و همتی خواهند خورد و آب خود را بجای خواهند نشید تا که زمین  
 از ملوکی بقی بماند بچشم ظلم تمامی ساکنانش و شهرهای مساوی ایشان خراب شده است  
 و بران خواهد ماند و خواهد دانست که خداوند منم و کلام خداوند بدین معنون بر رسیده که  
 فرزندانم مثل شما در بنی اسرائیل که بگویند که روزها طول میکشد و هر روز با نسل  
 چیست بیا بر این بایسان بگو که خداوند چنین میفرماید که این مثل را ابطال خواهم نمود و این  
 دیگر در اسرائیل مثل نخواهد بود اما بایسان بگو که هر که را تکلیف هر روز با نسل است هر که  
 بار دیگر جمع بر بای باطل و فانی لغزش دهد در میان خاندان اسرائیل خواهد بود و از آن که  
 خداوند منم و خداوند میفرماید انجاندان عاصی در ایامهای شما کلامی که بگویم بجا خواهم  
 آورد باز کلام خداوند بدین معنون بر رسیده که ای فرزندانم اینک خاندان اسرائیل  
 میگویند و با تکیه این میبینید چنانچه ایام بسیار است و این برای زمانهای بعد است  
 که او نبوت میفرماید بیا بر این بایسان بگو که خداوند چنین میفرماید که بار دیگر جمع کلام من



تو خداوندی که خداوندی میاید که کلامی که بگویم چه آورد و خداوندی که حال این همه ایات که  
نوشتم بجهت یکتا اید آخرین بر ملازم بروشقی آن و باقی را بسبب اینکه او خواهند که آن  
آخرین تمام را لا کنند چنانکه ایستگاه در اینجا بدو وضع فرموده که کلام خود را خداوند بدین  
نمیزد پس اولش صلوات و دومین توضیح آن صلوات است سیم جبهت فضل و کلام را بیان میکند  
و بعد میاید خداوند عزوجل که حاضر و اسرائیل میگوید هر چه میگوید و با آنکه میباید بجهت ایام  
بسیار خواهد بود و هر شوقی که دبد است بجهت دشمنان و در هر حال بر پس با شان بگو که یکی  
کلامهای نبوت من قول خواهد گشت باقی خواهد رسید پس از قول خدا معلوم میشود که  
کل نبوتش ماضی است و چهارمین و هر که شک آورد که کافران خواه کلامی که بگویند  
این روز که این نبوت را بگویند و خواه این کلامی که بعد از آن که این نبوت را بگویند چه  
داده که این کلامی که در وقت که در قیل خیزد از انبیای دیگر و هر چه نبوت کرده  
هوا را خورده که در آن اوقات نزدیک است چنانکه میفرماید باین که بگو که نزدیک است  
ان آیاتها و کلمات هر چه میفرماید و در هر چه میگوید که بیشتر از قبل نبوت کرده و در تمام  
را میفرماید نزدیک است پس شخصی شد که بجهت این آیات گفت که ماضی است خلاصه کلام  
بعد از اقامه نمودن این دلائل با کلام پروردگار از کتاب انبیاء و تورات حضرت موسی  
و دیگر جای بحث و مجادله و انکار باقی نماند برای این طایفه یهود و غن و حجج که گفت  
کرده و در پیغیانند از پیغمبرهای بنی اسرائیل یکی حضرت داود و یکی حضرت عیسی چنانچه  
کلام محمد و باقی خدایوند تبارک و تعالی میفرماید یکی در سوره مائده که میفرماید

و انزلنا

ما فرموده و هر شوقی که دبد است بجهت دشمنان و در هر حال بر پس با شان بگو که یکی  
کلامهای نبوت من قول خواهد گشت باقی خواهد رسید پس از قول خدا معلوم میشود که  
کل نبوتش ماضی است و چهارمین و هر که شک آورد که کافران خواه کلامی که بگویند  
این روز که این نبوت را بگویند و خواه این کلامی که بعد از آن که این نبوت را بگویند چه  
داده که این کلامی که در وقت که در قیل خیزد از انبیای دیگر و هر چه نبوت کرده  
هوا را خورده که در آن اوقات نزدیک است چنانکه میفرماید باین که بگو که نزدیک است  
ان آیاتها و کلمات هر چه میفرماید و در هر چه میگوید که بیشتر از قبل نبوت کرده و در تمام  
را میفرماید نزدیک است پس شخصی شد که بجهت این آیات گفت که ماضی است خلاصه کلام  
بعد از اقامه نمودن این دلائل با کلام پروردگار از کتاب انبیاء و تورات حضرت موسی  
و دیگر جای بحث و مجادله و انکار باقی نماند برای این طایفه یهود و غن و حجج که گفت  
کرده و در پیغیانند از پیغمبرهای بنی اسرائیل یکی حضرت داود و یکی حضرت عیسی چنانچه  
کلام محمد و باقی خدایوند تبارک و تعالی میفرماید یکی در سوره مائده که میفرماید

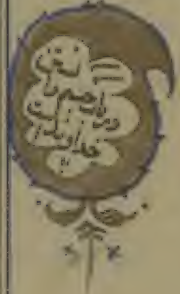
ما فرموده و هر شوقی که دبد است بجهت دشمنان و در هر حال بر پس با شان بگو که یکی  
کلامهای نبوت من قول خواهد گشت باقی خواهد رسید پس از قول خدا معلوم میشود که  
کل نبوتش ماضی است و چهارمین و هر که شک آورد که کافران خواه کلامی که بگویند  
این روز که این نبوت را بگویند و خواه این کلامی که بعد از آن که این نبوت را بگویند چه  
داده که این کلامی که در وقت که در قیل خیزد از انبیای دیگر و هر چه نبوت کرده  
هوا را خورده که در آن اوقات نزدیک است چنانکه میفرماید باین که بگو که نزدیک است  
ان آیاتها و کلمات هر چه میفرماید و در هر چه میگوید که بیشتر از قبل نبوت کرده و در تمام  
را میفرماید نزدیک است پس شخصی شد که بجهت این آیات گفت که ماضی است خلاصه کلام  
بعد از اقامه نمودن این دلائل با کلام پروردگار از کتاب انبیاء و تورات حضرت موسی  
و دیگر جای بحث و مجادله و انکار باقی نماند برای این طایفه یهود و غن و حجج که گفت  
کرده و در پیغیانند از پیغمبرهای بنی اسرائیل یکی حضرت داود و یکی حضرت عیسی چنانچه  
کلام محمد و باقی خدایوند تبارک و تعالی میفرماید یکی در سوره مائده که میفرماید

و با او اینها  
شدن  
شد حیوان که گوشت شکارهای  
بسیار خود که در آن مرغ و ماهی  
شد استی  
که با همه در شوق نبوت پیغمبر خداوند  
چونکه شیطان در جمیع دروغها  
اغوا و طلاق بود و  
با این همه در مرغ و ماهی و در  
امم و جمیع مخلوقات و در جمیع  
چون که در آن زمان نبوت  
دستور و سلسله و در آن زمان  
است که شیطان در جمیع دروغها



کلکول میگویند این هم است نظر افتاد ایشان عدالت را بر خدایت میباشند چون خدا  
ایشان چند قسم آورد پس از برای ایشان قدر داده اند در هیچ یک عدالت ذکر نشده است  
و از الحول الله  
مجلس است و خبر از خدای و امید است <sup>و از الحول الله</sup> که این میدانند که خدا کار را میکند  
و بعد پیمان میشود <sup>و از الحول الله</sup> است خدا را خدای تمام میدانند و میگویند و قتی که  
ما شیخ میاید و بی اسل و از دست تمام میشود و از بدو است و هر که میگوید که این وقت خدا  
تمام میشود و بر عالم است که این اعتقادات ایشان را از کتابهای ایشان که نوشته اند من  
شوم و نوشته بدارم که توانست جواب بگویند که فلان مرتبه از کتاب <sup>و از الحول الله</sup> اقله آنکه در باب  
و استی خداوند اینست که کتاب در آنکه از برای این میگویند کتاب است و در آنها معتبر  
و صحیح که در کتاب ربی اشوعیل نام شخصی که در میان ایشان بسیار معتبر بوده و میخواند  
که من خدا را دیدم در بالا و هر کسی بلند بایه نشد و گوشه های او از اطراف است و چپ  
او ایستاده بودند و بعد همی شخص آمده و جمع اعضا خداوند را با هم و در میان و فرستاد  
و از روی که هر عصری از اعضا ایشان چند نفر از هر مرتبه طول است و هم چنین جمع  
خدا را پیمان نموده و بعد گفته که من با عقیده که انهم یکی مثل و شخصی نیز که در میان  
طایفه است حاضر شدیم که هر مقدار قدر و قامت خدا را با این تفصیل هر روز مقرر کردیم  
و هر که مستغرق شود از اهل بهشت است و در میان ما با او باشد و ایضا در کتاب <sup>و از الحول الله</sup> عین  
میگویند که انهم در میان این طایفه بسیار معتبر بوده و در اول کتاب خود نوشته است  
شب شب سه پاس است در پاس اول خود یاد میکند و در پاس دوم سک زار میکند

یعنی صاحب نظر اعتقاد است



ای وای

و در پاس سیم اطفال شیر خوار بکر به در میایند و در این سه پاس خداوند میباشند  
مانند نذر شیر نمره میکشد و میگوید ای وای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود را  
سوزانیدم و فرزندان خود را با سیری وادم و ایضا در باب دوم همی کتاب نوشته است  
بک عالمیکه اسم او ربی یوسف بوده گفته که روز از ربی میکشد ششم وقت نماز شد و  
خبر از شدم از خرابیهای بیت المقدس و مشغول نماز شدم بر حضرت الیاس کشف شده  
که من در این خرابی مشغول نماز شدم لم اعفرت امد و بر در خرابه ایستاده و من نماز را تمام  
کردم برین سلام کرد و در جواب سلام او را دردم من منع کرد که چرا داخل این خرابه شده بعد  
از آن اعفرت از من پرسید که در این خرابه چه از برای شنیدی من جواب گفتم که او از برای  
که کسی میگفت ای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود را سوزانیدم و فرزندان خود را  
کردم از این سخنان هاه عز و پیشه ای خدا ظاهر میشود بعد میگوید که حضرت الیاس قسم با  
تو که سالی دوازده ماه است و در ماهی بی روز است و هر روزی سه دفعه این آقا  
را بخواند اگر میشود نه همی یک دفعه که نوشیدی و هر وقت که جماعت بنی اسرائیل  
بمسجد میروند و نماز میکنند و عبارت میکنند خدا را الوقت خداوند سر خود را می  
میدهد و میگوید خوشان باد شاهیکه تو یقین کنست او را در خانه او و ای بران بند  
با سیری در بره های خرد و در میان استهای عالم و ای برای ایشان و بران بره های  
با سیری افتند از سفره بد و خود و ایضا در فصل پانزدهم و شانزدهم همی کتاب خوان  
ربی اشوعیل نام در کتاب را بیل گفته که من خدا را دیدم و کر و پیمان عضوهای

شاید میشود



بهمان کرده و آنچه شخصی از اولاد هارون بوده و تولیت بیت المقدس را با و دارد و بدو داده اند که  
 من مومنم و رغبت خود مشغول بودم و تمام دامن اصل هر آب خاموشند و بدیم که مدارد علم بر کسی باشد  
 نشسته من را دید گفت ای فرزندی مرا در کفن و حنجره و عیال و فقر و دای خود را در کفر  
 و دیگر و لیکن ایشان خدا را ندانند و می یابند پسند است اینست که ایشان در خواص نمازهای خود  
 در عای بخیر می کردند که هرگز نباید خوانده شود از برای هر یک از این خورده می خوانند و اسم او را می گویند  
 و تمام عبارات او استقبال است یعنی که خدا بزرگ شود و خاص شود و شرافت بهم رساند و بدو بر تبت  
 شود و ازین عبارت بسیار ذکر کرده میشود قریب به بیست کلمه دارد تمام چنین است و می گویند که  
 وقتی که بیت المقدس تالی خراب شد و خیال را بر سر بی افرازد شخص از خدا جدا شد لا مکان  
 و سرگردان است تا وقتی که حاجت می یابد بی اسباب از سیر بی بخت باشد و بدو آن و بر بی خود  
 می رسد از وقت شخلم با خدا ملحق شود خدا تمام خواهد شد و شخلم از خدا جدا می کند و در این  
 جای کتاب عین یعقوب نوشته است که خدام هر روز قبل بی اسباب نماز می کنند و قطعی چنین  
 میکند و نگران دعا و نماز ایشانست که چنین باشد رضای خدا و پیش من و غالب شود و رحم من  
 غضب من بر آنرا کنم با قوم خود بی اسباب برافت و شفقت و باره از این قبل از زبان خدا بیان  
 نموده و قطعی است که گفته بر سر می کند و بر دست خود می چسبند از این قبل نام بر طهارت بسیار  
 که فرشتن آنها باعث طلال و کلال است حال ما این غلطی که کرده ایم اینست که از چنین  
 و از چنین رفتار بی دست برداشته ام و بدین معنی معنی حکم اساس اسلام را ضایع کرده ام  
 ان شاء الله تعالی خداوند عالم عازله اعلان آورده که آن بخت خاتم انبیا و محبوب را در

و نقل کرد آن بوست  
 کوسا که شدای بر  
 در حالت نماز بسیار  
 خود می کشد و خدا هم  
 مثل یک کاس  
 تقییم مثل او  
 سر می کشد و نماز می کند

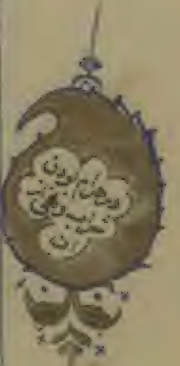
و تقییم

در مسلک امتان و محصور کرد اندو و دیگر بهر مغرور و جهول هر چه خواهند بگویند بر همه خلق  
 ظاهر و بین است که نه از جهت مال و نه از جهت این ابا و جداد خود بری شده ام بلکه خدا  
 ظاهر است که من متابعت خبرهای پست و بیخبر نماز انبیا بی اسباب را کرده ام و خواهش  
 نفس خود هیچ کاری را نکردم و از مواخذه در روز خراب رسیده ام و دیگر آنکه من حاجتی نداشت  
 کرده اینست که میگویند روح حضرت موسی چنین بود تا بعد از چندین سال رحلی نام عالمی  
 آمد بر او حلول کرده و از او انشغال یافته به عالم دیگر که او را امری گویند با و حلول کرده و دیگر بعد  
 از آن حلول نکرد و نام بر او دیگر ایشان اینست که چون در پی راهی هارون در بیت المقدس  
 سوخته در روح ایشان بحضرت الیاس حلول کرده و سبب طول کشیدن آنجا نام باین جنبه می  
 داند و از این سخنان نام بر او بسیار میگویند که قابل خبر نیست از یک طرف و سوسه  
 و از یک طرف کیف شرب چند نفر در هم نشسته در عالم کیف آنچه خوانند گفته اند و مردم  
 عالمی که کرده اند و این کتاب عین یعقوب تمام از این قبل نام بر طهارت که جمع آن بعد  
 بر کاهی مالیت ندارد و حقیر چنین میدانم که آنچه بهر که حال بر پیوست باقی مانده اند  
 بسبب خوردن شرب است این لغت که خرام بخش را می خورد کیف بر سر ایشان میزد و دیگر بقل  
 می افتند هر چند در ظاهر توره صاع و باطن اوقع شده و بیستای از انبیا آمده اند از برای  
 شرب کرده اند و شرب را خداوند در بعضی از کتب با آیه آیه بر بی و نجاسات بر این گرفته  
 با وجود این همه مذمتها خود می دانند این همه بلائیکه بر سر ایشان آمده و میاید تمام بخور  
 شرب بخش جام برده با وجود این شرب از سوسه شربان شش و انگ از او خود را صرف

که در هر دو انجا شرب می کنند



طلب میکنند تا این لغه حرام را تحصیل کنند و بخورند نهایت این قدر تا نیکو بجهت غسل جنابت  
 و قیام این حاجت شده و هیچ امری نشاء با و در این امر بسیار سهل گرفته اند که غسل فرموده  
 و شور شده و حتی بحد بر وند و غار بر که ایام از جانب خداوند نباشد بعل او رند و توبه  
 بخوانند یا به میهم بخوانند و نماز چینی علی و حینی جابقی که جمع اعاشان بدعت است و  
 هیچ بن معنی بر بخورند که بگویند که بفرمان ما شراب بر جلال کرده بحال آنکه بفرمان ایشان از  
 خداوند تبارک و تعالی خوار و رده اند و بگویند که شراب و خورن این لغه حرام این بخور  
 هم چنانکه در فصل بنده از کتاب فضائل از اول فصل اخلاص فرشته است که در راه  
 برادر قبله بی دان مانع نماند و در غایت عاقبت بود و نماز و فرشته خداوند باز خود  
 فرود گیرند و بر آنکه حال اینک تو عاقبت فرزند اما حال حامله شد پس بری خواهی  
 پس حال تنهایی که بلحاظ بوده باشی شراب و مسکرات را نوشی و از هر چیز ناپاک خوری  
 که آن پس در رحم مادر در حضور خداوند خواهد بود و برهانیدن اسراییل از دست  
 اعدا خواهد نمود و نیت نزد شوهر امد منکلم شد گفت که مرد خدا من منکلم شد و بر هایش مثل  
 سبای فرشته خدا بسیار محبوب بود اما از او بر سیدم که از نکاست و اسم خود بمن گفت و  
 گفت که اینک حامله شد و پسری را خواهی زایش پس حال شراب و مسکرات را نوشی و از  
 چیزهای ناپاک هیچ خوری زیرا که از رحم مادر توافقت و حضور خداوند خواهد بود و مانع  
 خداوند را است و ما فرموده گفت ای اینچنانند و نمائند که خداوند فرستاده باز غایم و خداوند  
 استدعای مانع را لجابت نموده فرشته خداوند بار دیگر بران زن امد و حالیکه او در کشت و



هشت و شورش مانع با او نبود و زن بچهار فرده شوهر را اعلام نمود و بر آنکه گفت اینک مرد بیکه  
 در بر من امد و دیگر باز بمن امد است و مانع بر خواسته از عقب زنش روانه شد و نزد آن  
 امد و بر آنکه گفت که ایام دیگر که با این زن منکلم شد توبی او گفت من مانع گفت حال کلام تو بوقوع  
 اید اما عادت ما در شمار ما در حق آن پس چه خواهد بود و ملک خداوند باو گفت از هر چه با این  
 گفت تمام یا خداوند باشد از هر چیز ناپاک که از تن او بیرون آید خور و شراب و مسکرات را نوشی  
 و چیزهای ناپاک را هیچ خوری و از هر چیز که او را کرده ام بر هر زنم و مانع فرشته خداوند  
 نمائند که تو باز در رحم مادر زاریت بزغاله را حاضر نمائیم و فرشته خداوند مانع گفت که اگر ما  
 باز در این اوقات نعیم و گوشت و بای سوغتی قریب فای او را بحضور خداوند قریب نماید  
 سبکه مانع نمیدانست که او فرشته خداوند است و مانع فرشته خداوند گفت که اسم تو  
 تا آنکه وقت کامل شد تکلمت تو را کوام تمام فرشته خداوند گفت که اسم مرا چه میپسندی و  
 اینکه محبوب است پس مانع بزغاله هدیه کرد و بلای سنک بخداوند تقرب نموده و فر  
 عجیبانه رفتار نمود که مانع و زنش ملاخطا کردند و هرگاه واقع شده نگاه که از منج شعله  
 بسوی آسمان مصلع شد که فرشته خداوند در شعله منج خود نمود و مانع در این حظه  
 کردند و بر زمین افتادند و فرشته خداوند خویش را دیگر مانع و زنش خود را بر زمین نهادند  
 دانست که ملک خداوند است و مانع زنش گفت البته میهمم زیرا که خداوند نگران شدیم اما  
 زنش باو گفت که خداوند حرف ما را شنیده و در قریب سوغتی ما را هدیه کردی و از ما نیکو  
 و عای اینچنان را با ایشان نمیداد و مثل این چیزهای را حال بمع ما نیز بفرستند از آن بر







خداوند بمن فرموده که باز دیگر بر وانه شدی ز این که محبوبه تر  
شد دوست ملازم نه بموافق محبت خداوند به بی اسرائیل در حال شکایتان بخوابا  
بر و آورده و نشینهای شراب را دوست میداشتند و دیگر در میان خود

24

יְתֵן בְּכִים עֵינוֹ יִתְהַלֵּךְ בְּטַעֲמֵי אַחֲרֵיתוֹ  
يَتَنَزَّلُ بِكُلِّ مَدِينَةٍ يَتَرَىٰ بِهَا غُلُوبَهَا وَيُخَبِّرُ

در حقیقت مصداق آیه ۱۲







بران زمان بت المقدس اول هوشع بنعمر زجانب خدا خبر داده و گفته است که باطل گتم  
 همه شایه های ایشان را و ماههای ایشان را و شبهای ایشان را و عیدهای ایشان را و  
 دیگر و سر توره دوسه ای مذکرات که شبهای من را نگاه دارند و از بیت المقدس من  
 سید غریب این دایه تاکید بشده نگاه داشتن است لیکن احکام توره هم بسته بر من بیت  
 المقدس است و از بیت المقدس گذشته جای دیگر بدعت است و مشهور است که در میان  
 این ابراهیم و نوح و ارمیا و اهل و شراف که جمع بنی اسرائیل برکنار ایشان و توفیق شدند  
 و ایشان را مقتدای خود میدانستند و الان هم توفیق دارند با آنها و این و نوح و نوح ایشان  
 یکی بری است و یکی بری و یکی بری و یکی بری است و یکی بری است که من مکرر خدا را  
 ام و خدا را از من استدعا نموده که من او را دعا کنم خلاصه باین امانه خود را مقبول طرح  
 و وضع و شریف این طایفه مودود قلم داد کرده اند و چون این جماعت در طریقه متابع و نما  
 یخ حذر و جهد کاملی دارند چنین شهرت داده اند که مروج ده نفر برادران حضرت  
 یوسف که باعث در بدری و فروختن حضرت یوسف شده بودند باین ده نفر حاکم کرده  
 و ایشان منوچهره نفر بر حضرت یعقوبند باین معنی که ایشان حامل ارواح آن حضرات  
 اند باعث از یاد و شرافت گردیده بودند و در آن اوقات پادشاهی بود از کفار بر ایشان  
 کرد و بر شهرت المقدس استیلا یافته هیچ بنی اسرائیل را مسخر کرده در این بنی اسرائیل  
 اسرائیل آنکه باعث آوردن این پادشاه شده بودند آنها این معنی را عرض پادشاه  
 که طایفه بنی اسرائیل را اعتقاد اینست که ده نفر از افاضل ایشان منوچهره بر آن حضرت معصوم  
 اند

پادشاه این سخن را شنیده آن ده نفر را طلبیده و این بهانه را درست او بر خود نموده بمقام باین  
 خرامت ایشان برآمده که من شنیده ام که روح برادران حضرت یوسف بشما حلول کرده گانه شما  
 برادران حضرت یوسف هستید حال بگویند که شما را چنین علی کردید برادر خود را که از شرف و  
 از شما را بر بختی خوار کرد و شما را بهای کم فروختید و پدر خود را بمقامت آن گرفتار کردید و در  
 من مقام او را شما می گنم که جرئت در کار کردی و ناگویی دیگر چنین علی گفت پس امر کرده تا  
 اسباب شکنجه مهیا نموده و هر یک از آنها را در حضور خود یعقوب تمام انتقام کشید از جمله  
 یکی از آنها را امر کرده تا برانداخته او را پوست کنند و پوست او را نگاه کردند و دیگر را برانداخته  
 این تافته و نقبیده انداخته و دستش را با باب سر نموده بر روی سینه او گذاشته تا  
 در بر جان دهد و دیگر برادران جو شایند عرض هرباب از این ده نفر را نیز جرح و جراحه  
 تمام تر بوده فعل رسانیده و دانی بر حکمران طایفه نهاده که تا امروز هنوز تفرقه داری  
 و عام داری میکند و هنوز فراموش نگرفته اند و هر سال یک روزی از برای خود ترا  
 داده اند که ماتم داری ایشان را می کشند الحق خوب انتقامی کشید از ایشان که پادشاه  
 آن سخنان اغریبانیان ایشان را چنین عقوبت و زجر و غم بود و دیگر آنکه چون جناب  
 احدیت بر نشکینات این جماعت عالم بود سی چهل سال قبل از ظهور مرقور باهاش و  
 جانب خیمه صاب بنوعی را از میان ایشان بخوبی معرث گردانیده که راه حرف بران توفیق  
 که کسی نتواند بگوید که این شخصی صاحب بوده یا دروغ گو بوده او را بعلایمهای جنیدی  
 خبر داده و نام نای و اسم کوی این کوی را می گنجد او را خلاصه که شبهه را بر او  
 میدود











و بدون تعصب هین آید و اعطایه کند بقیه سبکد که زمین عاریه بود و چنان  
 که اختیار فروختن زمین را نداشتند مگر خانه های که ساخته بودند و در آن مسکن  
 داشتند حال در این آیات دیگر چیزی باقی نمانده بجهت موقت بودن توره و در کمال  
 واضح اول آنکه فرموده که بتمام بنی اسرائیل بگویند که تمامی احکامی که مرا در این زمین  
 بجای آورید تا ما را پسندید شما را از من پسندید هرگاه توره ابدی میبود دیگر ضرورت  
 این همه تکرار نبود که شما توره را در فلان زمین بجای آورید و بگویند که همه  
 در خصوص بجای آوردن احکام توره بود چنین نیست بجهت اینکه چهل سال بنی اسرائیل  
 در بیابان بود و نجاب موسی نیز در میان ایشان بود و احکامات را هم بجای می  
 آورد و دیگر ضرورت تکرار آن نبود باید بفرمایند در کل زمین و در هر جا که با  
 احکام را بجای آورید و دیگر حضرت موسی فرموده اند که و فیکه زمین بیت المقدس  
 را فیکه و زمان حج کردن شد تمام بنی اسرائیلیان جمع میشوند آنوقت بایشان بگویند  
 که تمام احکامات توره را باید در این زمین و در فیکه که میسر و بد بجای آورید  
 با وجودیکه خود حضرت موسی میدانست که طایفه بنی اسرائیل از آن زمین بیرون  
 خواهند شد چنانچه در سفر مثنی در فصل پست و هشتم در آیه پانزدهم  
 خداوند ایشان را بغضب و قهر و غضب شدید از زمین خودشان استیصال  
 ایشان را بزمین دیگر خواهند انداخت مثل تیره با وجود دانستن این نقلیه  
 با آنکه فرموده در زمین بیت المقدس احکام توره را بجای آورید و دیگر بعضی علماء گفته اند

بمعنی  
 از آن

این آیه را که در سفر مثنی در فصل پنجم در آیه شانزدهم است که بفرماید که بیدرت  
 ما و خود را بزمین بدید چنانکه خداوند تو را امر فرموده است تا آنکه رفتن  
 تو بدین سرزمین و در زمینیکه خداوند تو را بنیاد کرد و بگویند که این  
 هم باید شخصی بر زمین بیت المقدس باشد جواب اینست که خداوند عالم عالم است و  
 چیزی را که راه او واضح است میدانست که بعد از رحلت توره خواهد فرمود و بعضی  
 قضا و محای دیگر در میان آن تشریف فرموده خواهد فرمود و بعضی از علماء گفته اند  
 خواهد نمود چنانچه حضرت شیخ در فصل پست و هشتم بفرماید در موضع خود نشین  
 خواهند شد حال محی اهییم بدانیم که در زمانی که کلام است اگر بگوئیم عمر طولانی اگر  
 شخص میباید پست سال عمر کند بعضی فرمودند و ما در عمر و صد سال خواهد شد  
 چنانکه بعضی از مفسرین ترجیح داده اند که این بحث لازم میاید بجهت اینکه خدا  
 تبارک عالم است و میداند که طایفه بنی اسرائیل بدلت خواهند افتاد باید هین  
 بفرماید که عمر طولانی خواهد شد و بگویند اشاره کردن بر این زمین را بخواست بنی  
 چنین باشد لازم است که بگوئیم باور این بلاد قدرت پدید و ما را بجای آوردن مری  
 و بگوئیم از این بد کلام خارج قسم و این حکم از خارج است و از این ثواب بهره  
 نایزم و از این جمیع کدام که درست نماید بجهت اینکه هرگز خداوند عالم تو را  
 مرد بجا میداند و خداوند که در زمین بیت المقدس عمر را طولانی میکند در بلاد خارج  
 هم میتواند طولانی کند و دیگر آنکه علماء نوشته اند که هر نوعی مری در دله با و می

با بعضی از علماء که  
 گفته اند که در این  
 آیه اشاره است به  
 آنکه خداوند عالم  
 عالم است و میداند  
 که هرگز خداوند  
 عالم تو را مرد  
 بجا میداند و خداوند  
 که در زمین بیت  
 المقدس عمر را  
 طولانی میکند در  
 بلاد خارج هم  
 میتواند طولانی  
 کند و دیگر آنکه  
 علماء نوشته اند  
 که هر نوعی مری  
 در دله با و می

و در این آیه اشاره است به آنکه خداوند عالم عالم است و میداند که هرگز خداوند عالم تو را مرد بجا میداند و خداوند که در زمین بیت المقدس عمر را طولانی میکند در بلاد خارج هم میتواند طولانی کند و دیگر آنکه علماء نوشته اند که هر نوعی مری در دله با و می







امره شما را کاه میسازم که بیفتن هلاک شده روزهای خود را بر روی زمین بگذرانید  
 اید و میگذرانید تا آنکه جهت ارتقا پس بدین طریقی شریک بدان طریقی بخوانید و گویند ابرو  
 اسمان زمین را بوشا کواه میگویم که من حیات و ممات و مرگ و لعنت را در حضور شما گذرانم  
 پس حیات را بگزینید تا نو و در به نو و فرزندان نو برسانید همانند تا خداوند را دوست  
 داشته قول او را بشنوید و با او مطیع شوید زیرا که حیات تو در دوزخ و عترت تو است تا بر  
 مردی زمین که خداوند با بای شما ابراهیم و اسحق و یعقوب و کسب باد نموده بود که آن  
 بایان خواهد داد و ساکن شوید پس معلوم میشود از همه ایت که این دوزخی و عترت  
 نبست مگر ایام زمین طولانی شود که از مقدار مدت که عهد کرده بودم بجزرت ابراهیم  
 جز این احکامات شما نیست که زمین را بر من از شما و این یکم و دوم و سوم و چهارم  
 در فصل سی و دوم در باب جمل و هفت مفر ما بدین برگذارد برای شما باطل نیست بلکه من  
 حیات شماست و در باب این کار و روزهای شما در زمین بلیکه مخصوص و معروف و روشن  
 از این بای جای میکند بدین طریقی خواهد کرد پس اگر بگویم هفت روزهای مذکور زمین  
 عترت از این معلوم میشود که جمیع احکام تورات من در این دوزخ و عترت است یعنی عترت  
 و زمین میشود بشرطیکه در زمین بیت المقدس بجای آورید و اگر در بلادهای بعیده با  
 من عترت و زمین ندارند اگر بگویم که بنده زمین و دوزخی هر مرد و عترتی هم را در این دوزخ  
 به عترت و پیش خود ساز است مگر حضرت موسی در همه جاهای و زمانها بوده و عترت  
 که بجای آورید و هرگاه که این احکامات را بجای آورید و غرض با عزت شما میدم و

این شما

جمیع جای تری این عبارت مذکور نیست مگر جیش و غله و دوزخ و دوزخ و حال ثابت شده که  
 جان و شایسته در این دوزخ و عترت و این یکم ان نیست که عترت و این یکم ان نیست که عترت و این یکم  
 المقدس تعیین شده اما از این جاها معلوم نیست که چند وقت و چه قدر حضرت ابراهیم  
 را در دوزخ فرموده انجم انشاء الله ثابت خواهد بود و بجهت منع شبهه بعضی که اعتقاد ایشان  
 اینست که زمین بیت المقدس و در آنجا خوانده شده و معنی ندارد که ابرو را بر سبیل عترت  
 یکم می دهند پس در این عترت میماند لازم آمد که این کتب من عترت و این یکم در این  
 جابیان تمام و بعد در اثبات مدت مذکور و زمین بر دوزخ و این است که اولاً در این  
 ذکر شد و مختصری هم در اینجا مذکور میشود که زمین را بجزرت ابراهیم بخشید و فرمود  
 که تو و دام و بنده و عترت تو اما اسم نموده که حکما اسحق میدهم یا اسماعیل و نیز در این  
 گرفته بود که هر کدام عبادت خداوند را درست بجای آورند زمین بیت المقدس را با  
 خواهد داد اول با اسحق داد و صفارش فرمود که این احکامات با عترت دوام شماست بعد  
 از این که لایق نبوده و نشینند اندازنا پس گرفت و با ولادت حضرت اسماعیل داد  
 پس ارشد حضرت ابراهیم بود اما از ابراهیم پس گرفت ابراهیم اسماعیل را زیاده و  
 میدادست هم چنانکه در تورات نوشته و الان هم زمین بیت المقدس مسجد است در کمال صفا  
 و انطباق و هر مانی که بدین و این حضرت خیر المرسلین در میزند در اینجا نماز و عترت  
 هم چنانکه حضرت شعیب بجای بخیر از قول خداوند اکبر در فصل پنجاه و ششم فرموده که خا  
 من خانه نماز خوانه است همه قوه هاید و اینجا نماز خواهند خواند و این لفظ مستقبل است



انشاء الله

و حضرت ابراهیم

انشاء الله

عترت و این یکم  
 و عترت و این یکم



حیہ صفیہ دار

25

که چنان نفسی است  
از غار

در دوازدهم میوه از آن میوه درختان  
میوه درختان میوه درختان میوه درختان  
در دوازدهم میوه از آن میوه درختان  
میوه درختان میوه درختان میوه درختان  
در دوازدهم میوه از آن میوه درختان  
میوه درختان میوه درختان میوه درختان

که یکی از نفسیه است

Tree

روزگار حیرت



اینها مثل کرم و مور بودند و خداوند ایشان را با نری و راه امانه چنین است که راست  
 نهاده خداوند جمع کل مهر را واضح فرموده و این یکی را چه میفرمود که انعام  
 دفع حد این چه خاصیتی داشت و این چه مفسرین متفق اند که بیعی به چه خدا  
 و نیک تو را را چنین از آنها یاد داده و حق این بود که خلق هنوز در غفلت بودند  
 چراغ میروید و چون روزگاری که دال است و فهم ایشان و دانسته اند که چنین ملک  
 که ایام مکان ایشان است و در مقامی بنی اسرائیل است و در راه خدا  
 نیست بخورده اند و نور را نسبت به حال داده اند و خیر که دلیل آورده اند  
 و در حق شعایر را شاهد آورده و در فضل خاصه باری چنین زنی و شوری  
 میشود اصل شرفش بطور برتر میفرماید که در هیچ چیز بعد از او که شرف  
 چه بوده است پس این او را اینکه راسه کرده است و گفته است سر است و سر  
 و بعضی است البته نه میله اند و قبول مطلب هم کرده اند و مدت هم قرار داده  
 اند و حضرت شعایر بنی حرم در فضل معلوم میفرماید که بر شد پیمان او و در  
 سال هم پیش ایشان را بذلت بعد از ستاد باز بجهت اینکه تقه مدت از آنها  
 مانده بود ایشان را و باره باز خرید کرد و در روز جمعت المقدس جای در حضرت  
 جبرئیل بدانال خبر داد که هفتاد هفته دیگر برید میشود و مهر میشود و چهار صد و  
 پست سال دیگر بجای آورند تا آنکه طوس آمد و ایشان را بذلت انداخت و دلیلی که  
 باید طایفه بنی اسرائیل حکم از سال در زمین پست المقدس باشد اینست که در

در صورتیکه زمین پست

و فرمودند

و فرمودند

و فرمودند

در سفر قتی در فصل یازدهم در آیه پست و یکم میفرماید تا آنکه روزهای اول خدا را در  
 زمین بکوبد و بای شما سر کند با خودم که با ایشان بدیم بسیار شوند مثل روزهای احوال  
 و زمین حال آنکه بگویم که انهم در نری عمر خواهند بود باز همان بنی حرم  
 ایاد پس چنین انهم از آن عمر در زمین پست که بیشتر ثابت گویم و معلوم است که بعضی مایه  
 که شما کاری بکنید که از مقدار مدت معین زیاده تر در زمین آیند و این مدت  
 چه قدر است بقدر ایام مابین دوری احوال و زمین اگر بگویم که در خیلی بد و در وقت  
 و یکی نادره و آن احوال بالایی زمین است منظور است پس هرگاه چنین باشد  
 نیکو و بلبلت بجهت ابدی بودن نور را اما چه فایده که این معنی از این پست  
 میاید بدلیل اینکه اگر چنین منظور بود باینکه بفرماید که ایا اینکه احوال بالایی  
 زمین است دیگر حرفی هم نبرد و این جامه بگوید چون موافق احوال بالایی زمین است  
 مثل اینکه حضرت داود فرموده است در هر روز صد و سی و باره یا زده که زبانه  
 از ارتفاع احوالها از زمین رحمت برتر رسد کاش عظیم تر است مثل تفاوت مشرق  
 از مغرب عصیان ما از آنها دور گردانیده است پس میتوان گفت تا احوال بلند است  
 یا نا دور است مشرق از مغرب این نیست مگر چون مقدار بلندی احوال و چون مقدار  
 دوری مشرق از مغرب این جامه چون مقدار مابین زمین و احوال زمین از بالا  
 چه قدر است آنچه را کلی ملل قابل اند چه بود و چه اسلام میگویند طبقه احوال  
 تا طبقه دیگر با صد سال است و حجم آن هم با صد سال است و اینها میفرماید چون

در صورتیکه زمین پست

بالای زمین

و آنست که در مسند معاصرین است  
 مستحق شد که آن احدی حضرت  
 باین که آنرا اعتقاد باینکه ایشان  
 در صورتیکه زمین پست

بهمین  
 غلبه

آن ابراست که حضرت

عصای که کعبه  
 شامیم علی هاتون کاو  
 حسد و علی و یهو کبر حوی  
 چهره بفرار هر اهو  
 میوه از ایشان



و در این کتاب

72



این کتاب است که در روزهای اول ماه ربیع الثانی  
 در شهر تبریز در روز شنبه اول ماه ربیع الثانی  
 در شهر تبریز در روز شنبه اول ماه ربیع الثانی



که فرمود که پیغمبر و خاندان او و خداوند فرموده است بنویسند در این کتاب  
 چون بنی اسرائیل در وقت نزول توران بوق و صاعقه و زلزله و بارهای سخت و باده بزرگ  
 عرض کردند حضرت موسی که بخواند ما را که ما دیگر طاقت شنیدن این اوازها و این سختی  
 بارها و این درد و بوق و زلزله را نداریم که از اینهای ما باطل بر زمین افتد از ترس خداوند  
 فرمود بنویسند که کلام من باین نوع بخواند چنانچه میفرماید در کتاب حضرت شیخ

در روزهای اول ماه ربیع الثانی  
 که فرمود که پیغمبر و خاندان او و خداوند فرموده است بنویسند در این کتاب  
 چون بنی اسرائیل در وقت نزول توران بوق و صاعقه و زلزله و بارهای سخت و باده بزرگ  
 عرض کردند حضرت موسی که بخواند ما را که ما دیگر طاقت شنیدن این اوازها و این سختی  
 بارها و این درد و بوق و زلزله را نداریم که از اینهای ما باطل بر زمین افتد از ترس خداوند  
 فرمود بنویسند که کلام من باین نوع بخواند چنانچه میفرماید در کتاب حضرت شیخ

این کتاب است که در روزهای اول ماه ربیع الثانی  
 در شهر تبریز در روز شنبه اول ماه ربیع الثانی  
 در شهر تبریز در روز شنبه اول ماه ربیع الثانی

یعنی بزرگه فرمان بالایی فرمان فرمان بالایی فرمان قانون بالایی قانون قانون  
 بالایی قانون است اندک اینجا اندک اینجا باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
 بن فرمود بنویسند که کلام من باین نوع بخواند چنانچه میفرماید در کتاب حضرت شیخ  
 فرمود بنویسند که کلام من باین نوع بخواند چنانچه میفرماید در کتاب حضرت شیخ  
 فرمود بنویسند که کلام من باین نوع بخواند چنانچه میفرماید در کتاب حضرت شیخ



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

ככל אשר שאלת מעים יהיה אלה  
 כחול אשר שאלת מעים יהיה אלה  
 בחורב בים רסל לאמר לא אסד  
 בחורב בים רסל לאמר לא אסד  
 בשמע את קול יהיה אלה את האש  
 בשמע את קול יהיה אלה את האש  
 הודלה הזאת לא אסד את עור וכל  
 הודלה הזאת לא אסד את עור וכל  
 ממות ויאמר יהיה אלה הישיבו אשר  
 ממות ויאמר יהיה אלה הישיבו אשר  
 רסל  
 רסל

بنی خرمی عوف شدن آن پسر عین رسید و در روزی که در پای کوه مشایعیت نمود  
باید راه احدیت عرض کردند که ما را دیگر طاقت شنیدن این اوزها از خالق جدا  
و در دیدن انشاء و صاعقه و بر تپه که در چین نزول کلام خداوند می شنیدیم

[illegible]



ॐ.

وید بر ادنای ال هوشه لمور دیر







17



صراط المستقیم

البيضاوي



تورا را نگاه داشتند و گوشت را بخوروند تا منقح باشد که اگر حکام امت دیگر را بجای یثا  
 معصیت میکردند و فلان میخاکه که در زمین بخت المقدس بجای میآورده باشند و همین بجای  
 میآورند ایشان بگفتن ای راست دلیل دیگر از حضرت و ایال داریم که در وقت بعد از آن و  
 گوشت نخورده بودند چنانکه و ایال در مقام آن کتاب خورد و باید دوم فقره باشد که در  
 ایام من و من و من سه هفته خرب بودیم آن لذیذ را نخوردم و گوشت و شراب بدهامان  
 داخل شد و تا با بخل روزهای سه هفته خربش را نداده بودم و دیگر حضرت  
 پنج روز کتاب خورد و فصل چهارم در ریه چهارم فقره میاید که پس بگویم آنچه از خدا  
 ایات جان من بدیدم که بود چون که از گوشت خود با بخل بسته و در بدنه جانور  
 را نخورده بودم و گوشت عاقره بدهامان نرفته است حال بعد از آنکه فرموده من و در  
 شده را نخوردم و دیگر فقره فرموده که گوشت عاقره را نخوردم و ام اگر بگویم اول سوره  
 این سخن را گفت دروغ است بجهه آنکه ایندای سوره در همان فصل اول است که  
 فرماید من در میان ذلت معلوم است که آنجا بگویم در آن زمین مقدس و دیگر  
 آنکه فقره میاید گوشت عاقره منظورش بگوشت است که خرن و پیه او تریان شد  
 و ساق و پیه او بکاهن داده شده او را مکر و دهه بخوراند و در آن زمین توضیح کرده  
 و طایر و من تصدیق کرده معلوم است گوشتی که بخورم من بخت المقدس گشته  
 شود و در هیچ مکر و هات حساب میشود و دیگر در توره در سوره بان در فصل هفتم  
 ایه اول فقره میاید خداوند حضرت موسی بدین معنی که چهارون و سیرا من و

عزل شد

منجما

خورید و ساق و ایال را سلام گفته شد استبداد علیه السلام و سیرا علیه السلام و سیرا علیه السلام

این سخن را گفت دروغ است بجهه آنکه ایندای سوره در همان فصل اول است که فرماید من در میان ذلت معلوم است که آنجا بگویم در آن زمین مقدس و دیگر آنکه فقره میاید گوشت عاقره منظورش بگوشت است که خرن و پیه او تریان شد و ساق و پیه او بکاهن داده شده او را مکر و دهه بخوراند و در آن زمین توضیح کرده و طایر و من تصدیق کرده معلوم است گوشتی که بخورم من بخت المقدس گشته شود و در هیچ مکر و هات حساب میشود و دیگر در توره در سوره بان در فصل هفتم ایه اول فقره میاید خداوند حضرت موسی بدین معنی که چهارون و سیرا من و

بنی اسرائیل حکم شده بایشان بگو که اینست امری که خداوند فرموده است که و کجای از  
 خداوند اسرائیل که کاو با گوشتند یا نه و در او رقی و رفیع و در او رقی و رفیع و در او رقی و رفیع  
 امر و در او رقی و رفیع و در او رقی و رفیع و در او رقی و رفیع و در او رقی و رفیع و در او رقی و رفیع  
 خداوند یثا و انکس خرفی محسوب شود و چون رقیه است و این شخص از میان قوم  
 خور باید منقطع شود و آنکه بنی اسرائیل را با یکدیگر بروی محراب میاید بیاورند بنی  
 بعضی خداوند بدو رقیه جمع بکاهن برسانند و اینها را بخت خداوند از راه سلامتی  
 و باقی رقیه میاید و کاهن خرن را بر مذبح خداوند بدو رقیه جمع میاید و پیه از آن  
 تا بر ای خداوند را میخوش باشد و بگوید بکاهن خربش را بدو رقیه میاید و پیه از آن  
 از راه نامیر فسد رقیه تمامند این از برای ایشان قانون ابدیست در رقیه های  
 و دیگران در توره در سفر قضا در فصل دوازدهم در ریه پست و ششم فقره میاید و  
 خیرهای مقدس که از آن تو باشد و هدیه های نذری خود را کوفته بکاهن که خدا  
 بر میگزیند بیاورد و در پاهای سوختنی تو یعنی گوشت و خرن را بر مذبح خداوند  
 خدای خود و قرب نما و خرن را با میخ خود را بر مذبح خداوند خدای خود پاشیده و گو  
 خور بدو آنکه مذبح رو قسم بود بزرگ و کوچک بزرگ را در بخت المقدس گذارد  
 بودند و کوچک را در شهر دیگر بجهه آنکه راه دور بود اما آنکه در مذبح بزرگ کشتا  
 میکرد و ساق و پیه را بکاهن میدادند و آنکه در مذبح کوچک کشتا میکرد و ساق و  
 پیه را میدادند بکاهن این بود و رقیه و بجهه ایشان و گوشت خرن ایشان این

خورید و ساق و ایال را سلام گفته شد استبداد علیه السلام و سیرا علیه السلام و سیرا علیه السلام



١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١

در این مقام باید از برای خود آگاهی  
و بی باقی مقام اول را بداند  
که تمام امور بر این پایه استوار است  
نه از راه عقل و نه از راه حس  
بلکه از راه نورانی مقام اول است  
در این مقام هر که از راه  
و حس و عقل و غیره  
در این مقام نیست  
بلکه از راه نورانی مقام اول است  
در این مقام هر که از راه  
و حس و عقل و غیره  
در این مقام نیست  
بلکه از راه نورانی مقام اول است

همدسفره شایسته که فرموده که در مقام ابدی خواهد بود و با هم این امور الهی اظهار خود نشان دادند  
 کرده اند بدین وجه و سبب حال باید داد بلی بر تحلیلش میاورند بجهت نفع کردن مردم و بجهت  
 نان خوردن چنانکه آنچه در سفر بیان در تفصیل است و سبب اید چهارم تواعدان خوردن را که  
 فرماید و نان غله برشته و خوشهای تازه را از خوردن آن روزی که هدیه بخدای خود کند  
 فرماید بخورد و در تمامی مکهای شمار و در نهایی شمار آنرا نون ابدیت اینجا فرماید نماز  
 است باری این پنج مطلب است که در خط و اجابت است که ایشان را بداند از راه نماز <sup>دوره</sup> اول در  
 خط و نون نفاس است که در این زمان بصل کردن گفته می کنند که نه گفته خداوند رسول  
 خدایت <sup>دوره</sup> دوم در خط و نون خوردن این چند چیز ضرورت می یابد از ترس <sup>نفس</sup>  
 بیایند که جناب اقدس الفیض این زمان اعمال مارا این خود قرار داده است یا اگر <sup>عالم</sup>  
 کنند و اجتناب نمایند <sup>سهم</sup> یا اگر بر مرتبه و رفاه کنند و دعا بکنند و تره را بچش  
 صاب بکنند که این چند چیز را صاب و اشته اند <sup>جهاد</sup> یا اگر بکنند بر هر کار خود که  
 دل و جوی و نفس هشتم <sup>جنب</sup> یا اگر بکنند که مال را از کتاب نیستیم و دیگر در بعضی  
 یا آنهمان ایشان آمدند و ندایه که در قرآنه در سوره نسی عذراست است او بر خود شایسته  
 کرده اند که باید با این دلیل و هیچ غایتی ندیده اند که در سوره نسی در فصل دوازدهم در آیه  
 است که میفرماید برسی حکما که خداوند خدای تو عذراست و تو را هیچی که بتو عذر داده است  
 وسیع میگرداند که اگر بگوئی که گوشت را میخوردیم و از آنکه استیلائی نفس تو بخورد و ناگوشت  
 پس گوشت را بر طبق خورش نفس تو را میخورد و اگر میگویند که خداوند بر میگرداند که اسم

[illegible]

و در آن بگذارد از تن و در باشد آنگاه از کاف و کوفه سفیدان خود که خداوند بتو میدهد  
بجای که بتو فرمودم و بجز نماز و زهد و در و زهدات از هر چه گفت سابق است  
مخور باز میگویند این دلیل مردان است <sup>مستفاد</sup> و میتوان گفت و زهد اما نمیفهمند که این  
ایه سخت تر گرفته است و در غنای همین محکم میباشد و موسی شرح گوید و واضح  
گفته بعضی هرگاه در ریاضی و دست رس به پلست المقدس نداشته باشد و از زهد  
گوشت خوردن داشته باشد چنانچه اید بیشترش فرموده که همان است که فرموده ام  
که تو را عذر میدود است همان <sup>که</sup> که گوشت خوردن بعد از چندی اید تا که میکند که احتیاج  
کنی به اقامت ریاضت را بهر مکانی که میباشد به بری مگر در مکانیکه خداوند بتو امر  
فرموده است اینجا را بی خودی و بر این و اینجا بجا رسان هر چه احکام را اینجا اگر اسم د  
ر این آورده لیکن اسم جمع گفت که جمع احکام تورا و بسته است به پلست المقدس باز  
در اینجا میگوید هرگاه راه دور باشد و دست رس نداشته باشی به پلست المقدس  
فرموده است که گوشت مخور باز میگوید زبانه زوی گوشت خوردن کردی همان  
است که تو را فرموده ام اما اگر با کوی چنین نبود و هر جای دیگر هم اذن خوردن گوشت  
و گشتن داشتند و دیگر لفظ هوس و از زوی گوشت خوردن را نمیآورد معلوم  
هوس میگویند و مخورند و دیگر از زوی و مندی باقی نمیآورد از زوی و هوس از  
برای کسی که مدتی گوشت نخورده باشد و دیگر در همین فصل چهارم درم سف  
منفی در ایه پلست و چهارم و پلست و پنجم و پلست و ششم میفایند که اگر از تن و

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوباً

[illegible]



بالتصوري  
مكرر عن ازاو ورسد من امره  
نقد ودرجه او در انكان نقد  
واين مطلبه حلقه بمومنين خود  
حاجه و بايچ ارشاد الله  
داك -

در رساله المبدأ الحق العظمى







[illegible]

از این بعد باید نوشته شود  
در وقت و مهرش

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله الطيبين  
 الطاهرين  
 والحمد لله رب العالمين

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible][illegible]



و بعد از آن خواهد گشت و بعد از آن مقول خواهد آمد با وجودیکه اوقات خاتمه بخیر  
 جان شد و این بخیر که اوقات خاتمه کردیم و بعضی در پیش و بعضی در پس او  
 جمع عینی و بعضی در پیش و بعضی در پس او و بعضی در پیش و بعضی در پس او  
 باشد و در پیش و بعضی در پس او و بعضی در پیش و بعضی در پس او  
 پس شخص است که محل نام است که نظر باینکه در زمان هر چیزی که میسر شود  
 و حق را بر او است و دعوت تو که می خواند و در پیش و بعضی در پس او  
 که بعد از آن در پیش و بعضی در پس او و بعضی در پیش و بعضی در پس او  
 و بعد از آن در پیش و بعضی در پس او و بعضی در پیش و بعضی در پس او  
 انبیا و اهل بیت علیهم السلام و در پیش و بعضی در پس او و بعضی در پیش و بعضی در پس او  
 ایام و در پیش و بعضی در پس او و بعضی در پیش و بعضی در پس او

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional text related to the main text.

و اما در میان بنی اسرائیل و بنی یهود و غیره و در میان آنکه امروز در هیچ جای عالم تا  
 سلطنت و امامت در میان بنی یهود نیست پس معلوم است که آن یهود هرگز آمده است و  
 نراند شد که آن حضرت عیسی برده باشد چه اگر از قبیل بنی یهود آورده علاوه بر آن که  
 تصریح نموده اند که ده اسمها از نام او را می کشند و حال اینکه عیسی هم چنانچه در محل  
 صلی ملک کو است که صفر مابد که من فرستاده شدم مگر بنی اسرائیل و در فصل چهل و  
 چهارم انجیل نوشته اند که چنانکه او فرستاده شد باهل یثیری و هم چنین عیسی  
 شد باهل بثل المقدس پس انتظار ده است که او را در دونه ماشی که یهود باطل  
 او را می کشند چه او نیز از بنی اسرائیل می دانست پس نیست مگر بنی عبد الله و در  
 آنکه در بارش و در وقت هجر او از توره یعنی بارش رحلت و ان بارش است که حضرت مسی  
 در وقت رحلت بقوم خود خواند و ان اینست که در سفر منی در فصل سی و دوم در باب

و اما در میان بنی اسرائیل و بنی یهود و غیره و در میان آنکه امروز در هیچ جای عالم تا  
 سلطنت و امامت در میان بنی یهود نیست پس معلوم است که آن یهود هرگز آمده است و  
 نراند شد که آن حضرت عیسی برده باشد چه اگر از قبیل بنی یهود آورده علاوه بر آن که  
 تصریح نموده اند که ده اسمها از نام او را می کشند و حال اینکه عیسی هم چنانچه در محل  
 صلی ملک کو است که صفر مابد که من فرستاده شدم مگر بنی اسرائیل و در فصل چهل و  
 چهارم انجیل نوشته اند که چنانکه او فرستاده شد باهل یثیری و هم چنین عیسی  
 شد باهل بثل المقدس پس انتظار ده است که او را در دونه ماشی که یهود باطل  
 او را می کشند چه او نیز از بنی اسرائیل می دانست پس نیست مگر بنی عبد الله و در  
 آنکه در بارش و در وقت هجر او از توره یعنی بارش رحلت و ان بارش است که حضرت مسی  
 در وقت رحلت بقوم خود خواند و ان اینست که در سفر منی در فصل سی و دوم در باب

و اما در میان بنی اسرائیل و بنی یهود و غیره و در میان آنکه امروز در هیچ جای عالم تا  
 سلطنت و امامت در میان بنی یهود نیست پس معلوم است که آن یهود هرگز آمده است و  
 نراند شد که آن حضرت عیسی برده باشد چه اگر از قبیل بنی یهود آورده علاوه بر آن که  
 تصریح نموده اند که ده اسمها از نام او را می کشند و حال اینکه عیسی هم چنانچه در محل  
 صلی ملک کو است که صفر مابد که من فرستاده شدم مگر بنی اسرائیل و در فصل چهل و  
 چهارم انجیل نوشته اند که چنانکه او فرستاده شد باهل یثیری و هم چنین عیسی  
 شد باهل بثل المقدس پس انتظار ده است که او را در دونه ماشی که یهود باطل  
 او را می کشند چه او نیز از بنی اسرائیل می دانست پس نیست مگر بنی عبد الله و در  
 آنکه در بارش و در وقت هجر او از توره یعنی بارش رحلت و ان بارش است که حضرت مسی  
 در وقت رحلت بقوم خود خواند و ان اینست که در سفر منی در فصل سی و دوم در باب

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional text related to the main text.

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional text related to the main text.











החרשים שמעו והעורים הכירו **לראות**  
**העיונים** **שמעו** **והעיונים** **הכירו**  
**מיעור** **כי** **אם** **עבד** **וחדש** **במלאכה**  
**מיעור** **כי** **אם** **עבד** **וחדש** **במלאכה**  
**שלח** **מיעור** **פכ** **שלם** **מיעור** **פכ** **שלם**  
**שלח** **מיעור** **פכ** **שלם** **מיעור** **פכ** **שלם**  
**אמית** **רכות** **יולא** **תשמר** **פכה** **אזנים**  
**אמית** **רכות** **יולא** **תשמר** **פכה** **אזנים**  
**ולא** **ישמע**  
**ולא** **ישמע**

بعضی اجابت امین کور و کوشید و به پند که نیست ای و کور و کوشید  
 من که بفرستم او را سلام و فرمان بر داشت هر چه برآید بنشد و نشود نهایت ندید  
 و نشید میانکار و خداوند شجرات بسبب راستی او بر مرکب کند کتاب خود را و در

**יהוא** **עם** **בזוז** **ושמו** **הפך** **כחזרים** **כלם**  
**יהוא** **עם** **בזוז** **ושמו** **הפך** **כחזרים** **כלם**  
**ובקתי** **כל** **אדם** **החכם** **חזן** **לכד** **וא**  
**ובקתי** **כל** **אדם** **החכם** **חזן** **לכד** **וא**

پس

شده از قبل کرد و عازمین شده اند حال ای ه صف نظر کن به بنی کن اوصاف کن  
 بر محمد بن عبدالله ترا کسی دیگر صارق نیست چه قوم عرب که بزرگ ترین اقوامند او را  
 ستایش کردند و شهرهای برجست چون شام و مدینه و مداین با و آید آن او کردند  
 و بعد از حضرت شیعیان معری کوی او در اهل کربلا آمدند و در مکان این معمر بودند که  
 فرمود نعت بالرحم و قوت در ویش و تقویه مسکین و یتیم و ساریه بود  
 انحضرت از برای بنی هاشم و اهل بیت و احوال معری چنین برخاسته و امامت بی  
 رحمت و در حضرت چه شهره ای یافت او گرفتند و خراب کردند و دست خود را در  
 خون نمودند و شرفات آن شهر رتب میلاد اجباب افتاد و دیگر کتاب صفیای  
 پیغمبر کور است که میفرماید خداوند تبارک و تعالی در باب ظهور پیغمبر صلی الله علیه و آله

**כי** **אמר** **אל** **עמים** **שפה** **ברורה**  
**כי** **אמר** **אל** **עמים** **שפה** **ברורה**  
**כלם** **כשם** **יהיה** **לעבדו** **שכם** **אחד**  
**כלם** **כשם** **יהיה** **לעבדו** **שכם** **אחד**  
 بعضی نوشت که بر مرکب نام بنو مهاب با کوزه برای خواندن جمله ایشان بنام خدا و عباد  
 کردن بیک روش و واضح است که در دولت و رفعت پیغمبر از زمان بود که شهرهای  
 معمر و محمده عثمان خراب شد و خوفناک شد و دهه پادشاهان بر طرف شد  
 چون پادشاهان عرب و رمان و روم و شام و مصر و هند و از برای این بود که

و در این ظاهر است که در این  
 در این ظاهر است که در این  
 در این ظاهر است که در این







و تثنی ق بر عکس الحذف  
 و تثنی ق بر عکس الحذف  
 و تثنی ق بر عکس الحذف

برو حق انطفاغ دارد و او را سو کند و که سخن نگویید مگر حقا یعنی و چنان که کسی از این  
 قسم نکند مگر در وقتیکه آن سخنان ظهور در رسد یا این شرط او را بر حقیقت او حقیقت آن  
 می باشد که باشد چهارده و بی موانع حروف احد گفت که چند از آن و بی خبر از ظهور  
 عاویث حضرت خاتم الانبیاست و او را بید و بعد گفت که شما باید است خود را بنویسید و کرد  
 و بعد از چندی انکودن جان را بجان ازین تسلیم نمود و او را در تریه کفر مجرم که یکی این  
 قریبهای بیت القدر است در مکانیکه چهل نفر از علمای یهود در اینجا آمدند و درین وقت  
 مؤلف گوید چون مقصود کرد و غرض از وی بشارت ظهور حضرت خاتم الانبیاست  
 و اوصاف عده انجذاب و اخبار بر او بیاورید که بعد از آن حضرت تا زمان ظهور مهدی آن عهد  
 و ضبط حضرت عیسی و زنده شدن در مکان است هر چند بسیاری از آن عبارات ظاهر  
 نیست و غیر مفهوم است زیرا که با خبر از واقعه ایست که هنوز بوقوع نرسیده اما عاویث علمای  
 یهود در آن ترغیل می نمودند و از امثال سایر کتب تفسیر میکردند و بیز این چاره ندانند که  
 مگر آنکه نزدین ابا و اجداد خود کنند و بی رویی مذهب و دین عذقی نمایند و این با مزاج  
 ایشان که بی دل بر معصیت و حاج اند مطلقا موافقت نداشت و لهذا بقا بعد مع طافت  
 مسی در اقطار آن و بی مذکور نمودند چنان کردند که نشان او در صفحه روزگار نماید  
 و کسی از آن خبر نداشته باشد اما چون امور عالم منوط بر نبوت دیگر است نسخه آن در کتب  
 الهی محفوظ ماند چون تا چندی بعد گنای از کتب بنی اسرائیل را که ما سوم است بنویسد  
 معصوم نقال سخنان برده بودند که او را نقالب برسانند نسخه مذکور در کتاب در باب

بلد

بلد بوده نقالب رسیده عالم بر صحت آن کتاب شهادت دارند زیرا که با نقالب عاویث بر این است  
 که ناگنای بقوت نه میرند و عاویث خودی آن شهادت ندهند و چنانکه نبیند از نقالب عاویث  
 لاجرم چون کتاب مذکور نقالب رسیده فی الحقیقه نسخه آن در عالم انتشار یافت بگویند از آن  
 در طهران نظر گذرین محمد رضا رسیده و آن را بعد از فتح قزوین و تفسیر نمود و بعضی دیگر آن  
 فقرات با اعتقاد واقعی خود فهمیده و دیده انکار ایشان نمودم و وضع کتاب مذکور باین  
 طریق است که در وی اول شروع بالف شده باین نحو که اید اول و صدر بالف است و در  
 بیای و سیم و سیم و سیم تا آخر قریب نهایه شد و وی دریم بعکس وی اول است که ا  
 بتا و قریب شده و نهایت بالف رسیده و چند اید پیش نیست و وی سیم و چهارم بطرا  
 و بی اول است و احتمال میرود که وی دریم نیز تمام بجهتی از جهات آن آیات از میان  
 بنی اسرائیل برفته باشد **آیات اول** و در میان وی گوید که در میان بنی اسرائیل نبوت  
 هیلد مشهور است **و بی اول** مشتمل است بر تمام حروف تخی که الف تا نا و قریب بوده باشد

آیات و سیم و سیم تا آخر قریب نهایه شد و وی دریم بعکس وی اول است که ا  
 بتا و قریب شده و نهایت بالف رسیده و چند اید پیش نیست و وی سیم و چهارم بطرا  
 و بی اول است و احتمال میرود که وی دریم نیز تمام بجهتی از جهات آن آیات از میان  
 بنی اسرائیل برفته باشد **آیات اول** و در میان وی گوید که در میان بنی اسرائیل نبوت  
 هیلد مشهور است **و بی اول** مشتمل است بر تمام حروف تخی که الف تا نا و قریب بوده باشد

یعنی بیایند گروه و طایفه که از جا بکند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود خرابیها  
 بدست برکنند و از این فقره آیه ظهور اسلام نشود و از آنچه میفرماید که از جا بکند

و عاویث مشهورند  
 است که در آن ها هر قریبی خواهند  
 و دین خا مشی بسیار است از عاویث  
 شدند از قریب قریب و در آن  
 خرابیها است که بقا در یادمان  
 و عاویث بسیارند که در آن



و حرکت دهند نام خالق را معصوم اینست که چون پیش از بعثت خاتم الانبیا پیغمبر که بر تمام خلق  
معوث شده باشد در سوره نشاء بگوید که بر بسیاری از طوایف هیچ پیغمبری معوث نشده و غیره  
بجای آنکه آنکه بر آن بدکان خداوند بودند و خدا ایشان را بر تمام خالق از زمان تفصیل داده بود  
طایفه دیگر کنایه پیغمبری و شرحی ندانند و ظاهر خلق بمنزله بهایم بودند و هنوز  
بمرتبه انسانیت که تواند معقل و دلیل چیزی از مدینه و جاهل و بیگانه ترقی نکرد و بودند  
چون مرتبه کمال که عبادت از انسانیت آورده باشند رسیدند و قابل آنکه در عرصه تکلیف  
در آیند خداوند عالم پیغمبر از زمان را برده خالق معوث کرد اینست و حضرت زکریا علیه السلام  
و ابراهیم و اسماعیل و هارون و یونس و عیسی و محمد و خاتم الانبیا و غیره که از هر طایفه قطع نظر نموده  
جمع بروی خداوند خدایند و خبر از اوقات داد و پیغمبری حضرت خلیل  
نبی بود که اختصاصی بر اهل بی نبی نداشته باشند و نه مثل پیغمبری حضرت موسی علیهم السلام و حضرت  
عیسی روح الله که بر اهل ایل مخصوصه معوث بودند پس معنی این فقره که نام خالق  
را از جا بکنند و حرکت دهند چنین شد که آنحضرت خالق را از جا بکنند پس بری خداوند  
حرکت داده و همیست را و آنکه است و آنکه از جا بکند و بسوی خداوند حرکت دهد لفظ  
هدمتا که برای تعبیر کرده اند موافق است باجه علماء بهرود تعبیر کرده اند و قریب است  
بلفظ عرب زیرا که در لغت عرب هم معنی خرابی است و حاصل معنی این فقره اینست که  
اسلام خرابی بسیارند زیرا که مالک بسیار بدست ایشان متصرف و خراب شد مثل تصویر  
و نظیر و حتی قطع از طوایف عرب و بهرود تمام بارشاهان محم و مردم و غیره و بدست ایشان متصرف

لهم

شدند و جانی حضرت و ائمه خدایان را برود و بسیاری از شهرهای ایشان خراب شده و تمام عباد  
خانیهای ایشان برکنده شده و طایف ایران گری پیغمبر ولادت با سعادت آنحضرت شکست و  
سلطانین بزرگ از عرب و ایران و غیره و بعضی از علماء بهرود این زمان لفظ هد متا  
یعنی خرابی معنی کرده اند و می دانند برود که معصوم از خواستهای دفع جلال باشد  
که پیش از ظهور اسلام در میان خلق بود و چنانکه در زمان جاهلیت طوایفه  
و قبیله های یکدیگر جدال و نزاع داشتند و همیشه اوقات در میانشان جدال و نزاع  
بود و کمال ارتفاع داشتند و مقامات اوسن و خروج و خروج و قریب و نظیر و غیره  
السنه و اقوام مشهور است و در اشعار عرب مذکور و طوایف است و بر وجود آنحضرت  
و ظهور اسلام با المده بر طرف شد و انش فشا خواست شد و خداوند عالم تالیف  
قلوب ایشان نموده تمام را بر یکدیگر برادر گردانید و معنی بدست کتب ظاهر است بر  
که خاتم الانبیا از اولاد حضرت اسماعیل بود و اسماعیل بر هاجر و هاجر کنین سار بود

بجای آنکه آنکه بر آن بدکان خداوند بودند و خدا ایشان را بر تمام خالق از زمان تفصیل داده بود  
طایفه دیگر کنایه پیغمبری و شرحی ندانند و ظاهر خلق بمنزله بهایم بودند و هنوز  
بمرتبه انسانیت که تواند معقل و دلیل چیزی از مدینه و جاهل و بیگانه ترقی نکرد و بودند  
چون مرتبه کمال که عبادت از انسانیت آورده باشند رسیدند و قابل آنکه در عرصه تکلیف  
در آیند خداوند عالم پیغمبر از زمان را برده خالق معوث کرد اینست و حضرت زکریا علیه السلام  
و ابراهیم و اسماعیل و هارون و یونس و عیسی و محمد و خاتم الانبیا و غیره که از هر طایفه قطع نظر نموده  
جمع بروی خداوند خدایند و خبر از اوقات داد و پیغمبری حضرت خلیل  
نبی بود که اختصاصی بر اهل بی نبی نداشته باشند و نه مثل پیغمبری حضرت موسی علیهم السلام و حضرت  
عیسی روح الله که بر اهل ایل مخصوصه معوث بودند پس معنی این فقره که نام خالق  
را از جا بکنند و حرکت دهند چنین شد که آنحضرت خالق را از جا بکنند پس بری خداوند  
حرکت داده و همیست را و آنکه است و آنکه از جا بکند و بسوی خداوند حرکت دهد لفظ  
هدمتا که برای تعبیر کرده اند موافق است باجه علماء بهرود تعبیر کرده اند و قریب است  
بلفظ عرب زیرا که در لغت عرب هم معنی خرابی است و حاصل معنی این فقره اینست که  
اسلام خرابی بسیارند زیرا که مالک بسیار بدست ایشان متصرف و خراب شد مثل تصویر  
و نظیر و حتی قطع از طوایف عرب و بهرود تمام بارشاهان محم و مردم و غیره و بدست ایشان متصرف

بدانکه لفظ هد متا در نظر حقیر نیست که در جای از کتابهای عربی استعمال شده باشد  
و در سبب لفظی و لفظی که الحال در نزد کثرین موجود است ضبط شده و دیگر آنکه











פְּכֻדֵי יְהוָה וּמִגְדַּל בָּן פֶּדֶר אֵת קוֹ לְקוֹ  
 חֲרָדִי הוּא וּמִגְדַּל בֵּן כִּדְּאֵי אֵת תוֹ לֵאמֹר

三

و مراد از آن سؤال است و این معنی مرعوب که همانا کوزه که مرا گویند نزد من است و حاصل معنی  
فقره اول همان اشاره است باینکه آنحضرت از عرب است که بفنان حضرت و ارباب و حاصل معنی  
است که او از سؤال باشد بزرگ کند هر یک بتی برستان و نشان قولاً تا او است و معنی فقره دوم  
کمال ظهور و در زیر بر که آنحضرت بعد از آنکه در مکه و سایر بلاد مسافرت شد و هر یک که اطاعت  
را نکرد گفته شد و هر که اطاعت کرد و اولاد آنجاست و آگشت و تمام بتی برستان اولادشان در  
بزرگ شدند و با مادت بزرگتر شدند و جمیع براسطه آنحضرت بود که مذکور است که نشان  
قولاً و است اشاره است بآنچه حضرت شعبان را رواست در مضیبت و هتتم را بدویم کتاب  
مفرد که در آنجا فقط قولاً و مذکور شد و در کتب ایضا در جای دیگر این فقط مذکور نشده و  
از کلام کورک اینست که همین محمد نشان قولاً و است و اما در همین کتاب سابقاً مذکور کردیم و  
از آن استنباط میشود در ششم و چون در این مقام مرعوب است که احوال اکتی و مقصود کورک کذا  
شخصی است زیرا که علاوه بر علل مات نصیج باسم مبارک آنحضرت و در این باب این مقصود  
شعبان شخصی شد و ابهامی از برای عبارت حضرت شعبان باقی نماند و فی الحقیقه همین در آن  
برای مطالب طالب حق کما نیست و اجتناب بخیر و بکنار و در کتب اربع که از جمله کتب اخلاص  
مذکور است که لفظ و ای معنی اندوه است و لفظ براه معنی شادانیت فلذا ما نفرجه هارم  
در اینجا میگوید که معنی کوریم که موهبتی ظاهر شود تا خراشیده و شنوید از آن بهره را ببرد

[illegible][illegible]



کتابخانه و موزه آستان قدس  
تذکره اعیان و چاه و بعد از آن  
از آن کتابخانه

موسیقی و شعر



و اما حرف ناله معنی یا گفته شود  
 پس بعد از این که در کتاب  
 حشر که ویران است  
 و در صفت محسنان  
 یعنی شکر و تقوی و ایمان  
 و جوهر ناله و دعا کن و دعا  
 کن یا شکر و دعا کن یا شکر

**کتاب الفقهیه**  
**کتاب الفقهیه**

معنی فقه ای را که در کتاب  
 معروف که باز بر رویه شده بود  
 و در کتاب الفقهیه که در کتاب  
 الفقهیه است و بعد از این که در کتاب  
 دیشم کتاب بر رویه شده بود  
 و در کتاب الفقهیه که در کتاب

**فی زکات الخیرات**  
**کتاب الفقهیه**

**کتاب الفقهیه**  
**کتاب الفقهیه**

یعنی فقه و فقهیه که در کتاب  
 فقهیه که در کتاب الفقهیه  
 از فقهیه که در کتاب الفقهیه  
 از فقهیه که در کتاب الفقهیه  
 و بعد از این که در کتاب  
 شد که گفت بت پرست را نیست  
 هم از جانب خداوند می آید و بعد از این که در کتاب

بنام خداوند بخشنده مهربان که او را هیچ قدر از زبان می دانیم  
 بشود و می گوید که این فقهیه که در کتاب  
 و بعد از این که در کتاب  
 غیر از این که در کتاب  
 الوقت میتوان گفت که این فقهیه که در کتاب  
 کلام یا از این که در کتاب  
 یعنی از این که در کتاب  
 هم در فقهیه که در کتاب  
 این ایان مذکور و باز در همان کتاب حضرت شیخ الفقهیه که در کتاب  
 از فقهیه که در کتاب  
 با هر دو سوگند خود که ام که کلام از دهان حق بیرون آمده است و بر عیار و در هر که در کتاب  
 بمن ختم شده و بعد از این که در کتاب  
 توبت را از برای روز قیامت قرار داده اند اگر ما هم چنین بداریم و توبت را در می آید  
 یکی آنکه خداوند فرموده کلام از دهان حق بیرون آمده حکم شد که چنین کاری  
 در دنیا شود به جهت علل و دلایل و بعضی از دیگر چیزیکه حکم الهی می شود و بعد از  
 شد و چیزیکه امر شد عمل می آید اگر چه در برابر عاقبت می آید و خواه از توبت بدین در  
 عبادتی نیست و اما ای نیست با این نوع عمل که عبادت نیست و قاعده دیگری است که

عربی بنویس که در هر دو  
 و این مورد  
 و این مورد  
 و این مورد











پس یہ تصویر  
اگر ہو تو کیا

بایست مشروح و واضح  
تر می باشد و در هر یک  
کسی که می تواند  
تقصیر و حقوق را  
خبر حقوق و ضرر  
که بعد باید  
احوال قیامت را بداند  
و این را بفکر و دروغ

و اما بر میا خیزد از کمر دلت  
بغداد و هفتاد سال خواهد شد

بود و مع علم و معرفت قابل اند حق را نه و در حق مرا نیکنه صفیای پیغمبر و ارباب  
 در بیان حق بروردند پس در این صورت اگر بگوئیم که حقوق شهادت در حق ارباب عیال  
 چه نفوذی دارد و در هر دو حکایت اندکی که شاید گذشت است حرف را نه و در حق  
 بر فرض اینهم که احتمال گذشت است وجود صفیای و اولادها پیغمبر که بودند و شهادت  
 میدادند و دیگر این شهادت بعلت سرانجامی که باید داشت همین را با حال علم علما  
 و متقدمین و متأخرین بیکدیگر بحث کنند و بعضی بگویند که این شهادت حقوقی  
 ارباب پیغمبر بوده و بعضی بگویند بجهت صحیح بودن و معلوم است که ارباب و گفت شهادت  
 حقوقی بجهت حق بودن و شاهدین است اگر میگویند همین حرف مانع انکار میگرداند  
 این یقین میتوان حاصل کرد که این همان مدانی است که شهادت حقوقی و حلی بان  
 زمان نداشته و ارباب پیغمبر کلام <sup>عبداللہ</sup> و در صورتی که وقتیه هم نداشته  
 و اگر بگوئیم که صفیایان شهادت را خدا بحقوق فرموده که شاید اگر حرف ارباب را قبول  
 نکنند شهادت بحقوق را قبول کنند اینهم ادعای بعضی و اگر بعضی است چون که خدا  
 و با عالم را بای باور رسانیده است چگونه میتواند بشود که حرف را برین و دیگر ارباب عیال  
 از صفیای و اولادها و شاهد عادل و اخذ کافرا داشت مثل حضرت شعبا چنانکه مذکور  
 شد که خلیفه خراسانی بابت اقدس اول و ابادی بابت اقدس ثانی میخواست و اگر بگوئیم  
 که شعبا نیز خراسانی و ابادی را داده است و ذلت بخت اقدس را خبر نداده و ارجح حقوق  
 شهادت میدهند که در حق منکر بود و حقوق فرموده و اید و ارباب را نیز میزانی که

وحدود  
مصر

منه

二、

[illegible]

۱۰۰

تقیی الشخص



قوله (وَأَن تَعْلَمَ جَنَّاتُ جَنَّاتٍ)

يا ايها محمد بن علي السلام  
 در اين نامه با تو سخن گفته  
 خدا را بگو و صديقان  
 كه حقيقت اين را بداند  
 با تو سلام و تحية

است فرج زیاد بر اصل آید و بار بار انهم فرض میکنند هنوز و نفس متعین شده باشد  
چونکه فرمود بعد از اینها باید سیاید و علامات و عدم و راد و است و هیچکس نمیداند  
خداوند علم خودش این قدر مایبده نظر ما بشود تا تفاضلی و تباغی مایبده حال با  
خود و انیال بنور و غیره و بیل را چیکم که از جانب خداوند خود و تصور او و فرموده  
که یکی در میان اکتافتم و معرشد در پی اسرائیل پس باید که ایمان با الله باید ایستاد  
نگذیب کنیم چنانکه در بعضی کتب و انیال نوشته و حج علماء و معرین هم منکر این  
این کتب نیستند و میگویند که منکر میشوند پس انهم که نشد شخص خود را کافر کنیم  
حرف علماء و انهم که میگویند که انهم که نشد شخص خود را کافر کنیم  
میدهد که او کاذب نیست و دیگر در کتاب و غیره علماء نوشته اند و منکر است  
آسمان پایش میاید ملک آن هم همراه او هستند و متون انبی در میان رفتن و آمدن  
ظاهر شود و خان عالم از طرف شرق برودند بطرف مغرب جو این چنین تخمین میزنند  
بر اصل کذب بگویند و دیگر طایفه بنی اسرائیل را اعتقاد اینست که مسیح حجاج دهند و نواز  
است در این صورت که میبایست بگوید که آن ای باری این علماء که احکامات نورانی را  
از میان برده اند و احکامات تازه میآورده اند و کسی بایست با آنها نمکد و در روح کوهن  
بلکه میگویند اگر دست راست را بکنند و دست چپ را بکنند و دست چپ را بکنند و دست چپ را بکنند  
شاید بر حرف مسیح و بطریق اولی باید شنید پس این کتب که از برای کسی که این کتب  
نموده که خواهد نورانی و افروغ کند و مردم بگویند که این کذاب است انچه حقوق شما

وَجَاءَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سَاحِلَ الْيَمِينِ  
فَقَامَ يَشْهَدُ لَهُمْ مِنْ أَشْوَاقِ  
فَنَزَلَ مِنْ فَتْقِ السَّمَاءِ فِي سَاحِلِ الْيَمِينِ  
إِلَى حَالِ الْيَمِينِ  
فَيُنَادِي السَّامِعِينَ  
الَّذِينَ هُمْ أَنْزَلُوا مِنْ  
السَّمَاءِ  
فَقَامَ يَشْهَدُ لَهُمْ مِنْ أَشْوَاقِ  
فَنَزَلَ مِنْ فَتْقِ السَّمَاءِ فِي سَاحِلِ الْيَمِينِ  
إِلَى حَالِ الْيَمِينِ  
فَيُنَادِي السَّامِعِينَ  
الَّذِينَ هُمْ أَنْزَلُوا مِنْ  
السَّمَاءِ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

این معلوم شد هرگاه آن یغیور موسی را کشت

[illegible]

و اما حقیقت خبر داده که معلم  
و تاجیر بنده از دبی هوکاه

و عقب گفتار در



که طایفه بنی اسرائیل بنده و میگویند که خروج میگوید هرگاه چنین نوراحت نرود  
 بود چه چیز از نزد ایشان در صورت نور و میگوید و حققت هم چنین جای خود  
 که این انکار را بکنند حال با این همه دلائل و با این همه میگویند دروغ گویند بیاهمیر  
 بعد از آنوقتیکه هیچ یغیری قبول از خود نمیدانند و حقوق هم میگویند پس هرگاه حقوق یغیر را  
 باید یکدیگر قرار داد که همه معانی در و باشد از وقت هیچ عینی و در عینا بعد و این حکم  
 جبره همچنان است نمایند مگر عینا یغیر از زمان چونانکه مقرر و میشود با این  
 حقوق فرمودن یغیر میباید و کتب بخت و خیر زیادت هم میدهد و چنانکه  
 از کلام الله مجید در باب حکایت مرد و جرم آخرت بر میان میکند و از کتاب من  
 در فصل سیم مذکور است و در کتاب یوسف بنویسند نوشته است که جنوق تا  
 بعد از بن النعم بود چنانکه در فصل سیم و در ورق نهم نوشته است که در باب  
 بحث انصاف و قبیله را ببال را بجای شیران اخذ حقوق در زمین بخت انصاف بود  
 جبریل آمد و حقوق را برد در بابل و در میان جاه را ببال را برد و ببال را برد و ببال را برد  
 آورده در زمین بخت المقدس را سبب پس در آن صورت را به با آنوقت بخت مرد  
 بود معلوم میشود که این آیه که حقوق بجهت ارمیاء نموده چرا که لفظ است  
 و در بابا با حقوق و در یک عصر بودند در عهد سلطنت منوچهر در باب و دیگر میگویند  
 میشود اینک اگر قبول علماء بشویم بجهت چند نیست نمایند اول اینکه طایفه  
 اسرائیل علماء شان بعضی در بخارا و بعضی در خراسان و بعضی در خراسان و بعضی در خراسان  
 طلب

همچنان است  
 که آن یغیر وجود ندارد

یعنی خبر حقوق را بر ما  
 خواهد داد چنانکه میشود

که انکار است  
 حقایق

در کتاب  
 بحث انصاف

در کتاب  
 بحث انصاف

در کتاب  
 بحث انصاف

ایشان اینست که بعضی گفت ربی ابا هو که یکی از مفسرین بود که ربی یوحنا در هر جا  
 مات تره گفته اند که آن یغیر که میباید و بنویسند و بنویسند و بنویسند و بنویسند  
 ازین برسی که مفسرین کند برای تو باید نوشتن و از حال معلوم است که هیچ  
 کار بعد از خراب شدن بخت المقدس نماند نوشته شد تا صد و هفتاد و دو سال بعد  
 از خراب شدن م می نوشتند که سابقا مذکور شد معلوم است که علماء و مفسرین خا  
 ربی ابا هو ربی بر خا و مال ایشان بلیغ خود چیز را میگویند و نمیتوانست بگو  
 و از قول ابدیاء البتة این خبر را زارده اند و سفارش هم کرده اند که در وقتیکه آن  
 یغیر وجود میباید هر چه بگوید قبول کنید و این لفظ مستقل است که علم یقینی  
 داشتند که هم چنین یغیری خواهند آمد با این جهت سفارشات را نوشته اند حال اگر این  
 کلمات کار را نادر بل به یغیری از بنی اسرائیل بکنیم هر قول خداوند در قول ابدیاء و هم  
 جبریل در ورق و میشود چرا که خبر میدهد که ختم شد از میان بنی اسرائیل و بنیت  
 و این بنی باید از بنی سماعیل بوده باشد حال این کمتر بنی محمدرضای جدید الاسلام  
 و میگویم که چنانکه میباید که ایشان خودشان در این مقابل و معنی را نکرده باشند  
 و بنی محمدرضای جدید باشند و مفسرین دیگر قبول کرده باشند پس این کمتر بنی میباید  
 میگویند یا در کم که اگر همان خود مفسرین فقهاء بنی در عصر جناب یغیر از زمان  
 یا بعد از آن مسودند طبع و زمان بر دار میشدند که منقذ لفظ جمع اهل  
 همان میدادند که گویی عیب میباید و میگویند که من یغیر و لکام توره را مینویسند

که آن یغیر یکی از مفسرین بود  
 که از همه حکم خود را میکرد  
 قبول که یغیر از بنی سماعیل بود

و کلام هم نیستند

که سارا و ایشا و یحیی و یسوع و  
 از یغیر را در مقام  
 و حال آنکه کار را از همه مفسرین  
 بلکه جاب میزند و میخوانند  
 میکنند



سلا حاصیل  
صدیق

هفتاد و نه  
 و در کادی فرموده هفتاد و نه  
 یوبل بنده و در عیسی آید  
 احصا چهار هزار و در دست  
 عالم خورشید و در دست  
 موافق است با علم  
 و این دو تلخی تاریخ اول که  
 هفتاد و نه یوبل با و کادت  
 با سعادت حضرت مصطفی است  
 تاریخ دوم که چهار هزار و در دست  
 خود و یک سال با و کادت  
 می باشد



۵۰

قول انبیا گفته باشند باری بحث جزای لازم میباشد چرا که در کتب تواریخ ایام اولی  
جا اسم او را مذکور میکنند یا با ما ذکر است و اینجا الیه فرموده بن و خود بدوین  
چون با اوست در معنی دو عالم بود و در نورده نور خزان شده مثل اینکه در سخن  
او بان در فصل دوم در باب چهارم نوشته اند از آنوقت یعنی عوی اهل و نجات خطاب  
بن رود یعنی پس عود و خطاب است با اسماعیل که عوی می باشد و اگر وقت بی اثری  
بگیرند که خبر آید از این و او پدر داود است هرگاه مقصودش از داود میباشد یا  
یا باید که یاد داشته باشد یا بعضی باید نقطه داشته باشد جای لفظ یا نام معلوم شود  
با وجود این احوال جواب ربوبی در مقابل آن هست که علماء و مفسرین را هم در پی گویند  
گفت چرا که امرها متفق الاصل گفته اند و نوشته اند پس در این صورت اعتقاد علماء و در  
برده که اسیر فرزند دانه اندین و دیده اینکه حقیقت حضرت سلیمان باشد یا یکی از  
پسران کنیز باشد چه منظوریم چه یافته باشد شاید شخصی مطابق همان  
داود باشد و شاید بن و در آنزه طاعت اخذ باشد مثل اینکه حضرت مر  
فرموده که بغیر یک نباید مثل من در درجه نبوت و صاحب شریعت و تابع کلی ایشان و  
حقیقت که عقلم استخوان دارد که همین شخص از میان پتی اسرائیل هم رسیده  
اینکه فتح مرو چنانچه کرد و حاضر کروآن او را جکه در عالم زربورند جمع را در  
شریعت آورده و در اردم چنانکه در سفر مشی در فضل بیت و نظم در باب دوم میر نماید  
که هر روز نمای شمار حضور خداوند خود حاضرید یعنی سروران اسباط و ساجد

جانبیہ

چنانکه در بیان مجرای ابرام  
 در فصل ۱۷ ابرام ۳۲ سوره  
 و داود و یحیی علی  
 لغطا و دود و یحیی علی  
 عموی و یحیی علی خود داود  
 بلا اشباع معنی عوریا  
 معنی خود مختاری  
 و در فصل ۱۷ ابرام  
 بن سوره و یحیی کاشی  
 بلا اشباع و یحیی علی  
 و یحیی علی و یحیی علی  
 بنان حیاتی  
 و در فصل ۱۷ ابرام  
 و یحیی علی و یحیی علی

و کما بهر بایا و یا باکم خانه بشود و با که معلوم شود در آن خانه در این نقطه ایستاده در جبهه

و از آن شما با تمامی مردمان بنی اسرائیل اطفال و زنان و خمر و بیگانه و در میان اردو  
 شما بیدارند و در میان و در تاب کش شمالی ایه باز در دم گفته شده است بلکه با  
 کس امر و در حضور خداوند در اینجا حاضر است و هم با کسی که حاضر نیست و اینجا  
 مرد و بیگانه در میان اردو شما بیدارند و از غریب اعراب و مردمان بودند که با ایشان  
 مصر بیرون رفتند و از اولاد هائی که با زن بنی اسرائیل از ایشان بعد از آنکه  
 آمدند اشاره معالم ارج ایشان میباشند پس این کلام که گفت پیغمبر از زبان برادر  
 شما بیرون میاید اشاره باین عبارت است و از این کلام معلوم میشود که در این وقت  
 همه بنی اسرائیل من البدولی النهایه نامیدند او شدند و تولید هم حکم فرزند حقیقی از بدو  
 خلافت کرده اند که دخترهای بنی اسرائیل چرا بجانب موسی حرام بود و رفت دختر شعیب  
 را که نیت بجهت اینکه جناب موسی پدر حقیقی ایشان بود و هنوز ما بعد از نام او را بر  
 نوع خطاب میکنند حتی نسبت بابائیه بنی اسرائیل او را بر آب انبیا خطاب کرده اند که  
 انهم بنیرک انبیا باشد پس چنین شخصی چگونه مایه و که از میان بنی اسرائیل  
 کسی بهم برسد که تابع دین او باشد و هم چنانکه در سابق گذشت که ثابت شد که هر چه  
 روح پرورده را تسخیر نمود باذن جناب باری تعالی پس هر چه بیاید همه شاکر و فرزندان  
 او هستند و هر چه شریعت او میباشند تابع شریعت او بجهت اینکه درجه او از همه  
 انبیا بالاتر و افضل است از هر چه را تسخیر کرده و در برابر احکام و شریعت خود در آورده پس  
 این ایه و لو قام نافی عود که گفت باید غیر از بنی اسرائیل باشد و از هر اهل حق و برادره

۱۰۰







مجلسه اول

برای کشف و شناسایی قوی  
و بعد میزبان هم از هوا و  
و این هم خود را می بیند



شریعتی که از برای موشافیه اقوام قرار خواهد داد این بود و لفظ مستقبل است و این  
 خبر میدواری غیبه است از برای خالق عالم و دیگر گفت نزدیک است عادت من اینهم است  
 نیست که بتایید خود در مابین دو یکفرمود چون آمد فرج من معلوم است در آنوقت که این  
 را فرمود باید بفرماید پس و نوباید که آن وقت مستقبل باشد پس لفظ ماضی یعنی مستقبل  
 و دیگر آنکه گفت باز برای من اقوام را حکم خواهد نمود اینهم و لایحه بیکدیگر بیاورد تمام عالم  
 حق را بر هر ابراهان کلام من و شریعت من اینک فرمود و ضمیر من در حال تمام ماضی من مقف  
 هاید میباشند که این نبوت را بمنقبض قرار داده اند و بعضی بیکدیگر پیش از ماضی من  
 بعد از جناب بغیر از زمان بوده اند و باز هر یکی این کلمات شعرا را مستقبل دانسته اند  
 اما در حق چنین نوشته اند که این معنی و در بعضی است بعد از جناب با جرح و ماضی است  
 اما ابریکال این ایه را در معنی خود اول اینکه این نبوت را از برای جمیع عالم گفته  
 برای قیامت است که در آن روز جمیع خلایق با احکامات موسی و تورات عالیه  
 کرد و قبول خواهند کرد و آنوقت این نبوت شعرا از برای روز قیامت بجا خواهد رسید  
 و چون آنکه این نبوت را جمیع از خلق عالم مرز کرده بدلت و بجات بی اسرائیل قرار داده  
 اند و هم چنین در فهم از برای روز قیامت گفته است و حال جواب ابریکال که بجهت  
 دلت و بجات بی اسرائیل قرار داده انبیت کلام حرف یعنی است و در خطی تورات مذکور  
 و در خطی بجات و دلت هم ندارد و لفظ مستقبل بفرماید و تورات حضرت موسی پیشتر بود  
 منجرات بفرماید پس و نوبت تورات از نزد من و حال اینکه بفرماید پس و نوبت ملایم

در بار

این هم از برای موشافیه اقوام قرار خواهد داد این بود و لفظ مستقبل است و این خبر میدواری غیبه است از برای خالق عالم و دیگر گفت نزدیک است عادت من اینهم است نیست که بتایید خود در مابین دو یکفرمود چون آمد فرج من معلوم است در آنوقت که این را فرمود باید بفرماید پس و نوباید که آن وقت مستقبل باشد پس لفظ ماضی یعنی مستقبل و دیگر آنکه گفت باز برای من اقوام را حکم خواهد نمود اینهم و لایحه بیکدیگر بیاورد تمام عالم حق را بر هر ابراهان کلام من و شریعت من اینک فرمود و ضمیر من در حال تمام ماضی من مقف هاید میباشند که این نبوت را بمنقبض قرار داده اند و بعضی بیکدیگر پیش از ماضی من بعد از جناب بغیر از زمان بوده اند و باز هر یکی این کلمات شعرا را مستقبل دانسته اند اما در حق چنین نوشته اند که این معنی و در بعضی است بعد از جناب با جرح و ماضی است اما ابریکال این ایه را در معنی خود اول اینکه این نبوت را از برای جمیع عالم گفته برای قیامت است که در آن روز جمیع خلایق با احکامات موسی و تورات عالیه کرد و قبول خواهند کرد و آنوقت این نبوت شعرا از برای روز قیامت بجا خواهد رسید و چون آنکه این نبوت را جمیع از خلق عالم مرز کرده بدلت و بجات بی اسرائیل قرار داده اند و هم چنین در فهم از برای روز قیامت گفته است و حال جواب ابریکال که بجهت دلت و بجات بی اسرائیل قرار داده انبیت کلام حرف یعنی است و در خطی تورات مذکور و در خطی بجات و دلت هم ندارد و لفظ مستقبل بفرماید و تورات حضرت موسی پیشتر بود منجرات بفرماید پس و نوبت تورات از نزد من و حال اینکه بفرماید پس و نوبت ملایم

این هم از برای موشافیه اقوام قرار خواهد داد این بود و لفظ مستقبل است و این خبر میدواری غیبه است از برای خالق عالم و دیگر گفت نزدیک است عادت من اینهم است نیست که بتایید خود در مابین دو یکفرمود چون آمد فرج من معلوم است در آنوقت که این را فرمود باید بفرماید پس و نوباید که آن وقت مستقبل باشد پس لفظ ماضی یعنی مستقبل و دیگر آنکه گفت باز برای من اقوام را حکم خواهد نمود اینهم و لایحه بیکدیگر بیاورد تمام عالم حق را بر هر ابراهان کلام من و شریعت من اینک فرمود و ضمیر من در حال تمام ماضی من مقف هاید میباشند که این نبوت را بمنقبض قرار داده اند و بعضی بیکدیگر پیش از ماضی من بعد از جناب بغیر از زمان بوده اند و باز هر یکی این کلمات شعرا را مستقبل دانسته اند اما در حق چنین نوشته اند که این معنی و در بعضی است بعد از جناب با جرح و ماضی است اما ابریکال این ایه را در معنی خود اول اینکه این نبوت را از برای جمیع عالم گفته برای قیامت است که در آن روز جمیع خلایق با احکامات موسی و تورات عالیه کرد و قبول خواهند کرد و آنوقت این نبوت شعرا از برای روز قیامت بجا خواهد رسید و چون آنکه این نبوت را جمیع از خلق عالم مرز کرده بدلت و بجات بی اسرائیل قرار داده اند و هم چنین در فهم از برای روز قیامت گفته است و حال جواب ابریکال که بجهت دلت و بجات بی اسرائیل قرار داده انبیت کلام حرف یعنی است و در خطی تورات مذکور و در خطی بجات و دلت هم ندارد و لفظ مستقبل بفرماید و تورات حضرت موسی پیشتر بود منجرات بفرماید پس و نوبت تورات از نزد من و حال اینکه بفرماید پس و نوبت ملایم

و جواب موسی و دیگر ابریکال و در حق اینست که هرگاه منظور خدا تورات حضرت موسی میبود  
 که در روز قیامت جمیع خلق و در شریعت تورات موسی بجا خواهند نمود اینهم که در سنانیا  
 بد جوت اینکه تورات موسی بجا آید بیکدیگر اینان بلکه هه احکام محکمش متعلق است بیاورد  
 پس و نوبت اعدان از ماضی در ماضی و نوبت باید ماضی و نوبت این امان را بجای آوردن که  
 مخلوق در مصر رفته بودند و در ماضی فرعون شده بودند و در ماضی و بطیان کی نکره  
 بودند پس اینهم که میشود و هرگاه این نبوت را الان هم از برای روز قیامت بدایم چون  
 وارد میاید هرگاه خداوند فرموده که نزدیک است که عادت من پس و نوبت بیاورد از برای  
 اقوام من هرگاه ما در روز قیامت بدایم اینکه از هر برودن تورات میشود و خداوند  
 فرموده و نزدیک است پس و نوبت اعدان از ماضی که بجهت موشافیه اقوام قرار داده ام  
 این لفظ نزدیک را بجهت عالم باشد الحال و در هر روز چهار صد سال است که از نبوت  
 حضرت شعرا گذشته است و دیگر وقتی هم که مانده که این شش هزار سال و بیست و نه  
 شود پس از برای چه وقت مانده است و از این در هر روز چه میشود حال آنکه هرگاه  
 راه منظور داشته باشد و این نبوت را از برای ماضی قرار بدهد و بیکدیگر  
 بجهت وارد نیاید و جمله این کلمات و آیات درست و بیاورد و چنین ایه ها و جی کویت  
 شاهد بیکدیگر این که بفرماید پنج من از برای عالم باشد و عادت من شکسته نشود و این  
 هم منظور بجهت اسلام است و تورات است با کلام و بجهت کویت که گفته و دیگر  
 ایه سیم که فرمود فرج من از برای عالم باشد و عادت من شکسته نشود اینهم

اولی غیر از اینهاست از برای  
 طوبی که محل نبوت هرگز نیست  
 و شدت عین در اینهاست  
 داشته اند هرگاه اینها را بشناسند  
 که ایمان باز آنهاست و در هر حال  
 افترا خود ستانند و در حق  
 و تا ما هرگاه این اخبار را بپوشانیم  
 قرار بدیم و بجهت خود را بپوشانیم  
 است

خبر که در این معنی و در هر حال  
 تا آخر این معنی و در هر حال  
 و شکسته نشود



بمع لفظ است

بشرعت اسلام است و انهم موافق است با اعلام و حجی کون و لاله میکند بر تابد شر  
بعت اسلام و این بنوتم شهادت بر آیه است که حضرت شعیبا فرموده در فصل چهل  
و دوم و ترجمه آیه اینست که اینک بنده من و بر گزیده من رضامند شدیم میان من و شما  
الهام خود را بر او و شریعت از برای طوایف پیروز آورد حال این بنوتم طولانیست  
و علامات بسیار در اول اینست که مفسرین این بنوتم را هر یک به معنی توجیه کرده اند  
و هیچکدام با هم موافقت ندارند و هیچیک منطوقشان حدیثی نبوده و از حق را منقول  
نداشته اند گویا بعضی ایشان این بوده که یک توجیه توجیه کرده باشند که بلکه یک  
مرتبه کم و زبانی از برای طایفه بنی اسرائیل فرموده باشند و الا این توجیهاتی که  
کرده اند هر فعل و عبارتی صریح است که این توجیهات درست نیست و معنی است که  
را شده این آیه را منظورش به بنی اسرائیل بوده اما هارون گفته که مفسرین مفسرین  
گفته اند که این آیه منظور صریح بنی اسرائیل است و با ظاهر توجیه گفته از قول  
مرئوس سعدی کانون که این آیه منظور صریح است اما هارون فرمود گفته تا از منظر  
بود شعیباست اما ابرئیمال هیچیک از اینها را که توجیه کرده اند قبول نکرده و چنین  
برشته که اینها همه شب کور بود اند که این بنوتم را خود ابرئیمال اختصاص داده  
بمع حال ثابت است که منطوقشان هیچیک بنی نبوده هرگاه این بنوتم را قبول  
بمع قرار داد البته هر یک علماء و مفسرین منفق اللفظ بمع قرار میدادند بهتر این  
بود که بیاوند و بگویش بخوش قرار میدهند بعضی و برخی بشعبا و بمع قرار میدهند

در توبه

و مرئوس سعدی کانون و دیگر که بمع بنی اسرائیل درست نیاید همچنین هر یک گفت و گفت کوریش  
است اینها را یاد حاجت کرده اند بجهت آنکه کوریش بخوش چه قابل این بود که این مرتبه  
از برای او قرار میدهند و در آنجا که دارند ایشان کوریش فرود آوردند اما بعضی  
قرار میدادند که قرار میدادند و بنی اسرائیل را کاند و بر جبهه میبند ایشان هم چنین  
در مقامه و آنکه ایشان بجهت آنکه در بدین چند نوع توجیهی که مفسرین کرده  
اند قول هیچیک بطایفه بنی اسرائیل قرار نمیکرد و از این جهت هم دیدند که باید از توجیه  
اسرائیل باشند و غیر صاحب شریعت که میباید لهذا لا بد و ناچار قابل شدن بکورش  
بخوش و آیه را ایشان او قرار دادند اما بنی اسرائیلی که میباید که میباید و آنکه ایشان  
اند چنانکه کوریش که خود شریعتی نداشت پس چگونه میشود که او را برای تمام عالم شریعت  
تازه بیاورد و هم چنین بمع هم تعاقب میکنند چرا که علماء و مفسرین منفق اند که و فیکه  
مع میباید بغیر از طایفه بنی اسرائیل که خواهند بیاوند و داخل این طایفه شوند و حق  
خواهند کرد و هم چنین که شهرت دارد بنی اسرائیل و در فرموده بنی اسرائیل علماء و مفسرین  
برعکس یکدیگر میشود و علماء بر این تأکید که از برای بمع شریعت تازه نیاید با  
مگر همین شریعت حضرت موسی را باید مرجع باشد و حضرت شعیبا را که باید از این  
اینکه شریعت تازه بیاورد برای قوم و عالم خلاصه معلوم شد که هر توجیه و توجیه  
واقول ایشان برعکس یکدیگر است و در هر قول حضرت شعیبا را باید که بگویند  
بغیر از آن مان که صاحب این اخبار و شریعت تازه است قرار میدهند و دیگر هیچ

ای آیه و بنوتم

و است با طایفه از هشتی بخش  
و کانون در شوق هشتی بخش



چنانکه فرمود شریعت از برای فرمان بیاورد و در وی کونک شهرت میدهند  
 که روشن کند و هم چنین هم شد خلق این عالم مشرب بودند و عالم تاریک بود از شرک و  
 حق و غرض طایفه بنی اسرائیل تاریک شده بود و مانده بودند بی تکلیف و زمان نور  
 هم تمام شده بود و مانند سایر ملل معطل و چندان سرگردان مانده و نمیدانستند چه کنند  
 کنند و هم چنین حیانت ایشان را مانع شده و در ظلمات ذلت و کمرای افتاده اند اما هر که  
 تعصب و طعنه و شرک و رد قول انبیاء نکند و سعادت او را باری گردانند بعد از آنکه  
 جناب پیغمبر از ایشان معیشت شد و راه را بر خلق عالم روشن کرد و خلق را از ظلمت شرک  
 و کفر و بت پرستی بخارج داد و بتین را بن خود خواند و ایشان را اطاعت پرستی کرد و  
 نجات ابدی را در یافتن کردند و الاصل این جماعت جهول و غیری مذهب مانده اند و  
 هم دست از طعنه بر میدارند و دیگرانکه حضرت دانیال در کتاب خود در فصل اولیه م  
 میگوید

اِنْ هُمْ يَشْكُرُونَ يَزِيدْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ كَثِيرًا ۚ اِنْ هُمْ كَفَرُوا يَزِيدْنَاهُمْ مِنْ عَذَابِ الْعَذَابِ كَثِيرًا ۗ  
 وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْكَافِرِينَ  
 اِنْ هُمْ يَشْكُرُونَ يَزِيدْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ كَثِيرًا ۚ اِنْ هُمْ كَفَرُوا يَزِيدْنَاهُمْ مِنْ عَذَابِ الْعَذَابِ كَثِيرًا ۗ  
 وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْكَافِرِينَ

یعنی دانستند ان مثل ضای سهر و کسانیکه بسیاری ماه را بر ماه طاقت و سزا  
 نمایند مانند کواکی تا ابد الابد در خشان خواهند بود و با وی تادیب و عتاب بودند  
 در تاریکی بودند چون ایمان آوردند در روشنی آمدند و دیگر در فصل دوم کتاب یونس

خبر میدهند و با طایفه طایفه میفرمایند و دیگر بسیار با حاکمست خلاصه هرگاه چنین آیات را  
 بهمان خود حضرت شعیان را بدیدیم میتوان گفت که خداوند به شعیان فرموده باشد که نور  
 افزاید که در جزیر خبر بدیدیم به بنی اسرائیل بیان که هم چنین بند من خواهد آمد که روشنی  
 را از برای تمام عالم بیاورد بعد از من و یونس و صافیه شکستند فرمود از برای کثورت چشم کور  
 و نور برای بیرون آوردن از بند محبوسان در خانه زندان و تاریکی هم خداوند عزت  
 از برای دیگری فرمود تا خود را روشن سازد به بنی اسرائیل که از این حال این معنی و  
 است چشم بگشاید چشم کوران یعنی کور طبعان را که از تاریکی راه میروند و بت پرستی  
 میکنند بیرون آورده اند و تاریکی هم <sup>نور</sup> ظهور به بت پرستی است بجهت اینکه هر که بت  
 کند شیطان را در دست شیطان محبوس است تا زمانی که خداوند او را باری کند تا از دست  
 شیطان خلاصی یابد و دیگر اینکه گفته اند خداوند عزت خود را بد دیگری نمیدهم عزت اوست  
 که انانیکه ستایش بت میکنند خداوند عالم را در تعصب میآورند از من جهت خداوند به  
 پیغمبر خود خبر میدهد که عزت خود را بد دیگری نمیدهم و ستایش خود را بت نگذارم و بت پرستی  
 از میان خلق براندازم و تو هم اهل ستایش مرا بکنند و این آیات را علامه ربیع بن خضر  
 اندر تائیه گفته است که غرض این آیات اینست که طایفه بنی اسرائیل در ذلت هستند و  
 خداوند فرمود که عزت خود را بد دیگری نمیدهم و ایشانرا اعلان میکنم این حق را و حق  
 میتوان گفت که طایفه بنی اسرائیل هر گاه هستند در ولایت برده بت پرستان  
 نیستند و این آیه را رتق هم چنین توجیه کرده هر چند که الحال بت پرستی از جمیع عالم برطرف

بیان قول ابن کثیر  
 چنانکه آمدیم  
 باشد و حال اگر هر کس  
 بنی اسرائیل هستند و بت  
 از ترکستان و قریه و  
 و بت پرستی و بت پرستی  
 بت پرستی و بت پرستی



شده و قلبی در کنار مغرب زمین و شرق زمین باقی مانده اند که بت را خدا میدانند  
 بعضی جهت خداوند عالم و عباد کرده که همان قدر قلبی مانده بر طرف کند حال اگر غیر  
 از کنار مغرب و شرق یا در زمان دروم با در جای دیگر بت پرستی می بود البته رقی اینها  
 را هم میگفت و در کنار مشرق هم که رقی گفت بت پرستی باقی مانده اما اینجا طایفه بنی  
 اسرائیل نیستند پس در این صورت که مرثیه معنی کرده است درست نیست اما هار برح  
 بنیوت بذلت بابل قرار داده چونکه دیدن باین ذلت نافی و فی میدهد گفت ذلت بابل  
 چرا که طایفه بنی اسرائیل در آنوقت نزد دست بت پرستان بوده ند باین جهت این را نهم  
 کرده است ایه را که باین نوع توجه کرده بحث بیشتر لازم میباشد چرا که بنی فرموده جمعه  
 چشم کورن باطنهار و شن شود هرگاه بذلت بابل قدر بدیم باید بگوئیم عیسی قرار داد  
 جمعه اینکه خلاص کنند از ذلت بابل بنی اسرائیل را همان کورن عیسی برود و اینکه عیسی  
 باین قرار را در چرا که مفریاد الهام خود را بر او بیجا کنم و باین قابلیت که با او می رود بکن  
 جریز را غریب شریعت او را کنند کورن شریعتی نداشت و دیگر هار برح گفته که این بت  
 بجهت خود حضرت شعیات اینهم درست نیست زیرا که حضرت شعیات برحق ناز را از برای  
 بنی اسرائیل را بر نکر و از برای بت پرست می آورده بود پس این معانی را چه اعراض کرده  
 اند و نافی اینکه این شخص باید کسی باشد که از برای همه عالم شریعتی بیاورد غیر از شریعت  
 بنی اسرائیل و نافی اهل ملل چرا که او را بسیار مرتبه داده خداوند که از این طایفه است  
 از برای بت پرست می دانند اما این را نفهمیده اند چنانکه خدا خواهد ایشان چه

و ایضا و احسان

مجله

اسرائیل از انرا

و غیر ایشان

مؤخر

بعضی

عنود این  
مطابق

میشود اند که در دیگر آنکه جای این که بنیوت را کورن عیسی در حق و در این  
 بنیوت که از اولاد نازیر حضرت اسماعیل است و اوقرت است که هرگز بر نکرده و عیسی  
 نافی گفته شود هیچ مانی هم ندارد و در کتبه بنیوت اینک ان اولیسان آمدند و  
 نوه را از بن خرمیدم پیش از آنکه بروید میخوانم شمار اعدا از این ایه اینست که  
 حضرت شعیات فرموده خدا میگوید باین جهت های غیبی که پیش ازین بت پرست هار  
 رسید حال اینجا هم نوه را معلوم میکنم بشما قبل از اینکه بروید غرض هدایت یا  
 نفع خلق عالم است که بنیوت پیش می دهد و دیگر را به دم و باز دم و در از دم و در  
 که مانع گویند برای خدا مانع ناز و ستایش او را از طریق ناز و ستایش گویند و اعدا  
 ایشان مرتبه گیرند بیابانها و شهرها را باینستند اولاد قدر بطرب گویند و حور ایشان و  
 کوهها و کوهها را برادرند و بگذارند از برای خداوند عزت و ستایش او را و جزیرها  
 معلوم کنند غرض اینست که فرموده مانع کنند از برای خدا مانع ناز و ستایش گویند و اعدا  
 مرتبه معلوم است که شریعت پیغمبر ناز و ستایش برسم قدیم و هم از اطراف زمین علان  
 کنند او را و جزایر و دریاها را بگوید و ستایش او را کنند و اینکه گفته بود از ناز  
 بیابانها و شهرها و سرایها باینستند و قدر بطرب گویند که گویند غرض ان اهل مکه و مدینه  
 است و قدر او را و از اسماعیل هستند و مکان ایشان در بیابانها و کوههاست فرموده  
 که ایشان مرتبه و در خواهند شد و مانع خدا میشوند و دیگر گفته اند که کوهها و از کوه  
 صهارا را بکنند معلوم است که صوت اسلام را و بر سر بلند بیکارش خلق میرسانند

از جمیع جهات

ماله بنیوت شتی یا دره غنچه  
و عیسی صانع عالم

بروید بنیوت شتی یا دره غنچه  
صلی الله علیه و آله و سلم







شمرند و آنکه آنکه به تنهایی برآید و آنکه به تنهایی  
 گویند که شما خلق ما هستید و غرض از این آیات اینست که چون بت پرستان خداوند را  
 بت پرست و غضب در میان دارند و در میان چنان پر و نایم بجهت انتقام کشیدن از  
 مشرکین بعد می نمایند که خرموش گویم از عالم جی زبانه را مل گویم از این عملهای  
 بد و بت پرستی ایشان افرینم و مردم چون زن ترانید بکجا فرییم ایشان را و اینکه  
 گفته خراب کنم تو و عمو و کنه ها را این مثل است که بعضی باران بارود و هم چنین شد  
 و اینکه جانب پیغمبر از زمان آنکه بعدینه آمدند و در مکه با ایشان می آمدند بیکه  
 قتل شد تا آنکه گوشت حیوانات را با آن می خوردند و آنکه فرموده بنهم مرد و جان  
 هارا بجز برها و بنستانها را حشاک کنم اینهم بجز رسیده و قتیله پیغمبر بدین آمده و  
 پاچه ساره قتل شد و درود خانه که در کنار شام بود و جذین سالها حشاک بود  
 در آن شب آب جاری شد و اینکه گفته که زبان را بریم بر اینم که ندانسته اند  
 همه این افعال برای پیغمبر از زمان بجا رسیده و هیچکس تخلف ننهاد و علماء و فقیهین  
 در باب بطوری توجه کرده اند و گفته اند که علی بن ابی طالب چون چارون پرور آمد  
 و انتقام بکشید با نجار و راننده اند که خداوند چون چارون پرور آمد برای  
 خلاص کردن طایفه بنی اسرائیل است از این وقت و داده این خرم تر و جویبار است که  
 باقی نماید خداوند مانی باشد اما اینها خداوند میفرماید بیایم انتقام بکنم و خلق را بر  
 راست دلالت کنم بعد شمرند و شویند از عملهای بدی که داشتند و حاجه بنی اسرائیل

در زمان و سرشان مشرکین  
 و عمو و کنه ها را  
 حشاک تمام می نمود

چنانچه حضرت خداوند  
 میفرماید

برادر

حال آن

بت پرست بت پرستان بودند یا خودشان بت پرستی میکردند چنین عری را می کشند و می بین  
 نشند و اینکه جمع بت از اینها با ایشان نبود مگر از برای جانب پیغمبر از زمان درستی  
 این چون در اول طایفه عرب همه بت پرست بودند خداوند را بت پرست و غضب می آوردند خدا  
 هم از ایشان انتقام کشید هر کس باید گفته شود کشند شد و هر کس قاتل است امان آورد  
 داشت امان آورد و از عملهای بت پرستی خود ایشان شد از این آیات موافق می کشند بگویند  
 و اما اگر قبول عمل نمودند بریم با هم کلام از این آیات خداوند در بت پرست می کشند و غیر از فرموده  
 خداوندی میشود و جمع این آیات از برای بت پرستان گفته شد و خبر میدهد از جهه  
 هدایت بت پرستی ایشان و دیگر در اینجهت هم تا ایه پست و یکم میفرماید ای که انبیا  
 و ای که کورها نگاه کنید برای و بدین کیت کور می کشند و من چون رسول میفرماید کیت کور  
 چون شخص تمام عمل و کتب چون بنده خدا دید نهیهای بسیار را نگاه دارد و کشته می کشد  
 ها که نشود خدا را و از راه بسبب عدالت او بزرگ می کشد و در بت پرستی را و جلیل خدا  
 میبازد حال اینکه کوران و کورها بت پرست بدیهت که دلالت میکند بر خلق عالم که  
 بت پرست بودند و خداوند را بت پرست می کشند بگویند و کور می کشند خداوند اینک فرموده است  
 که کیت کور و کور می کشند من که ایه اول فرموده است یکیت و ایشان همین پیغمبر  
 قرار میبشد و اگر خوانده همه آنکه اول طغیوت انتخاب نامد و چهل سال میب  
 اهل کتب بود و عملهای زشت ایشان را میباید و هم میباید ساکت میشد و ندید و نشنید  
 میداد و من ایشان را بیکد صاحب احوال خودشان میداد است چون از جافان میباید

نادمی پیدا دارد



اجازت نداشت و بعد از مدتی سالها که معجزات شدند از وقت با مر خدا و عباد او  
 منع بلع فرمودند که از قریش را بعضی در صدد مخالفت بت پرستان برآمدند که  
 تمام بتها را شکست و تمام کرد و اینکه گفته چون رسول من برستم غرض خداوندی بجای  
 که دلالت بر عظمت ان بزرگوار است که از هر چیز بنا چشم پوشیده و کوشش باز از برای  
 خوش آیند که او را ضاهیه گویند و صوت رف و پی که او میر از حالت پیروان میر معجز  
 میکند و از یاد پروردگار میرد میل نکرد بلکه منع کرده است خلق را از این کور و کور  
 از آنجا که است که خداوند تعریفش را میفرماید این کور و کور و کور و کور و کور و کور  
 خداوند تعریفش را میفرماید این کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
 شخصی میکند که ای کورها و کورها هرگاه مثل بنده من کور و کور است از خوب و کور  
 میفرماید که کلبت چون مسلم و کور و کور به بنده من که خدام این هم زیاد و مرتبه بجهت  
 بعضی از بخت کور بود و وضع منکار و در انوقت منی که میگوید و خداوند شهادت میدهد  
 که ان بنده من است این کلام دلالت بر سهای حدیث است که ان بزرگوار است و دیگر گفته  
 که دیدنیهای بسیار آنکه نذر و کشا و کوش است اما نشود اینجا وضع میکند که  
 مبارک بگویند حقیقت کور و کور است جز این نیست مگر چیزهای بسیار میبیند در میان  
 بت پرستان که در پای هر ش کذبانی و میامیر و نذر و ان نواحد بلکه میباید و  
 چند بخواند از اسحق فریضه کند حرفهای آنها بگوش او ناید میگوید و خواهد کرد  
 از این جهت او را دشمن دارند و حرف آنها را ترجیح نخواهد در بر عبادت من چنان است که خدا

بفرماید

صفتی که من مراورادیم بخوبی بدان و بنده ان میکند شریعت را و جلیل آمده بگوید معجز  
 است بزرگ کردن شریعت به اینست که قدر کتاب را بزرگ کند بلکه اینست که شریعت را  
 بخوبی عالم رساند چنانکه قبل از تورات موسی بدان یک طایفه بنی اسرائیل بود که در این صورت  
 بزرگ نداشتند و اینجا خلاصه فرموده که شریعت را بزرگ کند اگر بگویم که ان بزرگی تورات  
 حضرت موسی است درست نماید بجهت اینکه بزرگی از دوسه حال بیرون نیت یان  
 که احکام را باید از اول زیادتر کند یا شریعت را وسیع گرداند و یا اینکه خانی که از اطاعت  
 میکند باید زیاد بشوند مثل اینکه انوقت یک طایفه بنی اسرائیل بودند و حال ده است در  
 هم بران افزوده شود و این هم بجهت در تورات موسی خواهد بود اول اگر فرمان و احکام او  
 زیاد کند در تورات نوشته که تورات را نه کم کنید و نه زیاد و نایا که اول ثابت شد  
 که از غیر طایفه بنی اسرائیل در روز قیامت بخورند و خواهند داد پس این هم حال است  
 در این صورت بجهت از آنها نمیگوید مگر شریعت تازه و دیگر در کتاب حضرت شعیان  
 فصل چهل و دوم فرموده که انهم بهیچ ایه موافق است هر دو ایه در حق یکدیگر  
 میدهند حال علماء این آیات را بیک قسمی معنی کرده اند اول که کور و کور را  
 نوشته اند که مطلق بر خود بنی اسرائیل است این را میتوان گفت هرگاه در ایام بت  
 اول بت پرستی میکردند اما ایام دوم که کور و کور میگویند من انبیا  
 طایفه بنی اسرائیل برست نمایند چون که در ان وقت کفر و بدعت میباید بیکطرف  
 و این را عالم گفته اند که در بی انبیا از هر ش میروند انبیا چون کور و کور و کور

توریه



اند این مسمی چندی است بدلیل اینکه هرگاه در وقت بی هوش بشوید چه بقوی برای آن  
 بی مشورت که گویند خوانده شود و جمله که کاران حساب شمرند و دیگران که رانده و غیره  
 چنین گفته اند که خداوند عالم توره و احکامش را به بنی اسرائیل در روز بزرگ کرده و به  
 عدالت خود که این طایفه به پند و بهیمنند و این کور و گری از ایشان بر طرف شرور باری  
 رانده این توره را توره مرعی و این مرد در مقام جل رانده چنین دانسته اند حال هرگاه این  
 توره مرعی فرموده بود چنین وارد میابد اول اینکه اینجا گفته توره را بر سر کوهام کرد  
 و این لفظ مستقبل است توره هزار سال پیش آمده بود و کلام توره ابتدا هرگز مستقبل بوده  
 ماضی نبوده هرگاه بگویم بعد از آن که خداوند عالم اینهم که ثابت شد که بزرگوار از  
 حال هرگز نیست نه احکامش زیاد میشود نه کم که شریعت او وسیع شود بر امتهای دیگر  
 پس این حرف ایشان برعکس حرف جعفر است که فرموده است <sup>بیشتر و بجا بود</sup> شرور و پروردگار حکام توره در  
 منهدم شود و معدوم شود این شدنی نیست که بگویند که عاقبت توره بزرگ <sup>بیشتر</sup>  
 و دیگری بگویند منهدم و معدوم میشود و هر دو را هر است که بگویند باید یکی را نیکو  
 عالم و دیگری بر تصدیق تا حرف ایشان درست میاید حال به اینهم که مقبول این دو حرف یکی  
 را نیکو است کرد و یکی را تصدیق کرد و بدو جهت تصدیق این کلامها را کرد که انصاف این  
 حق و ظاهر است و بگوید میتوان گفت که این بگوید که توره مرعی بزرگ  
 خواهد شد بعضی ها آنرا شریعت او خواهند آمد بگویند میشود که احکامات توره مرعی  
 انحصار دارد و بیافزودن و هر چه از احکامهای دیگر نرسند و هر چه بگویند متبرکات احکامات

و این کلام جعفر را هر چه ضعیفتر  
 که میگوید با بعضی بزرگان  
 میباشند

توره نقل میاورند بر طایفه بنی اسرائیل که واجب بود و هم میباشند که توره مرعی را  
 نقل میاورند با آنکه بنی اسرائیل را در عهدیت بر بنی کردند حال که ایام توره و قس  
 تمام شده و طایفه بنی اسرائیل در بلاد بیت المقدس نیستند و کبابا در بعد هستند و ماورای  
 نیستند جل آوردن باز هم قلم میابد شد که بعد ازین عهد طایفه میگردند و بجا میاورند مگر این  
 اختصار که اعتقادشان اینست خداوند عز و جل ایشان بر دارد و بر زمینشان بفرماید تا آنکه ازین قوه  
 ناهم بر طایفه بگویند و نه نرسند و نه قبول کنند اما انصاف هم شریف است و این حاجت اکثری  
 ندارند و عصیت و طایع ایشان را غالب شد چنین که حرفت مرعی در مرقی در فصل  
 و یکم در آیه بیست و هفتم میفرماید اینک هنوز من زنده میروم و با شما بودم با خدا الح باز بودید چه  
 خاصیت بعد از وفات من و چون طایفه همان طایفه عصیت پیکه خود قدر داده اند و  
 میگویند ما شریعت مرعی و توره را داریم در رخ میگویند شریعت حرفت مرعی و توره فحق  
 بر زمین بیت المقدس بود و دیگر شریعت مرعی از برای بلاد خارج نیست بدعت است جابجه  
 فکر رسانید که این مطلب شد و از آیات توره بیدار جابجای کردیم که آیه الله ماورای زمین  
 المقدس بودند احکامات توره را نقل میاورند و خداوند عز و جل از این بلاد ماورای نبودند و  
 احکامات توره را نقل میاورند خلاصه همین قدر معلوم شد که در هر جای از توره و کتب  
 ابدا خبر از ظهور بخبر از الزمان و دوره از شریعت تازه او فرموده است با اینها اما این  
 ده ضربت ملعون هر یک از این آیات را بطوری ترجمه کرده اند که در کتب اول اینها را  
 و در حقیقت شرب الهی و که میگویند همین است و باز در فصل اول دوم کتاب حضرت

با آنکه بنی اسرائیل

بر خود افترا میزنند که



در پایه پست و در ویم میفرماید که این قوم غارت زده شده و تاراج شده تمامی ایشان در  
مغارها در دام اند و در عین حال غارت زده شده و غارت زده شده و غارت زده شده  
گویند بخت که بگوید باز گردید این راه بسبب ظاهر منظور خود طایفه بنی اسرائیل است  
و بعد میفرماید که کیت در میان شما گوش کند این را و بشنود و توجه نموده از برای جوارش  
اینده که مراد بنی تغریب که بغیر از زمان باشد و غرض اینست که طایفه بنی اسرائیل میفرماید  
که کیت بران شما که این بنیت حضرت شمعون گوش کند و بشنود و عاقبت خود را از اینهم علماء  
توجه کرده اند راسه گفته است که کیت از میان بنی اسرائیل ببال و فک کند و بعد  
که این علماء را طایفه بنی اسرائیل رسید و عاقبت بنی اسرائیل چراغی شده و بعد  
را بخیال خود آورده اند و این خبر را در وقت گفته که کیت که از بنی اسرائیل که بفهمد  
اینچه در اینجا بگفته اند حال معنی راسه باین بنیت میگوید اما غرض از اینجاست که باین قوم  
درست نباید بجهت اینکه گوش کردن و شنیدن در جای میکند که سخن مذکور شده باشد  
اگر لفظ اهورا بدلت قرار بدیم در اینجا میباید بنویسید لغوی مدعی راسه در این  
اینست که چرا عاقبت بنی اسرائیل را بخاطر سد باین مقدار نفهم بسیار ضرورت است و چنانکه  
گرم و شنیدن نگذارید هرگاه این راه معنی بنی گفته شود معنی در راه میباید  
اینکه بنی فرموده که کیت که بگذرد از راه خدا و معنی بود که طایفه بنی اسرائیل گفته اند  
بغیر از زمان میاورند و معنی خبری راه بدهد که خوب نیستند و در اینجا بنی اسرائیل که خدا  
و نذر عده فرموده است هر انسان دیگر که خارج از اینها باشد براه خدا و در و بابهای

که خواهد  
آمد  
است

با کوزه سخن گویند و همه مخلوق خدا را بایام خداوند بخوانند و بگویند که ستمگر و ستمگر  
صلیهم در پایه نفهم فرموده که انوقت برگردانند بر تو مان لب با کوزه از برای خواندن  
چه ایشان با اسم خدا و از برای عبادت کردن او بیات در حال <sup>و کتب</sup> و اعلا فرموده  
از برای روز قیامت اگر بنیالی گفته که روز قیامت کرده هزارند و میسوزند انوقت لبهای  
با کوزه خواهند شد و اینجا از کلام خود بخبر جواب این مقربین میسوزد که میفرمایند  
و نه کم کنند بار دیگر در کوه مقدس من منظور از کوه مقدس زبانی پست المقدس است  
پس این دلالت میکند لفظ با کوزه باید وقتی بشود که بنی اسرائیل در ذلت باشند با  
ایشان در وقت ظهور مسیح طایفه بنی اسرائیل بدلت نخواهند بود پس معلوم است که  
با کوزه ایام مسیح بدلت لابد باید بگوئیم مسیح همین پیغمبر است و شبه هم بذر در و دیگر  
همین باب نوشته اند باقی گذارم در میان تو قوم خود در ویش و مسکن پناه بوم با اسم  
خدا چون اینجا نوشته است در ویش و مسکن معلوم میشود که لفظ با کوزه در ذلت است  
نای باید بشود در ویش ذلت و شده و اینجا در ذلت اول است لازم بود که در این ذلت  
دو باره بشود و اگر بقول علماء روز قیامت را بدایم که خواهد بچار رسید بر عاوم  
که در ویش که کم حاکمده بپاشند خود مقربین فرموده اند به بنی اسرائیل که روز قیامت  
در وقت ظهور مسیح همه دولت های عالم مال شما خواهد بود و جمع خلافت یعنی همه ملل  
کنیز و قلام خواهند بود از برای شما چنانکه در کتاب توفیق حسن نوشته اند  
حسین کوهان گفته که به بر شما نور الان کتان زبانت کم نور از نشان ملک برای

بر دست کنون

و شد تا آنکه این بنو کند بر شما

آیه را میسوزند



الباس تو نتاج شرافت باشد در سرتو و بالای ده غرت بگو صفتی تو رفیق من تیر  
 بشکافد بستی کی ایشان بعضی می بیاورم ملای ایشان پس بران تو را بیاورند بالا  
 دوش ایشان و بیاورند پیش کسی هر رقی نوشته اسم طایفه که از آن طایفه رود  
 خانه حبش هستند اینجا که خدا صبر نماید از برای من پیشکش بیاورند اینجا که حسین  
 خودی بی از بیاید بدهد باری خود داشت در و جز پس در این صورت نیاید از  
 در و پیش و مسکن داشته باشند و اینجا نوشته اند که در وقت ظهور مسیح لب بآویزه  
 خواهد شد اگر بگویم که این لفظ در و پیش و مسکن و خلی عالی دنیا ندارد یعنی باران  
 احوال دنیا در و پیش و مسکن باشند یعنی بیت خرابی منظر راست و ترک دنیا و زهد  
 است این هم بجا میگویند هر که از قول خدا و دوزخ معلوم میشود که این در و پیش و مسکن  
 اضطراب و استحقاق فقر و فاقه است و هم معلوم میشود که بنیت شخص چنین ذات و باره  
 است و این جادو چیز معلوم شد و باید یقین کرد که لب بآویزه باید در چنین ذات و باره  
 عمل بیاید و همین پیغمبر است که از وسیله پیغمبرها پاکو شده چنانکه الان هم میگویند  
 که لب بآویزه چنانچه پیغمبر از میان این بود که مثل او همگی در فصاحت و بلاغت متوافقتند  
 سخن گویند و بدانیم که همین طور است و ممکن نباشد شد هر که متکبر شود خداوند از آن  
 خواهد گشت چنانکه در توبه و سفره غی نوشته هر کس که از پیغمبرین استند من این  
 او را خدایه مینامیم و دیگر آنجا که آخر به بنید در جمع وقت و در جمع عصر و در جمع صبح  
 و در جمع مذهب این لفظ است و الله از حق تعالی جبار شد و بقیه از ملک بستانی احدی

که این جام نوشته و در بار در جمع وقت و در جمع صبح و در جمع عصر و در جمع صبح  
 روشن باشند و در کج و خم و قیام داشته باشند و در شریعت حجاب پیغمبر از آن شونده حال  
 میبایم جمع اندازیم و خدایه اند که هم میگویند و این شخص آمده و از عای نبوت  
 و اخبار انبیاء هم چنانکه برای این شخص میفرستند آمده و خلق عالم را از کفر نجات داده و پناه داده  
 کرده هر کس متکبر است خود و اند و خدای خود و حال از و حال بیرون نیست این شخص که گفته  
 من پیغمبر هستم و از جانب خداوند حق را هدایت میکنم باریت میگوید یا دروغ اگر آنکه راست است  
 هر که متابعت او کند رسکارد و دنیا و عسل خواهد بود و زانی خواهد بود و اگر دروغ باشد آن را  
 القبل است و هر که متابعت او را نکند عذاب و بیان آخرت خواهد بود و این که خداوند فرموده  
 چنانچه سابقا ذکر شد که خداوند فرموده که اگر کسی پیغمبر بیاید و دروغ گو باشد و از پیغمبر حق گوید  
 و شما را بغیر از من راه نمایی کند آن را بکشد و شورش خواهد بود میبایم که این پیغمبر که آمده و از عای  
 پیغمبری کرده و دروغ بگوید از آن تاریخ بعثت تا حال حاضر رود و بیت و چهل و شش سال است بر  
 خدا لازم بود که در این مدت کسی را نفرستد و خبر بدهد که ای بندهکان من حرف را نشنید  
 که شما را از کم راه میگذرد و اگر بگوئیم که این بر خدا لازم نیست که این خبر را بدهد این هم حرف پیغمبر  
 است مدعی اینست که در عهد جز قبل پیغمبر بعضی بودند که از عای نبوت کردند و از نام خدا حرف  
 میزدند و خداوند عالم ایشان را قوی نگذاشت و در کتاب جز قبل در فعل شونده از در  
 فصل نوشته است و طالع ما یبید به پند که چگونه اینها خداوند بر ایشان تالش کرده  
 مصلحت کرده و خدای فرموده که کسی حرف اظهار نشود و دیگر آنکه در ایام صد قیام با شاه



به خود بانی شخصیت ادعای نبوت نمود و اسم و حقیقت این نبوت را در مورد احد و صغیر است آورد از برای احد  
 قیام که خداوند مود است از تحت انحراف و طوطی باش از قدر یکمن واره بدوم که غله و شلخته بکر کرد  
 تو و بیانی است که از معرفت نبوت بدوم و دیگر از احد و صغیر شد صد خوار و حیرت خلق از حق معنی کلام  
 غرض حال شد که در جهان روز خداوند عالم به بر مای بیخود و اد که نزد و در اول کذب کن که  
 بدانند که این نبوت از روح است و بر مای غلبه در میان حق است و در حقیقت گفت تو چرا در روز مکتوب  
 اینست معنی ایه کتاب بر مای در نصیحت و هشتم مفر باید که گفت بر مای بیخود صدایا اکنون  
 ای حقیقت خداوند تو فرستاده است و تو قریب را نبست از کوفه و خواص کرده بدو روح بدین  
 جان مفر باید خلاص است من مفرستم نور از روی حق و تو سال خواهی مرد چرا که نزد حق  
 خدا انرا گفته و حقیقت بود در دهان سال در ما هفتیم حال انصاف بد که با وجود بیکه این بدست  
 حرفی نزد که بری کفر از اطلعه شود مگر همین قدر گفت که خداوند عالم رحمت است و از غضب  
 گذشت است تا مردم مهر خدا در دهان خاکند عجبی است که این با حرف بر روی خداوند عالم  
 اورا الهی کرد و از تصور نکند تا ان مقام نرسد و کتب و اما این بهر که عالم با اسم خداوند و  
 نموده و مدعی اند شد که غنایم الانیاهم و هم با حق کلید بان و کلاه عالم بدین و این و تو  
 و احکام شریعت خود در دوزخ و قیام انبیا ساقی هم جز از ظهور بر نور او داده بودند و گفتند که ان  
 پیغمبر موعود که خداوند و ملامت او است خواهد آمد و در روزی که انده خواهد آمد خلیفه  
 در سابق مذکور بودیم که خداوند در توبه و کتب انبیا خبر داده و همانکه خداوند عالم در کتاب  
 حضرت زکریا در فصل نهم در ایه نهم خطاب حضرت زکریا فرمود و ان ایست

ایضا و سلف نبوده با این  
 موزی که ادعای نبوت  
 نموده است که انی پیغمبر

**اولی ما از کتبت علی** **کتابت یروشلیم** **الهدی**  
**کتابی مود** **کتب صیون** **هائمی** **کتب** **برو شالیم** **هین**  
**ملاک** **یکوا** **لک** **صدیک** **ونوشع** **هوا** **عنی** **وردک**  
**ملاک** **یابود** **لاخ** **صدیک** **ونوشع** **هوا** **عانی** **و رجب**  
**عد** **حکوم** **وعل** **عیر** **ک** **اتמות** **و کد** **رک**  
**عد** **حکوم** **وعل** **عیر** **ک** **اتמות** **و کد** **رک**  
**مافریس** **و کس** **مروشلیم** **ونکر** **کشت**  
**میان** **پس** **و نبوت** **میر** **شالیم** **و نبوت** **فیش**  
**ملاک** **و کد** **شالیم** **و نبوت** **فیش**  
**و نبوت** **فیش** **و نبوت** **فیش** **و نبوت** **فیش**  
**و نبوت** **فیش** **و نبوت** **فیش** **و نبوت** **فیش**

لکرم

یعنی شاد باش ابراییم اسلام خوشحالی کن ای ولایت بیت المقدس که اینک بنده  
 من میاید باو شاه تو از برای تو است که شفاعت کنند کناهان فقیران باشد و سوار  
 شود بر الا و بر کوه تخته خوار است و اسب سوار بر الا و شایم تفع خواهد نمود  
 حکمی تفع خواهد شد و ظاهر کند اسلام را در دهان عجم و برسد بر در باها و در دهان  
 تا انهای زمین و معین این فقرات نوع مذکور بخوبی که موافق با معانی الفاظ انما



و یکی از علایم نصاری و یکی از معجزات انوار انبیا بوده اند با حجه فی الجمله فی القیام با حجه ما  
تفسیر کرده ایم و آن دو تفسیر نام اند که تعابیری دارند و لیکن هیچیک مضرات لایزال ما  
نیستند اما معجزین نصاری چنین تفسیر کرده اند که بعضی قرآن باش ایضا اسلام و غیره  
کن ایضا خیریت المقدس همان که پادشاه تو باید بنویسد که معصوم و شفاعت کننده باشد و  
تفسیر خود را بود و بر لایح سوار شود و بنشیند لشکر را از آفرین به غلبه سپرد و بر طرف  
خواهد کرد اسب بدو شکست خواهد داد و در میان در جنگ و خبر زمان عدالت را بجهان بدهد  
و حکم از روی اعدا و از روی دروغ و فانیان استغای زمین خواهد بود اما مفسرین دیگر که بودند  
باشند گفته اند که شاد باش ای طایفه و محبت ملت المقدس و غیره تعابیری کن ایضا  
سلامت آن که پادشاه تو باید که راست گو و فرج رنده باشد تا آخر مگر اینکه بجای خبر را  
عدالت بجهان بدهد و گفته و بیان کند اسلام از برای همه کوهها و بنابر سه نصیب  
محبت انوار مطلب واضح است و انطباق او بر غیر از اینان نهایت و منوع دارد چه او  
تصحیح فرموده که خدای تعالی مرتبه شفاعت کذا حکایت است را با عطف فرموده و واضح  
تفسیر بود و مرتبه فقر و وضع است و بر لایح سوار میشد و لایح سوار بری حضرت مسیحی  
محمود بود و بر پات لشکر کبکی و جمع لشکر را از میان یهود بر طرف ساخت و اسب را از  
میان طایفه یهود تمام کرد چه ایشان را منع تمام کردن از سوار بر اسب زمین را در طرف  
عام یهود نمیتوانستند بر اسب سوار شوند و بنابر تفسیر دوم رسم که مطلق گفته که  
بر طرف سازد اسب را و مخصوص ملت المقدس گفته اند باز مطلب ظاهر است چه در

م

ملک و چه در مدینه و به بیان اعران و نصاری اسب یافت نمیشد و لشکر یهود را نیست  
تا بود گویند و بجهان جنگ شکستنی گنایه است از بسیار جنگ کردن یا شکستنی گنایه  
در این مخصوص او ظاهر ساختن اسلام در میان بجهان با و به بیان چه کوهها واضح  
است و بنابر تفسیر و خبری که بجای این گفته و خبر زمان عدالت را بجهان بدهد  
ظاهر است زیرا که زمان عدالت برای بجهان آورد چه فرمود که من در زمان پادشاه  
عادل بعوث شدم که مراد از شیرین باشد که از غلبای سلاطین بجهان بود اختیار  
و تسلط او بر همه اطراف و اکناف زمین پیچیده بود این همه صفات در آن سرور محقق  
بود و نمیتواند بود که مراد حضرت عیسی باشد چنانچه در انجیل مذکور است و میگوید  
که من بعوث شدم حکم بر بی اسرائیل علاوه بر اینکه حضرت عیسی هرگز در میان جنگی  
نداشت و شکست و خبری از زمان عدالت بجهان نرسانید و اسلام را ظاهر نکرد بلکه  
پادشاه نبود که تواند جنگ کند چه بفرماید پادشاه تو باید در روز کتاب حکا و نصاری

פִּי דָבָר אֱמֶר יְהוָה צְבָאוֹת עוֹד אֶחָת מֵעַשְׂרֵי  
 כֵּן חוֹה אֱמֶר אֱדוֹנָי מִיֵּבִיא תוֹת עוֹר אֶחָת מִעֶשֶׂר  
 הֵיא וְאֵנִי מִן עֵשׂ אֶת הַשָּׁמַיִם וְאֶת הָאָרֶץ  
 הֵבִי וְאֵנִי מִן עֵשִׂי אֵת הַשָּׁמַיִם וְאֵת הָאָרֶץ  
 וְאֶת הַיָּם וְאֶת הַחֹרֶב וְהָרֵעַשְׁתִּי אֶת  
 אֵת חֶבְרֹן וְאֵת הָאֵלֵּי בָאֵלֶּה וְהֵרַעְשְׁתִּי אֵת



[illegible]

یعنی سهیل مانده است که حرکت او در اسماء و زمین را و در یاها و اطراف عالم و تغییر در  
عجم را و میاید آنکه سکه انظار او باشند و بر ساز و زمین بخانه را از خواستار و خواستهای خانه  
آخرین و خانه آخرین اولین است و سرنگون خواهد در زمان تمامهای پادشاهان را و حرکت  
و پادشاهی عجم را و فراموش است و خجی مانده که بر طالب حق ظاهر است که تغییر عجم را نداده  
محمد بن عبدالله و هم چنین حرکت عجم را است خدا مگر بر اسطه محمد بن عبدالله و تخریبها  
پادشاهان را سرنگون نکر و مکر حضرت محمد بن عبدالله و خانه آخرین و اولین اشاره بخانه  
کعبه و بیت المقدس است و دیگر آنکه جمع اینها از آمدن پیغمبر و بعد از نشانیهای زمان آمدن

24

خبر دادند و این جماعت بهودند و انرا علاج هر چه را بطوری ترجه کرده اند نجات زیاد  
 تا آنکه آن اشافان را نشان دیگری فرود آورده اند که بهیچ وجه عیتران قبول کرده اما اینقدر  
 زیادند که اخروی بر غیر قرار گرفت چنانچه ان زمان حضرت آدم این همه ابتدا که آمدند هیچ کدام  
 چیزی از عای نگرفتند این کم مقدسه پشت کمر و ریت به این که حضرت موسی <sup>ع</sup> چهل سال ایام است  
 او طول کشید باوه از این نجات که مشهور دارد از کلماتی که بنی اسرائیل آنها اعتقاد ایان با خدا <sup>ع</sup> کل  
 شدند و عبارت او را بخوانا و در نذران و فتنه حکم شنبه را آورده ان شنبه اول هجرت کنی بهم  
 رسید و دیگر فرمود که انرا بخای صدای احتیاط کشید و تر می پس کلامی که از وی رخصت صورت او  
 نزد جناب موسی گفت با موسی خلال است این یا حرام <sup>ع</sup> او جوابی که کنی پس خضر شعیب را که <sup>ع</sup>  
 خلال کرده و در وقت در میان چادر پاکازی و خضر و در بغل خرابی کرد و دیگر وقت که دست را بر <sup>ع</sup>  
 کنی را در قارون با دو دست و چاه فرامند و در روی جناب موسی ایستادند و مدتی که <sup>ع</sup>  
 شدند و دیگر رفتی که آمدند که خلا و نفره بیاورند از هر چه <sup>ع</sup> ایشان آورده اند بعد در عیادت  
 حضرت موسی بخان بد گفتند که مال ما را راه را گرفته و خورده به پلید کوفتش گفت شد  
 چنانکه در سفر خروج در فصل سی و سیم نوشته است و دیگر گفتند که جادوش را برده و در ورس  
 اید و ما قدر داده و اینهم حاکم خدا بود که فرموده بود که خبیثها گفتند خای خلوئی از <sup>ع</sup>  
 خورش ساخته که باز بخای ما افغان کنند و دیگر فرموده که من چهل روز و هجرت بگویم <sup>ع</sup>  
 آنکه توبه را بیاورم روز اخر جمع شدند و گریبان حضرت هارون را گرفتند که این برادر تو  
 کوخته مرقنه هور پیچیده را ما و حضرت هارون بود او را کشند و مایا که ساله بر روی <sup>ع</sup> کشند

اولیٰ طب

عن ابن عباس

تا بروت می کشند



خلاصه هر چه حکایات پیش روی داد تا آخر مذت چهل سال با این طایفه منازعه کرد  
 آخر الامر چهار انگار نکرد زاده انگار که از عراده بودند و بیابان بودند بخیر از بیابان نون  
 و کالین بنو ناهین و نو فرماندند با ما ای بلاد هارون و اولادهای و کانون و اخلاص بن بیت  
 المقدس شدند ایستگاه در این مذت چهل سال چهل نفر ازین طایفه بایستی و راستی بخار و  
 و عبادت نکردند مگر اولادهای ارفا و این جناب بخیر از نون مذت نبوت و باز ده سال خور  
 چگونگی شدند و در دین و ترکشان و شام و جزیر و عرب و سایر بلاد های دیگر جمع فرج  
 تیغ از بری و عری مطیع و فرمان بردار شدند و دست از دین ابار اجلا خودشان برداشتند  
 مگر باری چه است نامند از جناب بایستی و عاری نباشد چگونه میشود بایستی و نفعها و نفعی  
 و انصار چه میشود بکند و آنکه که بگوید بعضی که این دروغ گوی است اگر چنین بود چرا ازین  
 نفر را معرت نکرد که از اعدان یک بنی هر دو عاری و ساقط شود و عاری نباشد و هم عاری است  
 و همان دیامدن این بنی و بگویند ملت بر حق بودند و اگر بگویم اینجا که بر میایی بفرماند و جناب  
 ما کذب بگویم و لازم بود حجه آنکه و حجت این غیر است که بر دایجاد که این بنی عاری است  
 دروغ گو بود پس چرا ازین بگویم و نرسد و اما از کذب کند چنانچه بر میاید از کذب  
 که حجه آنکه ازین مرد بود که بخت افر خواهد آمد و شمار خواهد بود و بایستی ایشان  
 خبر داد که ساسانی و هوکی و رمل ایشان باشند شاید بسوی خدا برگردد و توبه کند این  
 عمل شود و جناب این حرف را از خودشان زد و ایشان پس روز رفت و بسوی خدا برگشتند  
 پس این بسیار از حرکت بجای بود که جناب اگر نکند پیش لازم بر دایجاد از اول نبوتش تا

اطاعت

و از هر که از این طایفه بود  
 باید نقش و تصویر بنفش  
 کرد

شده پس کذب از او است نه با خدا جناب این است که خداوند عالم قری و او در تورات حضرت  
 موسی در سفره نسی در فصل چهل و نهم به دست و یکم سفارش بت پرستی را کرده و این جام سقا  
 کرده که علامت نبوت است که ایستگاه از بت حرف نزنند و دریم خبر از امر را بیدار میدهند و بشود و  
 هم چنین که بر میاید بخیر جناب از کذب گوید و دروغ گفتن او را بر روی افشا کرد و فرمود ترا اصل  
 عین خواهد رسید و در ماه هفتم و در حجه ایستگاه اگر مردم شکست بکنند که این روز فرزند صلیک  
 دیگر بدهند و در و بر بچهره است که بر بداند حال ما چه صلیک کذب راست گوید و دروغ گوید  
 پس ازین حجه خبر از امر را بیدار و در واقعیت جناب اهل اید باشد و هم اینکه راست گوی از جناب  
 ایستگاه ثابت شده باشد چهل است از برای خود حضرت موسی واجب شد که خبر از امر را بیدار  
 بدهند تا در نبوتش یقین کنند چنانچه در سفره اول در فصل شانزدهم در باب هفتم نوشته  
 باری با هم این بخت که حضرت موسی داشت باز از خبر از امر را بیدار ثابت میگردد جز خود را  
 سیم ایستگاه مدعی بر نبوت باشد و این صفات او با او هست باید دانست که نبوت او درست است  
 و بخیر است که گوی تا عایش ثابت شود حال معلوم است هرگاه علاوه ازین صفات بخت  
 دیگر صفات از کجا مردم با و میگردند و خلاصه بیشتر از موریان و عیسویان و اهل این سر زمین  
 غفلت اند و هم چنان که میدانیم که باز هم بیشتر از ما چنانکه کترین از عاری بود و درم خود جمع آید  
 و عیش و داخل این شربت شدیم و الا از همان طایفه بخیر ایشل کذاب هستند که تعریفشان کند  
 اگر بگویم که هر روز بر زمین و این خود آورد و این مبارک گزاف است متغیای آن ایستگاه باز ده سال  
 چه مذنیات بعد از وفات از چهارم مردم بر نکشند بایستی و این اصیلی خودشان اگر این بخت است چنان



چند روز حضرت موسی رفت تا که طو را بر برای آوردن توره با وجودیکه با او کرده بود  
 و از دست فرعون ایشان را خلاص کرده بود باز که ساله برست شده بودند و کوه ساله اخذی  
 خود میدادند بحال اینکه روزی هر روز از آن کوه ساله بدست ایشان بود که او را با و  
 نمیدادند و هر روزی خود را از او طلب میکردند و از خداوند گذشتند و موفقی  
 را و در آن وقت که بودند با و حجت حق امر را پیش از او آورده و دست الفرض را  
 این فرخا الان تم ثابت میکنیم بنوش بر همان طوری که در توره خبر داده اند که اولایت  
 برستی را ندانسته و ندانند و دوم خبر از او را ندانند و از برای همان اوقات من وقت  
 خبر صافی نزدیک داده که مثلاً فرمایا و روز دیگر فلان میشود شده که انعام  
 قبول کردند و از برای زمان تدبیر و بعد همان ادعای که من خاتم الانبیاء هستم  
 کائنات و هر چند دور تر میشود صدق او ظاهر میشود چرا که اول میگفتند شاید  
 بعد از ده سال یا پنجاه سال یا صد سال و یکی کسی دیگر از جانب خدا دعوت شود  
 و این ادعا را بکند حق و کذب او را ظاهر کند اما حال دیگر بود و ولایت در حقیقت  
 سال است از هیچ کوشه و کنار و در هیچ مکانی هم نرسیده که خبر کذب او  
 بیاورد اگر انصاف باشد همین کم ادعای بخت دلیل بر کذب بر نبوت است انتخاب  
 اما جواب حرف دوم اینست که ایا خدا فرموده بود پیش که بنی اسرائیل بروند با ایل  
 یافه اگر آنرا نگویم نمیشود چرا که حضرت شعبا در فصل اول بعضی را راضی کرده و برخی  
 را در برده گذاشته بعد حضرت بره یادر فصل بیست و نهم کتاب خود واقع کرده

فصل ۲۴ تا آخر ۲۵  
 منطوقی از کتب معتبره  
 که در این کتاب مذکور است  
 در سنی از این کتاب

که چقدر در این کتاب آمده

و هم تاریخ گذاشته و سهیل است که حضرت موسی هم فرموده است که معلوم است که با و  
 بنوعی بیاید و این اخبار را بیاید پس از حرف حذیبا هیچ تفاوتی در احوال ایشان  
 بهم نمیدادند چنانکه وقتیکه بر میا او را نکند بب گورد و او را نفرین کرد و مرد پس این حرف  
 او را هیچکس با و ننگرد و در این صورت چرا مردم بدلت افتادند با و این حرف را و قتی  
 نیست و آن را که بعد از مردن حذیبا مردم منهدم نشده باشند و بدلت بیخاره باشند  
 میکنند اگر او را نکند بب حیا کرد باعث انهدام خلق میشود نقلی از طیبیت است که بهار بر  
 قصد کرد و آن چهار مرد گفتند چرا مرد گفت اگر خوش را میگردانم معلوم میشود که  
 معلوم میشود که حرف این چهار مرد این مسئله عدم وجودش مساوی است اما بجهت افترا  
 در حق خداوند گفت کذب اولی الامر افتاده بود و در اینجا شد از انست هرگاه این شخصی  
 جانب خداوند نبود و اینهم افزا گفته بود در حق خدا و چه افزا و غیبه که منسوخ کند  
 شریعت موسی و عیسی را و دهی بران شود که خدا فرموده و بگویند شریعتها را مناس  
 نکنید و خداوند را فرستاده تا آنچه که جمیع ادیان را این کم ادعای بخت هرگاه بداند  
 خدا بیرون نکند پیش بطریق اولی واجب بود و ما بدینیم بعد از او هیچکس با مده و سهیل  
 که ابتدا سلف آنچه خبر داده بودند از جانب خداوند جیش در این شخص و وجود بود خا  
 و بی کودن که اسم برده هم اسم خودش و هم اسم طایفه اش و هم شهادت فرزند و فرزند  
 فرزند او را که بگویم که این اسم برده و بی کودن بجهت مدقت است و بجهت نقل  
 بخت از حرف نون او معلوم میشود که کودن گفته است که روشن میکند هر که بر







بدین منزلت پیش از آنکه خواهد نمود بسبب شدت شرارت شما در طایع غیر ملک اسرائیل  
 کلیتاً منقطع خواهد شد پس واضح گردید که جمیع توحید این ایام ولایت میکند بر مذهب  
 اخوان از آنکه بفرمان شدت شرارت شما طایع غیر ملک اسرائیل کلیتاً منقطع خواهد شد  
 یعنی آنکه باینکه به بنی اسرائیل دره بودم از ایشان در وقت طعن بر غیر خودم گرفت از ایشان  
 و دیگران که در کتاب تفسیر نوشته اند که اگر بر یک خالق من یعنی بنی اسرائیل  
 بالای همه راهها و این خانه کعبه است در خانه معبود ایشان رفتند بناهی  
 کردند چون ایام حیدر عباد او بود و بشود کنایان ایشان عقوبت خواسته بشود خطای  
 ایشان حال این نبوت را حق حشرین به پیغمبر است که تبار در راه اند و رفت گفته اند  
 اول مات کو برده و در آخر در زانو شده اما بر یک حسین و بیابان در کتاب عقیقه چیم تر  
 که این پیغمبر از آن محمد است که در عهد عبد الله بن سلام بر در عبادت مسلم است  
 بر بیت او آمده اند که به طور بر یک توحید که در حقیقت اینست که کعبه شیخ این نبوت را  
 بر یک فعل میکند میگوید که طایفه بنی اسرائیل بداند اینجا بفرماید که ایشان رفتند  
 و زنت بخت المقدس اول اسم مصر من کو بر بیت ملک جهان بابل و اینجا اسم مصر لغوت میکند  
 و مرقم از توحید مصر میباشند و دیگر مایه که در جهان زمین رفت و در این مرتب  
 بخت المقدس نافی که زنت نافی باشند و الا ولایت بود زنت بابل یکی همشاد حال بر روی  
 از ایشان رفتند بدلت و باز بر کشند اما این زنت چو کس نمائند هر که در این ولایات  
 آمده اند و ندیده بگویند زنت بابل طایفه بنی اسرائیل چیده نمائند زنت ملک جهان باج و خراج که

ایم را به شرف

کدام

و ایام مکلفان از ابرجد و السلام  
 معول کرد و گفت که هر یک  
 که بر این مذهب است و از حق  
 و انجاست که در شمال مسعود  
 حورهای از خراج مکن چرا که  
 با خداوند پیوسته اند

نمود

مستعار بود میدانند اما اینجا بنی و غیره بدین گفتار بعضی میخوانند اما از برای بول  
 ایشان اینجا خبر از جزیه میدهند و بعضی چون لکشا از مزاجین توجه کرده اند که خانهای  
 از روی مذبح که از برای بولشان درست کرده اند خراب شود حال افاض را به بنیان نایه  
 حد است هر که از جنس مغلوب بود یا است بگوید یا نه محمدیم یا بگو بدین کتاب و حال آنکه  
 میگویند محمد لکشیام این هم ایات این فصل معلوم میشود که این نبوت بجهت ذلت بخت  
 نافی است چرا که بخت المقدس اول خراب شد بود همه زمین بخت المقدس منهدم شد  
 بود چنین که قبل از این مذکور نمودیم و اما ذلت بخت المقدس نافی چنین بر وجه خراب شدن  
 مکتب جلالت خان خانه محروبه بود تا آنکه زمان پیغمبر از آن شد ساختند و چون  
 اقصی ناپدیدند همان بخت المقدس را از خانه کردند چنانکه حضرت شیخا خبر میدهند که  
 خانه من نماز خانه است همه قومها در آن نماز خواهند کرد و در اینجا مذهب پیغمبر فرماید  
 که ایشان نشینند در این زمین یعنی زمین ابا و شد همه کس باشند و اما ایشان نشینند  
 و دیگر برده نشود و بجهت ایشان در خانه و درست بر سر یا بخاندان شده باشند چنانکه  
 هر دست بر سر نذرند و این نبوت بجهت ذلت ایشانست که خبر میدهند و بعد از خبریه را  
 نشان مایه میدهند و فیکه بدلت رفتند تا چند وقت خانه و مکان نداشتند مگر جاری  
 هم چنین انجام میفرماید و دیگر بعد میگوید این پیغمبر مرد الهامی و مروج و عالمی میباشد  
 و بعد بنی اسرائیلیان از جهان فارغی که پیغمبر هم رسیده تا حال همه جا و هر ولایتی که  
 بنی اسرائیل در آنجا مسکن دارند و او را کعبه گذاشته اند و الحاح میگویند و کاه

۹۰۰

که در رختیمهای است و بعضی  
 بود و بعضی از بعضی دولت  
 محمد لکشیام چون که در آن  
 بر روی آنست میگویند و بعضی  
 و در این از آنست بر خانه و بعضی  
 در مقامی است

نمود



کم خرم میاد و خا میاد

میگویند و بقی که بن لقب را عوامهای ایشان نگفته اند بلکه ملائکای ایشان گفته اند و همچنین در کتاب جنت و در فصل دوم از آیه اول ای شمس میفرماید بخت چنین پیغمبر خبر بد خدا و هم چنین از آیه دوم ای روزگار خبر بد خدا و تائید میکند که سنات از دیوار و شاهانه از درخت و جنت از سهارت خواهند داد اگر انصاف بدارد همین خبر کفایت میکند و این طایفه هم قیام که بداند اند نوشته است بخت چنین خبر و خبر خبر به هم داد و نوشتند از ایشان و هم از عاری بخت کرد بد گفتند هم بان معنی عیا که هم در شمع خبر داده است و بقی همین است بان بخت از عیال و لقب کن باشند و حال هم همین طور است اما چون این کمین بن محمد رضای جدید الاسلام ایله که خوش پیغمبر چه فرموده و درست است حال باید فهمید که بن پیغمبر عای مصرع و مردهای ابان باب ضمیمه ای است که خلاصه میفرماید یا کرم بخت ان بنی مصرع است و در و گوشت با بر مکن آن خواهد بود و این خطرات ملائکای باریخت فهمیده اند اول میبینیم طور کلام همونست این چه ضرب این طایفه است و بدلت رفتن ایشان و فعل شدن ایشان که در و زخم ایشان با نمیدان بر و زخم اندام و در جگر خوانده اند کثرت قتل شدن ایشان و بعد میفرماید که باز بعد از همه این سخنان هر کدام از ایشان جان در برده اند و زنده ماندند و نفران کرده اند بدلت در همان زمان خواهند بود و خواهند برکت و هم چنین که میفرماید محمد لکنیام بعضی خبر بد خدا و قبوله یکسند و میبندند و طاعت را خواهند کرد و نه ده ایشان چونکه لفظ کل در اینجا نکرده با وجودیکه کلام تورات معنادار است بخت کل

صانع مفاد این آیات  
گذشت باز میفرماید اما  
صیب او را خواهد گشت  
نسخ خواهد گشت  
ای آیه در اینجا اشاره معراج  
است و شما را بطلان  
خواهد کرد و میگوید که  
میخواهد شما را  
از زمین ببرد  
و با شما رود  
چون میگوید در قیامت  
با شما که کسی  
نبرد خود را با شما  
غلط است و خودی که  
و او

و اینها

نور

مقصود اینست که نوشته است که هر که اطاعت کرد از جزیه دادن خلاص است و هر که اطاعت نکرد باید جزیه بدهد و بعد میفرماید از ایشان را میباید که بر و معیلان در جبهه های ایشان این بخت انجا میآید و در با خار معیلان و یکی هم خار معیلان قابل اثر است و میباید بخت پس معلوم است که کلام را بخت این میفرماید که اطاعت نکردن از جهان جزیه دادن تنها نیست و در کنار هم دارد و اینست که هر که کسی از شما اطاعت را نکند و نظر شما بسیار خواهد بود است مثل خار معیلان اما همان خار معیلان شما را ویران خواهند بود اگر چه اولاد شما نباشند و بدلی که بر این بنی اسرائیل و از که غیر مذیشان را بخار معیلان نسبت داده اند اینست که در تورات در صفا عاذا در فصل سی و سیم در آیه پنجاه و نهم میفرماید اگر نه برها بنیدم ساکنان آن زمین از پیش شما و از باقی کد که اند از ایشان برای خارها و در شمع شما برای سنجهای که در بهای شما و عداوت و برزند با شما بر آن زمینیکه شما مسکن دارید و این مقصود اینست که خار معیلان را در وقت بعضی شعله مثل اینکه حضرت خضر علیهم السلام در بن نون در کتاب خود در فصل بیست و سیم میفرماید با شما عداوت کنند و شما را از این زمین کم کنند و چنین هم شده معلوم است که خار معیلان در بهای کسی و در چشم کسی بر و طاعت میاد و در خاصه انجا که حکم بار تعالی میباشد همین قدر معلوم میشود که از انحصار بکه خارج مذنب ایشان بودند انجا نسبت بخار معیلان دارند منظور از کثرت بعضی عداوت و کینه ایشان است که با آنها دارند مانند خار معیلان اند و در نظر آنها لیکن همان خار معیلان را در انجا خواهد بود پس معلوم است که همه بنوت مذمت ان

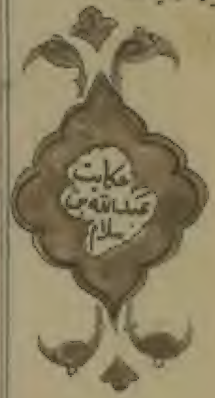
و منظور از آنوقت یعنی کینه ایشان  
یکسند از طرف خود است و میروند  
و با بر و در سده خار معیلان

و منور خار معیلان بر این میگویند



که در میان خود باشند

چنانچه در قرآن هم خبر میدهد  
نقوله ما کان کتفهما کتفا  
ولا الايمان الا



طایفه و لایق نه مذمت شخص جزیه کبر و شخص و ارث و بعد میفرماید بیامند روز  
کاران مکانات بدانند طایفه بنی اسرائیل غرض از آن روز یاد آوردن معصیتها ای ایشان  
ما خبر میدهد و حال ترضیع میکند که انقضاست که این یعنی نادانان مصرع خواهد آمد و من  
خواهم گفت بفرمان است و عاقبت که هر چه میخواند باشد از توبه و نه از اجل آید  
این همه احوال جز از آن شده ایم سلف را میدهد از اول خلقت آدم تا ایام آخرت که چه بگویند  
بنوعی بوده حال ارقای نبوت کرده حال انجیل از دشواریات داده خطاب بجهت تشریح  
که طایفه بنی اسرائیل فهمند که همان تهم جزیه که بر ایشان و عاقبت است اما ان تهمی است و بر  
عکس بعضی از ملأهای ایشان گفته اند که شاکر و عبد الله بن سلام نبوده و این عبد الله  
بن سلام از علم بجم بسیار تسلط داشته و دید که در آن اوقات یک شیئی هست و در آن  
شب یک ساعت است و در آن ساعت یک دقیقه است که هر که دعا کند در آن دقیقه هر  
اینه دعای او پذیرفته اجابت میرسد و مراد و مطلب آن مستطاب یعنی بخواهد آمد  
و ملا مقیم در آن دقیقه هست که خردش سفیدی که یک حالی بر سر بیاورد و  
قرص تاج آن خردش سفید نگردد و چونکه عبد الله بن سلام دید که نزدیک است آن  
ملک کور پیش از وقت خردش را بر وفق ضرورت حاضر نمود و در آن شب ویدار بود  
و مستطاب بود و چنین نوشته اند که آن دقیقه مذکور در نصف شب اتفاق افتاده بود و رات  
شد و در آن محمد نام را در پیش خود نهاده و سفارش نموده که اگر خواب در یابد تو مرا  
انوقت بیدار کن اتفاقا در آن دقیقه او خواب بود و همین بیدار بود و عبد الله بن سلام را

پیدا

بیدار نگردد و خودش بدعا مشغول شد جهت خودش دعا کرد که خدا بجزای من باده که من  
همه عالم مسلط شوم و در آنوقت عبد الله بن سلام بیدار شد و فهمید که آن برای خود دعا  
میکند گفت هیه هیه یم هیه یم یعنی بعد از خود سید از خود میگویند هم دعای خودش مستجاب شد  
و بعد دعای عبد الله بن سلام و این دعای عبد الله بن سلام باعث شد که در هیئت خورش  
بهره عالم مسلط شد اما نه نهجیکه بعد از وفاتش شد و این عبد الله بن سلام در کتاب  
استحیج گفته که مسلمان شدم و بدین محمد و امام حال به بنید و فهم اینطایفه چه قدر  
است و این عبد الله بن سلام چه طور ملائی بود که خورش و ده اهل بختن افرید  
شاکر و خود کند اگر بگوئیم بعد از مسلط شدن او را میکند اگر بدین او غرضت چنین نیست  
چرا که قرآن شریعت او این نبود و شریعت آن این بود که اهل کتاب یا اطاعت کنند یا  
بدهند یا اگر هیچک از این دو را قبول نکردند انوقت کشته شوند البته کسیکه نخواهد  
اطاعت بکند جزیه را بدهد و خود را بکشتن میدهد پس انجا عبد الله بن سلام که  
کرد و جزیه را قبول نکرد البته با جزیه میدانت که او بر حیات است و الا انجی میداند که  
جزیه بدهد و جزیه را در آخره نشودم چنانکه بقول این حضرت ملاها اول ملاع  
بوده و بعد طمع شده پس بسیار تنگ و نیای او شد پس در اینصورت همان کشته  
شدن بهتر بود و خاصه جزیه دادن با و دهه این معصیتها را بجهت این نوشته اند که مگر  
بگویند دعای نبوده و در آن خوانده بود که هم آن بزرگوار ضایع بکشد و هم عبد الله  
بن سلام را اما انکونید که این معصیتها باعث تصبیع خودشان خواهد بود و الا صحیح



عبد الله وركب مسلمين هم نوشته است که از بنزكان وعلای بنی اسرائیل بود و بخیر  
صورتی و دلان شد و داخل اعیان پیغمبر بود این کتب بن محمد رضا قسم عیاله معیوم از  
اخلاص حقیقی و از زوی رضا و غایت بدین جهت و تعقی اقرار بدین اعیان آورده ام و  
این بدینسان از روی عمار و قصودت این همه اسامی را از برای او قرار داده اند هم ضایع  
که این برای خودم روی داده و این کمترین از جمله علمای و مجتهدین و قاضی و مفتی این  
بودم بعدیکه جمیع علمای بیت المقدس علی بن ابی خورشان آورده بودند و اقرار و  
اعتراف با علم العلای این کتب آورده بودند و اجازه هم نوشته بودند که فلان کتب علم  
العلای و نافذ الحاکم است و در حقیقت درست هم نوشته بودند هم چنین هم بود اگر اهل علم  
خبرم چگونه مشاهده و تحقیق و تجسس و تحقیق و تفتیش امر بن میفوم و خود را  
از خارج و عمار میفوم و در صد تخیله بره با من تا مدت باز ده سال بعد از دین  
بیاد که مانند اقباب در وسط السار برین روشن شد و از این ولایها که اقامه  
نمودم چه از قبلی و چه از قبلی که باز هم بطور اعتقاد و قیاس خود را از نظر برسان  
عاجز دیدم که پیش ازین برسانم همین قدرها هم بجهت سکوت جهم گفتا خواهد کرد  
چون تکلیف خود را چنین دانستم که ان محمد نام است که از اولاد نذیر بر حضرت  
اسماعیل بر حضرت ابراهیم خلیل است یعنی محمد بن عبد الله بن شیبه الیه بن هاشم  
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر  
بن کنانه بن خزیمه بن مدریکه بن علیش بن مصعب بن نذر بن معد بن عدنان

بن آدم بن علی بن موسی بن النضر بن کنانة بن هاشم بن عبد الله بن شیبه الیه بن هاشم  
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر  
بن کنانه بن خزیمه بن مدریکه بن علیش بن مصعب بن نذر بن معد بن عدنان  
ابراهیم بن نازح می باشد که مدعی بر نبوت شده و گفته که من خاتم الانبیاء هستم و بنا  
سخ کلاد بان و ملل هستم و در سده یا صد بعد از غریب شدن بیت المقدس تا بیستم  
و ولید الاطاعه دانستم و بدین و این اویان آوردم چنین که گفته ام و بازم می  
گویم انور بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله  
شهادت میدهند بان و کشت و پوست و استخوان و روح و جان من که خداوند یکتا  
و بیست شریکی از برای او و اشهد ان محمد عبده و رسول الله و حبیب الله العالمین و خاتم  
الانبیاء و رسوله و صلوات الله علیه و آله و سلم و اشهد ان روح و جان و قاضی که محمد  
رسول خداست و خاتم پیغمبران است و افضل و اکمل است بر همه انبیاء و پیغمبرانی بوده و  
اشهد ان علیا امیر المؤمنین و یعسوب الدین و قائم الامر بالمعروف و نهی عن المنکر و  
وجه الله علی الخلق اجمعین و ولی ریت العالمین و اشهد ان فاطمة الزهراء و بیوت الله  
امر الائمة النبیاء النبیاء سیدة النساء العالمین و اشهد ان الحسن و الحسین سیدین  
اهل الخیة اجمعین و اشهد ان ابی الائمة و سراج الامة علی بن الحسین و محمد بن علی  
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی  
و محمد بن الحسن انقام المنظر علیه الصیقة و النساء صاوة الله و سلامه علیه بعد از  
ایمان آوردن این کتب بن محمد رضا بدین پیغمبر از زمان حضرت پیغمبر و در صد عمار  
و حضورت باین کتب بن برآمدند بعضی اسامی های ناشایسته برای او قرار دادند



که فلان کس بجهت ما بود و لیکن مغزات کلان تری کند ما قبول نکردیم آمد مسلمان شد  
 باری راه دیگری از برای من بختند بن حرف را زدند و نقل عبد الله بن سلام را چنان بفرمود  
 و هم از تقریر کلمات ایشان معلوم است که عده را نام بود گفته اند و از اجاب پیغمبر از زبان  
 گفته اند که ان پیغمبرای نبوده و در میان بود و اینها موضع پیغمبر باشد که شما و را عام بود  
 اما اینی است غرض اینست که طایفه بنی اسرائیل را به کجی و ظالمی که داشتند همیشه پیغمبر از میان  
 می نمودند و مقلب میکردند و بشکایت بعضی مردم و بجزای و صاحبان پیغمبر را می نمودند و از این  
 می که انبیا در وقت وحی پدید می آمدند و می فرمودند مانند حضرت عیسی بن مریم و این جهت ایشان  
 را من باب ضرب المثل مردم می گفتم چنانکه در کتاب ملائکه دوم در فصل پنجم در باب اول  
 نوشته و انبیا را پیغمبر یکی از ایشان بعد از انرا خوانده و بر آنست که خود را به بند و این حق  
 را بدست گیر و بر او برکت کلام و شرف و در آیه باز هم گفته که و پیغمبر و نبی است  
 انبیا را از آمد و کسی و بر آنست که سلام است این در بیان چهار توره آمده و او را ایشان گفت  
 مرا و رسول کنی را جدا کنید اینست که انبیا پیغمبر را بر او آورده اند باز هم در کتاب بر صفا  
 در فصل بیست و نهم در آیه بیست و ششم می فرماید مخلوقند در جای به و اراع کائنات نصب کرد  
 تا که در خانه خداوند بشوایان بنی اسرائیل کسی که و توانه شد انبیا را بفرستد او را در مجلس  
 پدید آید بزیبایا پیغمبران و بکر هم سهل است خود بر می آید پیغمبر را در آنه می خوانند اما من با  
 ضرب المثل است اینست که خداوند برای بر می آید پیغمبر نصب میکند و انجام پیغمبر از میان  
 می کند و می فرماید که در انجا می آید در آنه می خوانند بخت کثرت معصیت خود است و کثرت

و اینها بیرون آمدن  
 با و گفتند که آیا حیرت است  
 چنین

و اینها بیرون آمدن  
 با و گفتند که آیا حیرت است  
 چنین

که در جی و الا خود گذاشت و در راه بعد می فرماید که عده رفتند و بنای کردند چون ایام  
 که با او بود که در ایام من بامین بود و خدا از ایشان انتقام کشید انجام می فرماید چون نیا  
 که عادت این اولاد شامت پس بکشیدند کلام پیغمبر را عادت را از بدن کنایان ترا خواهد شد  
 و طریق انتقام کشیدن از ایشان و فرایان از من می کند و مبارک است که طایفه بعضی می کنند و عادت  
 نفس ایشان اگر کسی بگوید که این و حق می گفتم نظام عبارت از امر و عادت بنی اسرائیل می گفتم  
 جواب اینست که لفظ کثرت بجهت عود و عادت جایی توره ندیده ایم که می باشد باشد هم خوانده  
 عادت بر می آید در فصل دوم در آیه چهارم نوشته و عادت کثرت کثرت عادت مقصود از آدم زنده  
 بر انجام مقصود از آدم زنده می خواهد بود و فرشتگان است که انجام می دهند و در عالم ظاهر آمده است  
 و انجام می دهند و در شان هستند با بر می آید در جای که با می شود که جان باشد و انجام می فرماید  
 خود های بنی اسرائیل را که اسم انرا می گذارند هنوز در شک هستند می گفتم با بعد از  
 تولد خواهم گفت چنین که مفهوم می شود اگر چه بعضی از علماء بنمود که بعضی از باده باشد  
 و بای تعصب و طماع را کنار اندازند این را می فرماید که عادت نامی خواهد آمد چنین رجعت  
 بود که سابقا معلوم شد و جدا می برند و از من و کشند که کاتبی از ما بهم برسد انانیت  
 از من و اسم طه خود را بگذارد انرا من گفتم مخالفی ایشان هستم می گفتم انچه را اگر چه هیچ  
 در بین مادرشان باشند و قصد و نیت ایشان این باشد که او بر باشد اسم او را عادت  
 گذاشت چون من در عالم اسیر هستم بعضی اشاره با بنی نیت که شد نطق را می گفتم فلا  
 اینست که سابقا ثابت کردم که انچه اسرائیل نباید بهم برسد حق اسم انهم بنی اسرائیل

و کسی که  
 و در ایام شایسته  
 و در آخر فصل  
 و در آخر فصل  
 و در آخر فصل

اما بعد از این آیات  
 و در آخر فصل  
 و در آخر فصل







خود دهد و تو را از این بپند که واقع خواهد شد و روزگار آن بعد و نه نیست که من عجل خود  
خبر میدهم تو را بلکه با خداوند است خرداوردن آن ای پادشاه در خواب و بیدار که صم نیز که  
قدش بلند بود و شکوه او بسیار بود و در بر او ایستاده بود و اما سران صم از غلای بود و صیه  
و بارهای آن از آن نقره بود و شکم و ران او منجم بود و ساق او از آهن بود و باهای او صمینی  
بود و صمینی از سفال و بعد از آن دید که سبکی از کوه را داشت و بر باهای او صم خرد و ران صم  
سنگت و با او خردی از متفرق ساخت و از پی از آن باقی ماند و آن سنگ نیز که سنگت بود که  
تقام در پی زمین از آن بر شست و باقیست خراب تو را پادشاه پادشاه گفت راست که بقی تجمی است  
حضرت دانیال فرمود ای پادشاه بعد از اینست که تویی از پادشاه و پادشاه پادشاهان  
زمین و پادشاهان است که پادشاهی در حق و قوت بر خستند و تو را مسلط کرده بر ساکنان روی  
زمین آن سر که در آن صم طلا بود و بعد از تو بر خیزد پادشاهی دیگر که از تو است خراب باشد  
مانند نقره و پادشاه صمینی که از صم برده مسلط شود بر همه روی زمین و پادشاه چهار  
باشد تو را چون آهن و هم چنانکه آهن خورده میگردد و میانشده است از آهن رگند و شکند  
و آنچه دیدی که باهای آن و انگشتان او بعضی از سفال کوزه کوچکی بود و بعضی از آهن بود  
پادشاهی ایشان دو ضعف باشد و این دو ضعف با هم مخلوط نشود پس سفال هم چنانکه آهن  
مخلوط نشود و در تمام این پادشاهان بر انگشت از خدای آسمان پادشاهی که در روزگار  
میه نشود و پادشاهان بفرمود دیگر و نکند از روز و خورده کند و تمام کند همه این پادشاهان را  
و خود نماید در روزگار و آنچه دیدی که از کوه سنگ را داشت و خورده کرد آهن و صم و

و نقره و طلا را اشارت است باینکه خدای که بر ملک را بپند که بعد از این واقع میشود و اعلام نقره  
است و خراب صمینی و بقیه صم است و بعد از آن تحت انفر تغیم و تکریم حضرت دانیال را جعل  
اورد و درختش را باو بان حضرت کرده و او را تسلط بر تمام مملکت باو داد و حضرت دانیال با اطلاع  
پادشاه هر یک از بزرگان بنی اسرائیل را بخدمت پادشاه مملکتی مامور کرد و موفور در خدمت  
پادشاه بود و مؤلف گوید که آنچه از این کلام متعارف میشود اینست که پادشاهی از زمره آن تحت  
ناظر عالم و پنج سلسله بوده باشند و سلسله اول همان سلسله است که تحت انفر از ایشان  
و علامت سلسله دوم اینست که از سلسله اول است و تر باشد و علامت سلسله سیم اینست  
اینست که عالم کبر بوده باشد و بر تمامی روی زمین مسلط باشند و علامت سلسله چهارم  
اینست که باید که بزرگ شوند و باید که بکرم خود باشند اما باید که مخلوط و مزج نشوند  
و یکی از این دو سلسله که تغییر این است بسیار قوی باشد و سلسله دیگر که تغییر سفال  
در کتاب حضرت دانیال صفت پیدا کرد است که است ضعیف باشند و علامت سلسله پنجم  
است که بر تمام چهار پادشاه مسلط شود و شکند و ضعیف نشود و همیشه باقی بماند  
شاهی را سلسله دیگر ندهد و بقی دیگر و نکند از روز و خورده کند آهن و سفال و نقره و طلا را  
و سایر این علامات که در پنج مذکور است باید که از پی از هر یک پادشاهان از بعه تا  
پنج باقی باشند و الا صدق ندارد و سلسله پنجم در روزگار آن پادشاهان پیدا شود و خورده  
کند آهن و صم و سفال و نقره و طلا را و علما بنی اسرائیل هر یک از این سلسله ها را ملوک  
اسم گذارده اند در میان ایشان در تعیین ملوک اول و دوم و سیم و خدای نیست و اخلا

Handwritten marginal notes in Arabic script at the top of the page, continuing the text or providing commentary.

Vertical handwritten marginal notes in Arabic script along the left edge of the page.

Horizontal handwritten marginal notes in Arabic script at the bottom of the page.



ایشان در ملوک چهارم و ملوک پنجم را بنویسند و از این پنج می دانند و مانع با اعتقاد  
ایشان همان کسی است که انبیا را بر حق دانست و او را اند و آنچه در تعیین ملوک گفته اند  
اینکه بخت انصاری حضرت رایشال ملوک اولست و پادشاه محسن که بعد از بخت انصاری  
گوش و در بارش از ایشان است که ملوک دوم اند و ملوک سیم اسکندر مرویست  
و در ملوک چهارم سه فرقه شده اند گفته اند که ملوک چهارم قیامه اند که در دوم  
و بطور روحی که بت المقدس را فرقه نافی خراب کرد از ایشان است و فرقه دیگر گفته اند  
که ملوک چهارم ملوک اسلام است که در نزد بنی اسرائیل ملوک تدریج و ملوک پنج سال  
مشهور اند و قیامه را داخل می کنند و فرقه ثالث ملوک چهارم را برکت از قیامه و بنی اسرائیل  
و قدری گفته اند و در نظر تمام ایشان عین مطلب بوده که عبارت خوبی درست کنند که  
داخل ملوک پنجم نشده باشند و از اینجاست که بر هر یک از مذاهب ثلثه وارد می آید عامل شده اند  
و ما بعد از اینکه عبارت را موافق علامات که حضرت رایشال فرموده مطابق آنچه در تواریخ عالم  
مذکور است معنی کرده ایم اشاره به بعضی از آن خواهیم کرد انشاء الله و آنچه از نزد برکت  
تواریخ و اختلاف معلوم میشود اینست که اول پادشاهان عالم پیش از دیان که اول ایشان  
که بر شاست بوده باشد و بعد از انقضاء دولت ایشان بطایفه که ایشان را کیان می کنند  
و اول ایشان که بنابر بود تعلق گوشت بعد از آن اسکندر مروی بر عالم مسلط شد ملوک طوایف  
شدند و بعد از آن ملوک طوایف بطایفه دیگر که ساسانیان شهرت دارند تعلق گرفت و  
ساسانیان ظهور و دولت اسلام متعرض شدند و این سلسله پادشاهان بزرگ عالم بودند و

سلسله

سلسله از نایع یعنی از پادشاهان بوده و مانع از نایع محکمت مشغول بودند  
با اینکه یکی از پادشاهان بوده و در حکم همان ملوک بودند با پادشاه ایشان محقق شدند  
و لاجری بود و در تعداد پادشاهان عالم نبودند مثل فرغانه مصر و پادشاه بنی اسرائیل و  
عائقه و اشال اینها را در زمان ظهور پادشاهان ساسانیان در میان عرب پادشاهان هر یک  
و نیز یک ایشان بسیار شد و با وجود این ساسانیان را خدمت می کردند و در جنب ساسانیان بسیار  
ضعیف بودند و بسیار دانسته اهل تواریخ در تحقیق لول بخت انصاری اختلاف بسیار دارند  
گفته اند که در آیم پس گویند بود از جانب کیان حاکم بابل بود و سعوری او را از جانب  
حاکم بابل دانسته اند اما در ذکر پادشاهان کلدانیان او را نمره ند و کلدانیان تقریباً  
چهل و پنج نفر بودند که در همین بابل فرمانفرمای بودند اول ایشان را نمر و چهار گفته و  
پس و سیم ایشان بخت انصاری را ذکر کرده اند و از این تقریر معلوم شد که سعوری کلدانیان  
را در زمان بخت انصاری تابع فرس می دانستند و بعضی از آن را بخت انصاری پادشاه  
مستقل پس هر قدر نقل کرده اند و این قول موافق است با اعتقاد بنی یهود و بعضی بر فرضی  
از ملوک اول بنی حضرت رایشال بخت انصاریست و چنانچه بخت انصاری پادشاه مستقل بود  
با مدخو کلدانیان و غرض از کلدانیان و از کیان نباشد ملوک دوم کیان خوا  
هند بودند سهراب و کشاب و ما بعد ها و بعضی از مورخین بطریق جدول تاریخی  
بعبارت ترکیبی نوشته و تقریر کرده اند با اینکه کوش محسن کشاب است و صفت  
در سلطنت و ملافت ملوک بخت حضرت رایشال است بر غیر اسکندر مروی صدق

مکتب



زیر آنکه پادشاهی که عالم بر باشد و تمام مرغ مسکون را اسیر کند غیر از نیست و بعد از آن حضرت  
عاجیال باشد و ملوک دهم بدست او تمام شود بخیر از اسکندر مر و بیست و هفتاد و یک سال  
باشد ساسانیان زیر کوه تمام علامت حضرت وینال فرموده برایشان صدق دارد چنانکه  
ایشان با پادشاهان عرب بزرگ شدند و این بعد از ملوک طوائف بود و پادشاهان عرب از  
ایشان ضعیف تر بودند و در دست خدمت ایشان را می کردند و مصالحه و معاشرت را در کار  
میکنند و ایندند و با ایشان آشنا بودند نهایت محال بود با ایشان می شدند زیرا که مراد از طوائف  
چنان که علمای بهر تفریح کرده اند تفریح کردن است با ایشان و پادشاهان عرب با اینکه  
تر بودند از فرس هرگز تفریح کردن با ایشان را چنان نمی شنیدند و خبر گشتی کسی بدان را  
این خصوص مشهور است و واقعه عظیمه که بی شیان را با کسی در خصوص و فرزندمان انقا  
افتاد در الحاقه و اقوام که است و شوالی عرب و در این خصوص شوالی است اگر گفته اند این  
فراتون عاملی این حکایت را بتفصیل در کتاب سوانح الرضویه نقل کرده و آنچه حضرت را بنا  
خبر داده که ملوک چهارم از اقصای است و بر وجه غالب باشد بر پادشاهان ال ساسانیان ظاهر  
بود زیرا که نقل کرده اند که روزیکه نامه جناب پیغمبر خیر و بر دین که یکی از پادشاهان  
ساسانیان است رسید هفت پادشاه که یکی خاقان چین بود و دیگری سلطان هند بود  
پایه سر بر پا داشتند پس هر دوازده پادشاه ساسانیان اند و مراد از حصفینا عرب  
اند و تمام علامات درست آمده و آنچه در وصف ملوک پنجم فرموده بر ملوک اسلام که  
مزیه است درست میاید زیرا که لیثاف بزرگ شده اند و در روز کاران جهان پادشاهان

در این

و قیاس ساسانیان و عرب پادشاه بودند و اسکندر به دهم مردم همز بر با نبود و کیان  
و اسکانیان نیز در دولت ساسانیان صاحب اعتبار و بر و روز ما بر ما بودند و تمام این  
ظاهر است اسلام بر طرف شدند و حال انری از هیچ طایفه از طوائف نیست و اسلام بر  
اطراف عالم را باسم و از ره خود پس معلوم شد که غرض از ملوک چهارم ساسانیان و عرب بود  
و از پنجم اسلام و حتی فرقه اول از علما بهر که ملوک چهارم را بقیاصه توجیه کرده اند  
پرواست زیرا که باید ملوک چهارم در وصف باشند با هم و غیر طوائف بهم و قیاس بیک  
بودند و همین بر قول فرقه دیگر که بقدرتیه قرار میدهند نیز همین بحث وارد میاید  
که هر دو قول و قول ثالث که بقیاصه و قدریه با هم قرار میدهند لازم میاید که ساسانیان  
سایان را مطلقا انتفات فرموده باشند یا اینکه ایشان پادشاهان بزرگ صاحب تسلط  
بودند و بر قول اول لابد قدرتیه ملوک پنجم میشوند یا اینکه تاویل کنند و بگویند که  
قدرتیه را نیز مثل ساسانیان اداخته و همین قیاصه را که ذیل اسکندر تیه اند و فی  
الحقیقه پادشاهان علاحده نیستند ذکر کرده و بر قول ثالث که ملوک چهارم را شریف  
میان قیاصه و قدرتیه میگویند بجای دیگر لازم میاید و این است که معنی با هم بودن  
و هم محال شدن با هم میشود زیرا که اول دولت قدرتیه و آخر دولت قیاصه بود  
و هرگاه جایی باشد که دو ساسا با هم باشند بیک دیگر ضم کرده بیک ملوک تعبیر  
چرا جایی باشد که تمام پادشاهان عالم بیک دیگر ضم ساخته بیک ملوک تعبیر کنند  
و قیاس تحت الفرض صرف شود و از این مراتب تمام مطلع نظر نموده میگویند که منتهای



مطالب حاجت بهر دایست که شربت برسانند که هنوز ملوک چهارم تمام شدند و وعده ملوک  
 پنجم بر سیده و این در وقت ظهور ماضی که نقره نیاخوانند و شربت این مطلب ماضی که نقره  
 دانیال را در حق را به بعضی بدانند کلام ایشان درست می آید شد زیرا که در کلام حضرت  
 معلوم شد که باید صاحب ملوک پنجم در روزگار این پادشاهان هم رسیده و ایشان تمام کنند و  
 حال از برای آنکه از برای پادشاهان که نقره نیاخوانند و وسفال بوده باشد نیست  
 و تمام بر طرف شدند و هر یک از شاهان بهر توجیه کرده اند یکی گفته که پادشاه اسلام  
 اول پادشاه چهارم است یکی گفته که پادشاه اسلام در اول پادشاه چهارم است و طوطی جواب  
 کشید تا ماضی بیاید حال هر چند که پیغمبر خدا پادشاه چهارم را رساند پادشاه دیگر اسم برده  
 که از به طایفه جی باشد و بعضی نشان و صفی چند از برای پادشاه چهارم قرار داده اند  
 او که تمام مفسرین پی سرائیل گفته اند که چهار پادشاه باید کافر باشند و دیگر گفته اند  
 که چهار پادشاه باید پادشاه اسلام باید در هر سال خود باشند این سخن ماضی نیست چرا که  
 از تحت انصاف تا آخر پادشاه چهارم و اول پادشاه اسلام که خود پادشاه چهارم است و در آن  
 سال است بدین مضمون است صاحب جهان پادشاه تحت انصاف هفتاد که طلا باشد کوزه  
 و در بارش که نقره است پنجاه و چهار سال اسکندری که مس است یکصد و هشتاد و شش  
 سال و روی که از آهن و سفالت با هم ساخته شده سالان بعد هفتصد سال که  
 جفا هزار سال باشد چونکه مفسر دوم از قصص دوم اول با سلطنت قسطنطین که  
 جای ساخت بخت پای تخت دوم و اسم او را قسطنطین نهاد اینهم همان روی بوده

از آن هم هفت سلافین مردم بودند تا آخر هفتصد سال که جباب پیغمبر آمد و رومیان بدین روی  
 در آمد و سه سلسله که سلطنت یونانی و سلطنت مجوس و کلدانیان باشند همه این چهار  
 دولت بت پرست بودند و در این زمان که خود در آمد و در میان آنکه از برای آن سده پادشاه نگفت  
 که بشکند و خور کند چونکه پادشاه دیگری بودند اما از برای پادشاه چهارم در قسم  
 گوید که اگر ضعیف فرمرد که کل و وسفال باشد و دیگر قوی تر فرمرد که آهن باشد اما از آن کل  
 و وسفال سنگی از عجب آمد و خورید بان صنم و شکست او را حضرت آنکه پادشاه است از برای  
 لهذا باید بدین جمع ملوک معروف سازد و بدین خود ایشان را بر راخته سازد و عکس آن که  
 صنم تعریف میکند از طلا و نقره و مس و آهن و وسفال ختم کرده باهن و وسفال و اینجا در وقت  
 شکستی باهن ختم کرده و در وقت ظهور جباب پیغمبر از زمان همین شده اول طایفه  
 قریش و هر کوزه که کل و وسفال بودند و رومی که آهن بوده بعد با طایفه یونانی که مس  
 بعد با طایفه مجوس که نقره بوده و کلدانیان بودند بدین خود در آمد و در وقت ظهور این  
 که سنگی که از عجب آمد و صنم را خورید کرد همان سنگ تمامی روی زه بنی نصف خود در  
 یعنی باید بدین معنی تا نو بدست قیامت بگلی بدین اسلام بیایند و هم چنین هم می آیند که همه اهل  
 ملل با اسلام داخل شدند و میشوند و اهل اسلام بهر ملل داخل میشوند تا از بزرگ بقایا  
 تمامی اهل عالم بدین اسلام خواهند داخل شدند و الا پادشاه چهارم هر کدام که بیکدیگر دعوت  
 کردند بدین قدر میخواستند که بیکدیگر غالب شوند اما این همه کار چنین نبوده مگر آن  
 که از جانب پروردگار را کرده اند از جهات میکرد و در حکم بخت ایشان قرار داده بود از آنجا

بدین ترتیب که در میان ماضی و ماضی







چنانکه آمدند و رفتند و از آن جهت که ایشان باقی نماندند که کسی بگوید که از یکت بجهت  
 آنکه جناب پیغمبر را از این خرد و در حق و فهم هاید بر عتب سلطه بودند بعد از  
 که پیغمبر از زمان آمدن بر و غلبه غالب شد و چهار پادشاه را هم بنام کرد باین معنی که اسم  
 ایشان بالذات تمام شد و اسم اسلام بر ایشان ملقب شد پس مسیح بن داود که اینها منتظر او  
 او هستند که باید رحمت و هدایت بکند اگر این چهار پادشاه بود که حضرت و ابیال خبر داده  
 که حالا نیستند اگر مرده باشند الان پس صبران گفت بعد از این می آیند کسیکه اینها  
 را بکند و از برای که خواهند آمد از برای طلا که طایفه تحت انفر باشند اینها که اینها از راه تمام  
 شدند اگر حضرت عیسی فراید هم با مسیح بن داود که در قیامت می آیند فراید هم بجهت  
 درست نیاید بجهت آنکه اینها شکل ضم دید و همه علامتین اند بر اینکه این چهار پادشاه  
 پرست بودند و آن سبکی که از غیب آمد بران خور و شکست انهم معلوم است که سنگ  
 مناسبتی دارد با سفال و الا باید بگوید که شمسی خرد بان ضم با کلنکی یا تری خور  
 بان ضم از رفت بکفتم که انکس می آید و با مثل اگر یک چیزی هم بکفت که بکجا ازین نوع طلا  
 و نقره و مس میبود مفهوم میشد که بکجا ازین سه طایفه باید کسی بهم برسد و انکس که  
 بجهت ظاهر سنگ سنگند طلا و نقره و مس و این بلیت حدیثی که در اینک مددش از جانب خدا  
 بطوریکه اینجا می آید چنین خور کند مثل که دیگر که از زمین بر خیزد و ناری از ایشان  
 باقی نماند و حقیقت هم چنین شد که اسم هیولان از آن سه طایفه باقی نگذاشته اند و در  
 مهان مذهب و تربیت باقی بوده اند و در چهار پرست آنها بوده اند بلیت ساری بود انهم که

و دیگر

و دیگر اگر بگوئیم که حضرت عیسی را نسبت بان سنگ کرده اند اگر چه دلایل باینکه مذکور شد  
 باز اگر بعد از آمدن و رفتن حضرت عیسی انظار بقیه های مذکور منهدم و معلوم شده بود  
 می گفتم بلی بوده اما ما می بینیم که بعد از رفتن حضرت عیسی هیچک از آنها معلوم نشدند  
 چنانچه معلوم است در زمان بیت المقدس تا بی روست و شصت و سه سال بود که بیت  
 المقدس آباد شده بود و دهان سال چهارم پادشاه یونانی تا بی بود که اسکندر لقب داشت  
 و دهان سال پنجاه و یک پادشاه هخامنشی بود که حضرت عیسی بد نیامده و همه عمر وی در  
 سال طول کشید و در سال بی و ششم بود که دهان و استانی کورنث و در در نزد ان حضرت  
 بود که تجارت از سینه روست و نود و نه با بادی بیت المقدس باشد و سال بی و شش پادشاهی  
 ارسطو پس پسر نیای بوده و درست بر کسب میجست از اینها نوزده و مدت یکصد و هفتاد  
 و شش سال یونان پادشاهی و سلطنت کردند و بعد از آنکه پادشاه رومی بهم رسید که قیصر  
 اسپس با قوم و قیصر و بنوس اینها قیصرهای روم بودند و بیت المقدس را خراب کردند و در یکی  
 انشکده فارس هم بهمان حال باقی ماند و بر سرش می کردند تا زمان ولادت با سعادت پیغمبر  
 از آن زمان و مدت هفتصد و سی و پنج سال هم رومی سلطنت کردند و اگر بگوئیم بر موهلین  
 حضرت عیسی علیه السلام در آمدند الحال که ما می بینیم که جماعت اهل روم همه بدین و این  
 و تربیت و قوانین و احکام پیغمبر از زمان صلی الله علیه و آله و سلام هستند و اگر بگوئیم  
 اولی شرط است پس ما این جا نا اید میوهی هم چون که این چنین نوشته شده است در فضل  
 و تسمیه و در اید چهل و چهارم کتاب حضرت و ابیال علیه السلام چنین مفرماید که



וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים אֲנֹכִי וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים  
 וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים אֲנֹכִי וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים  
 מִלִּדְּרֹתָיִם לְעֵלְמִין לֹא תִתְחַבֵּל וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים  
 מִלִּדְּרֹתָיִם לְעֵלְמִין לֹא תִתְחַבֵּל וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים  
 אֲנֹכִי וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים אֲנֹכִי וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים  
 אֲנֹכִי וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים אֲנֹכִי וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים  
 מִלִּדְּרֹתָיִם לְעֵלְמִין לֹא תִתְחַבֵּל וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים  
 מִלִּדְּרֹתָיִם לְעֵלְמִין לֹא תִתְחַבֵּל וְיִשְׁמְחוּן הַמַּלְאָכִים

یعنی در ایام آن ملوک خدای آسمان مالکی که هرگز نایل نشود بر پا خواهد داشت و  
 مملکت بقوم دیگر واگذاشته نخواهد شد بلکه تمامی این مملکتها را حق و مغلوب گرداند  
 و آن ابدا برقرار خواهد بود ازین ایه معلوم میشود که باید در ایت او باید باشد پس اینجا  
 که در میان را گفته بودند بدین حضرت علمی جل از آن دین برگشتند و بشریعت پیوست  
 و اخل شدند اگر بگوئیم مفت و معرفت نیست پس این ایه که لفظ تا ابد از او معارف  
 میشود و در حق میشود و دیگر چه گفته که عرب با و هم که پادشاه چهارم باشد و اخل هم  
 شوند اما هم وصل شوند حال که ما میبینیم هرچنانکه بهر عرب است و بدین سلام  
 در آمدند صیاحه ایشان وصلت شد و و اخل هم شدند پس اینجا این ایه بهم برسد  
 و دیگر فی این ایه تاکید نوشته که روزی از سفال باشد و سفال ازین و را

قوی تر باشد و سفال داخل این شود و وصلت نکند این با سفال محبت نکنند  
 و سفال چنین سوا باید باری این همه گفتگوهای این جبهی دارد که هزار سال پیش  
 این خبرها را داده اند پس چهلش این بود که روزی بر سر عرب باشد و مروی  
 عرب را محافظت کند اما عرب با مروی مخلوق نشود یعنی داخل دین نماند نشود این  
 همه عرض این بود که باید پیغمبری از نسل عرب برسد و خاق را بره خدا بیاورد و در  
 باری تعالی را در میان خلق شایع کند تا آن نور طوایف بجا برسد و دیگر در اینکه  
 پادشاه چهارم مروی بوده عربی نیست و تمام علماء و فسرین هم بر این قایل اند و بر  
 که در زمان ایشان بوده مروی پادشاه چهارم نوشته و آن سده پادشاه دیگر  
 حضرت دایال پیغمبر گفته کیان هستند پس باید معلوم شود که سفال عرب را میگویند  
 و لیلی اینست که در وی کودکی در نوبت اول حرف میبش اسم محمد را گفت و در حرف  
 نوبت اول گفت یعنی این محمد مروی میکند و قتی که برسد در آخر همان ایه حرف نوبت  
 گفته و هر اصف دنیا یعنی آن محمد مروی میکند عالم را از میان بخل و سفال پرست  
 آمده باشد عرض اینست که از آن سفال عرب است چنانچه از قول حضرت دایال معلوم  
 میشود که خبر داده اند خداوند هم کرده است که لفظ سفال در هیچ جای تورات و کتب  
 انبیاء نیست مگر همین کتاب حضرت دایال و وی کودکی که نوشته اند غیر ازین در جای  
 دیگر نیست که کسی تواند بگوید این نیست و آن است خداوند خودش را میگوید است هیچ  
 را بر شیده و مخفی نگذاشته که مخلوق سرگردان و محفل باشد و اخبار را پیش ازین



فرموده و دیگر آنکه حضرت دایان فرموده تحت الشجره ان سئیکه ویدی در خواب که  
 کوه بر باد شد و خورشید بان هم و اور شکست و خورشید کوه غرض بیکه ان چهار پادشاه را  
 شکسته خواهد کرد و چنین هم شد و در وقتیکه پیغمبر ظاهر شد بهین روی و تربیب  
 با ایشان خاک کرد تا ایشان را بدین و این خود راورد اول طایفه عرب جنگ کرد که  
 طایفه خروش باشند که سفال بودند بعد با روی جنگ کردند که امنیاستان چون این  
 طایفه بان پادشاه بودند که پادشاه چهارم باشد تمام ولایت مردم و مصر و اسلامیه  
 و قسطنطنیه و شام و عجم و عجمی زمین پادشاه مقدس و سایر ولایات همه که در تصرف  
 ایشان بود در اول کافر و مشرک بودند بعد از آنکه پیغمبر با ایشان جنگ کرد و ایشان  
 مراکت و شکست داد و بدین خود راورد و الا کش ایشان بدین لشکر و را شدند و  
 بضاری محسوب بودند و قبلکه حجاب پیغمبر این ولایات را با جنگ از ایشان  
 گرفت و جنگی را بدین اسلام در آورد بعد با مملکت ایران و اندر با بجان ترکستان و  
 کرمان و هند و میان و خراسان و سایر ولایات همه را فتح کرد و خلق آنها را  
 بدین و این خود راورد و در این زمان هیچ جای خالی نماند از روی زمین که بگو  
 این طایفه اسکندریه هستند با بگویند که این طایفه تحت الشجره اند اما قلیلی  
 از طایفه محوس در بعضی جاها مانده اند از هم جزیه بسلیمان میدهند و از روی و  
 از امر پیغمبر بان بدستور قدری که مانده اند جزیه میدهند چنانکه حکم خداوند  
 شده در فرمودات شریعه جزیه مقرر است که اسلام با کفار جنگ کنند با بدین اسلام

در این

در اینند یا جزیه بدهند یا بکشند رجاء در یکی که در قرکستان میباشد جزیه  
 میدهند و نه تابع اسلام اند سبب ایشان در جزایست یکی اینکه از پادشاه چهارم اولی  
 نیست و از بدین برکنده اند و بدین مضامین اند بهین از ایشان هم حضرت دایان جزای  
 در کتاب خود در فصل یازدهم و نایمانکه پیغمبر داده که پادشاه بهین حال باقی میماند  
 تا مردن قیامت انوقت ایشان هم بدین اسلام و فرمودند آمد چنانچه در کتاب حضرت  
 دایان در فصل یازدهم نوشته است و درایه اول جزیه میدهند که چهار پادشاه میباشند  
 و درایه دوم کیفیت پادشاه اول را میکند بیان و درایه سیم منهدم شدن از ایشان  
 میکند و درایه چهارم کیفیت پادشاه جنوب را بیان میکند و درایه پنجم کیفیت پاد  
 شاه شمال را خبر میدهند و از اینجا و بعد عجمی کیفیت این دو پادشاه است و هنوز سلطنت  
 ایشان منهدم نشده است و بعد از این جزای پیغمبر میدهند یعنی پادشاه چهارم  
 هدیه و هم چنین هم از روی نوشته معلوم میشود که این پادشاه غیر از آن سه پاد  
 شاه است پادشاه جنوب و پادشاه شمال بوده باشند چنانکه این پادشاه دیگری  
 هست بهین قدر منورش میخواند که بفهمد و اضاف میخواند که بحق قصد بن کین  
 که این جزای نبوی تحفی میدهند بدین صفت که درایه اول مذکور است که میفرماید  
 چون رضای خردی ان پادشاه از است میشود بالای همه معبودها و بالای معبود  
 های برتر و ان سخن میگوید عجاایها و خبر مییابد تا تمام کند خشم خدا را و بر معبود  
 بدینش اعتنا نمیکند و بر امر میزدان اعتنا نمیکند و بر هیچ معبودی اعتنا نمیکند



خبر خدای اسماء و زمین چنانکه بر آید کسی بزرگ خواهد بود و بهر دو عظیم عزت می دهد  
میدهد و بهر دو بزرگی عزت می دهد که طلا و نقره و سنگهای عظیم ساخته شده است و اینها  
که خدای بیکانه را ساخته اند عزت می دهد و صلوات می آید در روزی زمین و پادشاه  
شمال با هر چه او کنایه و کشتهای بسیار می آید در زمینها و سیلاب می زند و می کشد و می آید در زمین  
مراد صدان و بسیاری معجزاتی است که در آنجا می آید و بسیار می کشد و می کشد و می کشد  
و می کشد و در زمینها و زمینها و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد  
و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها  
سازد او را از سمت مشرق و از سمت شمال و بیرون آید با عظیم و عظیم بزرگ جهت  
کردن و قتل کردن بسیار اشخاص و اندر زمین خیمهای مکرش را در میان دریا بزرگ و عظیم  
و می آید نا انشای عالم ریت امدادی با او مکر از جانب خداوند قوی است حال باید و  
که با هم چنین کسی که در این صفها برای او خبر داده شده می توان مکرش شد و اینکه  
فرماید که ادرم و عین و صواب مرسته شوند از رسالت او و نه اینکه مرستی مرسته  
کاری باشد چنین نیست بگرانکه تعرض است چنانچه در توره نوشته یعنی عرفی و صواب  
در جماعت خدا می آید و در حضور ادرم که شهرت دارد که در کتبها ادوی هستند  
از نسل بعضی اند این دو طایفه را نیز غضب گردانیده است کسیکه غضب کرده خدا  
وند شد در زمین خدا مثل نیستی است پس در این صورت این طایفه را خدا ر کرده است و  
عزت اند که تفاخر کنند چون نای نخواهند بود پس فریادها و آن دیگران که با ما مانده اند

برین

خبر خدای اسماء و زمین چنانکه بر آید کسی بزرگ خواهد بود و بهر دو عظیم عزت می دهد  
میدهد و بهر دو بزرگی عزت می دهد که طلا و نقره و سنگهای عظیم ساخته شده است و اینها  
که خدای بیکانه را ساخته اند عزت می دهد و صلوات می آید در روزی زمین و پادشاه  
شمال با هر چه او کنایه و کشتهای بسیار می آید در زمینها و سیلاب می زند و می کشد و می آید در زمین  
مراد صدان و بسیاری معجزاتی است که در آنجا می آید و بسیار می کشد و می کشد و می کشد  
و می کشد و در زمینها و زمینها و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد  
و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها  
سازد او را از سمت مشرق و از سمت شمال و بیرون آید با عظیم و عظیم بزرگ جهت  
کردن و قتل کردن بسیار اشخاص و اندر زمین خیمهای مکرش را در میان دریا بزرگ و عظیم  
و می آید نا انشای عالم ریت امدادی با او مکر از جانب خداوند قوی است حال باید و  
که با هم چنین کسی که در این صفها برای او خبر داده شده می توان مکرش شد و اینکه  
فرماید که ادرم و عین و صواب مرسته شوند از رسالت او و نه اینکه مرستی مرسته  
کاری باشد چنین نیست بگرانکه تعرض است چنانچه در توره نوشته یعنی عرفی و صواب  
در جماعت خدا می آید و در حضور ادرم که شهرت دارد که در کتبها ادوی هستند  
از نسل بعضی اند این دو طایفه را نیز غضب گردانیده است کسیکه غضب کرده خدا  
وند شد در زمین خدا مثل نیستی است پس در این صورت این طایفه را خدا ر کرده است و  
عزت اند که تفاخر کنند چون نای نخواهند بود پس فریادها و آن دیگران که با ما مانده اند

خبر خدای اسماء و زمین چنانکه بر آید کسی بزرگ خواهد بود و بهر دو عظیم عزت می دهد  
میدهد و بهر دو بزرگی عزت می دهد که طلا و نقره و سنگهای عظیم ساخته شده است و اینها  
که خدای بیکانه را ساخته اند عزت می دهد و صلوات می آید در روزی زمین و پادشاه  
شمال با هر چه او کنایه و کشتهای بسیار می آید در زمینها و سیلاب می زند و می کشد و می آید در زمین  
مراد صدان و بسیاری معجزاتی است که در آنجا می آید و بسیار می کشد و می کشد و می کشد  
و می کشد و در زمینها و زمینها و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد  
و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها و در همه اینها  
سازد او را از سمت مشرق و از سمت شمال و بیرون آید با عظیم و عظیم بزرگ جهت  
کردن و قتل کردن بسیار اشخاص و اندر زمین خیمهای مکرش را در میان دریا بزرگ و عظیم  
و می آید نا انشای عالم ریت امدادی با او مکر از جانب خداوند قوی است حال باید و  
که با هم چنین کسی که در این صفها برای او خبر داده شده می توان مکرش شد و اینکه  
فرماید که ادرم و عین و صواب مرسته شوند از رسالت او و نه اینکه مرستی مرسته  
کاری باشد چنین نیست بگرانکه تعرض است چنانچه در توره نوشته یعنی عرفی و صواب  
در جماعت خدا می آید و در حضور ادرم که شهرت دارد که در کتبها ادوی هستند  
از نسل بعضی اند این دو طایفه را نیز غضب گردانیده است کسیکه غضب کرده خدا  
وند شد در زمین خدا مثل نیستی است پس در این صورت این طایفه را خدا ر کرده است و  
عزت اند که تفاخر کنند چون نای نخواهند بود پس فریادها و آن دیگران که با ما مانده اند

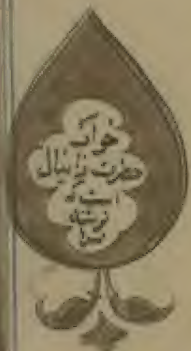


مخوفه حضرت را بنال اشاره است بشخصیکه باید و جمع بهار بشکند و بر طرف کند و در  
مرا بیکناورین خدای یگانه آسمان دعوت کند و باز مکتوب بیان میکند که انچه ای که  
باید از آنها عبادت میکردند منع کند و بخدای یگانه ناریده دعوت نماید باری حقین  
یعنی این اید را بنوعی توجه و غیر کرده اند اما بنوعیکه حضرت را بنال خود خبر داده و فرمود  
در خصوص جواب بحث انصاری که اول آن سنک باقیم خور و آن فلان آن حکما که در خبر  
گردد بعضی از سنک باید جمع روی زمین را سلسله کنند حال این شخصهای مذکور و نما  
از قول انبیاء و هیچیک در پیش خود نگفته اند اما این علماء بهود که حجت قرین  
و جریح ترین جمع ملعون ترین جمع مخلوق اند پیش خود از برای خود چنین گفته اند که  
این سنک که از کوره آمد و خورد بان صتم رشک است اشاره است بمعین داود که در  
آمر و تر قیامت خواهد آمد و با همه ملتهای خارجیه قیامت خواهد کرد و ایشان را خواهد  
داد این سخن بمعنی بهر حلیت بجهت آنکه در قیامت همه ملل یکسان اند انچه عالم  
عالم دیگر است و خلایق این عالم ندارد انچه عالم را چنانست این عالم عالم جسمانیست  
روحانی را چه احتیاج به عالم جسمانی و چه احتیاج بجهت و جدال و در هر دو عالم عالمیت  
که جمع الیاء و اولیاء و خلق خدا همه در نزد پروردگار خود حاضر اند و بعد از خود گرفتار  
اندر روز جواب و سوال است از کور در رفتار و طاعت کردن خدا و انبیاء و اطاعت  
نکردن خدا و انبیاء هر کسی نیز از برای خود گرفتار است باین عالم چه مناسبت  
دارد همه انبیاء آمدند و رفتند و گفتند و خاق را بر حق دلالت گویند بعضی میگویند

در هر

و برخی میگویند بعضی کافر شدند و برخی مشرک شدند و این حکایات حق این عالم  
است این جماعت بهر و خبر چون خبر از انچه اند دارند و حضرت روی حکایت عالم قیامت را در  
حسن و نشر و در خبر از ایشان خبر داده چون ایشان صغیر بودند و در عالم صغیر بود و در خبر  
کمال انسانیت نرسیده بودند مثل اینکه بعد از آنکه حضرت مرسی ایشان را بخدای آسمان  
دعوت کرد بعد از رحلت زیاد تا ایشان بفرمان خود خدای هست اترقت گفتند که ما بجز  
خدا را به بدینم این قدر مردمانی نمی بینیم بعد از بعینه مثل پیام بودند و هنوز هم هستند با  
جهت خداوند خبر از واقعه روز جزا و نشر و نشر و نشر و در خبر از انچه اند این جماعت  
میدانند که قیامت یک شهر خواهد بود و در همین عالم است بعد از این وسیع بین دارد و در آن  
ظهور خواهد کرد و خشت و مغر خواهد نمود با جمع ملل و سلاطین خواهد شد و بنی اسرائیل را  
از این ذلت خلاص خواهد نمود و زمین پست المقدس با ایشان خواهد داد که باز در آنجا است  
و مزین کنند و باغ و بهستان ها احداث کنند و آنها خارج نمایند و در کمال ذراعت باشند  
و باز توبه و رسی را در راج دهند همه این حرفها ایشان را اعتقاد ایشان چنین است باری  
باز آمدیم بر سر مطلب او که آنکه انبیاء بسیار خبر وسیع را داده اند و در هیچ جای هم صبیح  
لبسک تشبیه نکرده اند پس این سنک از برای کسی که بخواهد را بر داند که نشان او را در  
اند که از کمال سفال پرور خواهد آمد چون کل و سنک و سفال با هم یک جنس اند و با  
هم مانند اند و در بگرتی فرموده این سنک باید و باید و چهار بار شاه کفار را بر طرف کند  
اگر معین قدر بدیم در این اوقات چهار بار شاه کفار در جهان نیستند و دلالت آن سنک





در دینی باید ظاهر شود که چهار پادشاه بدینا باشد تا ایشان را بشکند یعنی چهار پادشاه بت  
پرست باید حاضر و موجود باشند تا مسیح ایشان هدایت کند چنانچه پیغمبر از قرآن و حدیث و کتب  
و حضرت را بیان فرموده و حضرت را و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق  
آنکه حضرت را بیان در عالم رویا فرمود و بدینسانکه در کتاب خود بیان میکند و در حق و در حق و در حق و در حق

بشنوید حقه لکلا شجر ملک و دنیا ملک  
بشنوید حقه لکلا شجر ملک و دنیا ملک

حوزه و حوزی را شجر ملک و دنیا ملک  
حوزه و حوزی را شجر ملک و دنیا ملک

حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک  
حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک

حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک  
حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک

حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک  
حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک

حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک  
حکم و حکم را شجر ملک و دنیا ملک

خالف اول مانند شیر بود و بال داشت مانند سیرنج و حیوان و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
سیم مانند پلنگ بود و چهار پرو بال داشت مانند پرهای مرغ و چهار سر داشت و حیوان  
چهارم مانند گاو بود و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
و غیره که در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
نای از آن شاخ های بزرگ از چوب کهنه شده از پیش آن شاخ کوچک و آن شاخ چهار شاخ داشت  
چشمه های آبی و دهانیکه بجزای بزرگ شکم شده و بعد از آن و در دین و در دین و در دین و در دین  
شد و پس ساقه و در بالای آن گریه داشت که لباس او مانند برف سفید بود و در دین و در دین و در دین و در دین  
پاکیزه بود و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
آتش از پیش روی او ایستاده و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
خدمت میکرد و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
کشور شده و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
حیوانات سلطنت از ایشان گرفته شده و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
اوستا اسمان کسی آمد تا رسید بخردان پس که بر گریه نشسته بود و بار باره شد و در دین و در دین و در دین و در دین  
غرت و باد شاهی عفره شد که در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین  
شد که از او بزرگتر نشود و باد شاهی با و داده شده که تبار شود و در دین و در دین و در دین و در دین  
خویشتر شد و بزرگتر شد و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین



و اینک تعبیر آنها اینست که چهار حیوان که دیدی چهار پادشاه باشند که در روی زمین  
نظم بر سنده و بعد از ایشان پادشاهی کنند خاصان بلند مرتبه الغرض چنین مفهوم بشود  
که این خواب حضرت و اینال با آن خواب که گفت آن فردید بود و حضرت و اینال هم تعبیر کرده بود  
هر دو و این خواب یک مدعا می باشد چنانچه در آن خواب که گفت آن فردید بود و حضرت و اینال هم تعبیر کرده بود  
چهار پادشاه بود و این خواب حضرت و اینال هم معصوم چهار پادشاه است چنانچه فردید و همین  
تعلیل از توفیق جبرئیل میفرماید که این دو نوبت نبوی ایضا ایشان چهار تا بودند چهار پادشاه  
برنجیز از زمین غرض از این خواب حیوان اول که شیر بود تحت انعام و حیوان دوم که ماهی  
خوش بود پادشاه محروس است که در پیش و در بارش باشند و حیوان سوم که ماهی بلند بود آن  
اسکندر مرویست بدین بیان که بعد از مرگ اسکندر و ولش از چهار تقسیم کردند چهار  
کند و عظیم بر رسیدند و آن چهار نفر پادشاهت اسکندر را بر برابر داشتند تا زمان پادشاه  
باقی چنانکه و اینال گفته که بلند چهار سر و چهار پر داشت و علم شد که بزرگترین معصوم و  
است و حیوان چهارم میخربا شده در غرض از پادشاه چهارم است چنین هم که صدمه آن چهارم پادشاه  
ما مانند ایشان کرد و در وقت هم حیوان چهارم از حیوانات دیگر بزرگتر و سه سال تر بود و در  
او از ارض بود چنین که در این نوشته است بعد میگوید دیدم در آن عالم واقعه اینک حیوان چهارم  
مستحق بود و در آن زمان بود و بزرگان را بعد از در بزرگای خود با اینال کردند و آن  
حیوان تغییر از پادشاه از حیوانات دیگر بود و شایع داشت و نگاه کردم در شاهنشاهی او شایع که یکی  
بر آمد از میان آنها و سه تا از آن شاهنشاهی او بین از چنگ گرفته شد و سه چشم داشت و مانند چشم

مهم

و در آن داشت و نگام میکرد و مانند ای سخنها بزرگ دیدم آنکه تختی گذارند و آنخیمه  
لباس او مانند برت سفید بود و در مای سر او مانند چشم با کینه و کوسه و از آنش انسان بود  
و پایهای کوسه از آنش از رفته بود و در و خاند از آنش کشید میشد و بیرون میآمد در  
او هزار هزار حد مکاران بودند و او بدو آنست بود و کتابها کشور بود دیدم تا الوقت از  
تول و تکلم او و سخنها بزرگ که آن شایع تکلم نمود دیدم تا آنکه گشته شد از حیوان و یک شایع  
حجم او داده شد از برای سوختن باش و باقی حیوانات را در و گردانیدند و سلطنت ایشان  
و مملکت و حیوان داده شد با ایشان تا زمان و بقی دیدم در عالم واقعه اینک همه از آن حیوان  
مانند او می زد میاید تا بزرگ آن شخص رسید و در پیش او نزدیان تر بودند و پادشاه  
شد سلطنت و عزت و پادشاهت همه قومها و مملکتها و اینها لغت های مختلفه با او اطاعت  
کنند و سلطنت آن سلطنت جاویدی که از او بخاهد گشت و پادشاهی او بیه نشود بعد  
ماید تا قریش شد و در آن که دایا آمد در میان قالب من و این واقعه را یکی که دیدم یکی  
از آن امتاده کان شوال غرورم از برای همه اینها گفت همه اینها از برای تو یکم هم از این  
معاوم کرد و بعد میفرماید که آن حیوانات بزرگ که دیدی این چهار پادشاه بودند که  
در روی زمین سلطنت خواهند کرد و قول میکنند پادشاهت خاصان عالمی و تصرف  
کنند پادشاهت تا عالم عالمها الوقت خواهد گشت کردم تحقیق کردن از برای حیوان چهارم اینک  
تعبیر بیشتر بود از همه ایشان و مهم و بزرگ تر بود و در آنهای از ارض و ناخفای از  
برج و بزرگان را بعد و خود کرد و باقی را بر بزرگای خود و از برای او بوده و شایع و آن







پادشاه یونان یکصد و ششاد سال جمعی سیصد و چهار سال میفرودنند از هزار سال  
میانند هفتصد و چهار سال که که پنجصد و ششاد سال شد چهل سال هم کشید که معروف شد  
که پادشاه چهارم هفتصد و بی و پنج سال طول کشید تا جاب پیروزان اهل مکه را  
طاعت خود در آورد که حرم خود مکه و مدینه میباشند چنان که در کتاب بر صحن ورق  
صد و دوم نوشته است که در همان سالها ادم فرستاد بر سر هر قبیله ای یک نفر  
مرد و پنهان بدین و این خود در آورد و اینجا که میگوید زمران و عیدان هر دو عیدان که شصت  
شد و بیست و سه سال است معلوم میشود که زمان مریم عیدان که نصف بلق عیدان  
باشد بلکه هم کمتر و اصغر تر ازین میخواند بقدری که هر میان نموده و اگر پسند که عیدان  
را بداند تر است باید بگوید عیدان و زمزم چهل گفته است زمین و عیدان چهل که زمان را اول  
گفته و عیدان را بعد جواب اینست که تو اهل کلام قرآن کن و اهلش با این خواست در توبه  
که در شمار جا کمتر است بنیاسم و میر و پیشتر را بعد مثل اینکه بدست و در میان بگوید که  
نامم و مشرف و هکذا بدست و سه را میگوید ثالث مشرف و هم چنین در باب از اینها احاد  
و عشرات و مئات و اونی هکذا هم گفته اند اول نوشته است بازمی اینجا چنانچه لازم میباشد اگر  
قاعد کلام قرآن چنین نبود بجهت اینکه نفس نفس چنین میشود و دیگر در بی نیست که کسی  
بنواند بطور دیگر تقسیم کند از اندیم بر سر مصلح کلام حضرت جبرئیل و حضرت دانیال  
این بود که حیوان چهارم پادشاه چهارم باشد و زمین از بار شاهان و دیگر قوی تر  
باشد و ده شایخ که در ده پادشاه بی در پی بهم برسد پادشاه آخرین ایان از پیشتر

قوی تر باشد و صاحب جبرئیل و دانیال باشد و دانیال بگوید یعنی پادشاهی و بزرگی و ده  
شود بقوم خاص باشد مرتبه شود پادشاهی او پادشاهت عالم باشد و ده سلاطین با و  
اطاعت کنند و بشوند تا اینجا آخرین این مخفی شدیم منکه دانیال را از امر تغییر یافت  
استقامت احوال شدیم و زینت روی من تغییر یافت و این مخفی از در دل خود نگهداشتم حال این  
نبوت دانیال که علی بنی بخت که ایستادگی نموده جبرئیل دانیال اسکار کرده اینها  
چهارمی دارد که لادن در طول سال مخفی از است که اینها نوشته شده و ضبط کرده شده که  
مخفی اند و ضبط کنند و آنچه برای خداوند عالم در راست رفتار کنند و ایستادگی حضرت دانیال  
را که میگویند اسکار کنند و بگوید اصیل را در اینها گفته اند خداوند است که جبرئیل و دانیال  
مرد را بخیرت دانیال اسکار کرد و حقیقت باید وقت کرد و فهمید که برضای خداوند عالم  
و حاج و عقب را کنار بگذارد این علامتها مانند ان علامات صم تحت البصر است که چهار بار  
شاه کافر بود باید میباید و ده ایام آن چهار پادشاه هر سال طول بکشد و بعد از آن چهار  
مرکز شخصی باید بهم برسد که انحض کسب که هر از از آسمان آمده و در زیر او فری و  
سلطنت و پادشاهت تمام زمین را دارند چنانچه در فصل هفتم کتاب حضرت دانیال نوشته  
است حال ازین ایان ظاهر است که انحض را که این ایات در شان او جبرئیل و دانیال خبر داده  
اند معلوم است که همین بغیر حق بوده و سلطنت او تا ابد الا با فرموده بود و تمام عالم را  
بدین و این خود در آورده هم چنانکه میبینیم حال باید معلوم کرد که انحض را که هر از از  
آسمان آورده و تمام روی زمین را بر آورده که بوده است حال اینطایفه لوج عنون







یعنی در سال سیم دولت بخت  
 در عالم واقع دیدم که بر کارهای  
 ایستاده بودم دیدم قوی در کنار ایستاده و در شاخ بزرگ در دایره بزرگی بزرگ تر  
 دیدم انقوع را که شاخ میزد به سمت دریا و از طرف جنوب و شمال هیچ حیوانی در زیر او نبود  
 شود و هر کاریکه خواست کرد و من در تفکر و محب بودم که ناله دیدم بر می خیزد و من  
 چنانچه با بهای آن میزد میبشت و شافی در میان هر دو چشم آن بود آن زمان تا بان قوی را  
 و بر آن قوی حمله ور شد و بر آن قوی را زد و شکست و غریزه کرد و آن بزرگ شد بسیار و غریزه  
 بخور شاخ او شکست بعد از آن چهار شاخ دیگر از آن بزرگ و آن آمد و چهار طرف آسمان نظر کرد  
 و از یکی از آن شاخها شاخ کوچکی روئیده شد و بزرگ شد و به سمت جنوب و به سمت شمال  
 و به سمت مغرب و به سمت مشرق چنان بزرگ شد تا آسمان و ستاره ها را بدیداخت بر زمین و  
 با مال گوشت ایستاد و بزرگ شد و قوی شد و از او دور شد و هر کاریکه کرد پیش بر زبان گفت  
 شنیدم که مالک این ملک دیگر پرسید که این نبوت تا یکی میبکشد و کار این تا یکی در آمد ملک  
 گفت که بعد از دو هزار سال و سیصد و شصت و شصت در عالم پیدا شود باز حضرت و ایال فرمود  
 که این علامه شما را که دیدم هواسم که ندانم پس دیدم شکل مردی در برابر من ایستاده است  
 و شنیدم که او از او میامد و میگفت ای جبرئیل بمهمان این مردی را بعد جبرئیل آمد پیش  
 من و من افتادم بر روی من و گفت من اید ایال بدان که این علامات و این نبوت به جهت  
 بعد از من است و بعد از من کار خواهد شد در آن وقت که جبرئیل این سخن را من گفت من جبرئیل

نور

شنیدم و بر روی زمین افتادم بر پدید من و مرا با زند آورده و بلند کرد و از زمین و مرا با  
 و بر جای خود ایستادم و گفت من که و ایال من آمده ام و تو مرا می بینی و هر چه خواهد شد  
 بعد از غصب خدا ظاهر خواهد شد آن فرج را که دیدی صاحب و و شاخ بود ایشان پاد  
 شاهان محوس اند و آن بزرگ که دیدی پادشاه جوان است و آن شاخ نیز کجی که در میان  
 دو حیوان او بود او پادشاه اول اند ایشان است و آن شاخ که شکست و چهار شاخ و یک شاخ  
 او بر میان چهار پادشاه و یک که بعد بر بخت دارند فرم و بعد از ایشان به هم می رسد پادشاه  
 که شقی و بر حمله ما شد و بختها را بنده کند و هر کاریکه بکند پیش بر دین مقدمه است که  
 در سابق مذکور شد راست است و توان نبوت را و اگر از برای من و مرا از آن بسیار  
 عرض ایستگاه و اگر از بعضی تا و تلقی ظاهر شود این نبوت هم مانند نبوت مرعی ضمه و  
 مانند چهار حیوان است تا حال این مقدمه را بد ایال بپذیرد و نوبت چند قسم معلوم  
 که باید اینها واقع بشود چنانچه مذکور شد و کار تر می نماید که و الت بر تو قی با  
 این واقعات و در انجام این سه پادشاه را نشان میدهند چونکه بمن اضر که شده بود  
 جبرئیل سه پادشاه بعد از نشان داده بجهت و ایال لهذا گفته جبرئیل که انقوع  
 و و شاخ که دیدی آن پادشاه محوس است که کورش و در با و قی باشد که پادشاه  
 ایشان از تحت انصاف ایشان تقوی شد بعد گفت آن بزرگ که دیدی آن پادشاه  
 جوان است که اسکندر مدعی باشد و یک شاخ بزرگ که در میان دو چشم آن بود  
 آن پادشاه اول ایشان که اسکندر باشد و دیگر گفت که دیدی که آن یک شاخ



شکست و چهار شاخ دیگر بیرون آمد باز غرض چهار پا و ساهدیکه بعد از اینکه  
 سلطنت را پیش بردند تا وقتیکه پادشاه چهارم بهم رسید و اینکه گفته بعد از چهار شا  
 پادشاه حمله و ری بهم رسید این اول پادشاه چهارم است و این باید این قدر طول  
 بکشد سلطنت او تا آنکه مقام مقدس و صفا شود چنانچه می گفتند ملک از ملک دیگر  
 سوال کرد که این پادشاه شقی تا کی طول میکشد و یاری جواب داد که در هر سال  
 و سیصد روز بگذرد مقام مقدس و صفا میشود یعنی تا وقتی بدین پایه رسد و حال این  
 لغت در هزار و سیصد روز را علامت بهود هر یک بطوری ترجمه کرده اند بگو گفته چنان  
 در هزار و سیصد ماه است و دیگری گفته در هزار و سیصد روز است و در همان زمان  
 ها گذشته است هر یکی بنحوی ترجمه و معنی کرده اند که همان زمانها گذشته و اینجا  
 جبرئیل گفته که بعد از غضب خدا مقدس و صفا شود و در زمان چهار پادشاه چهار  
 کمره بودند خود ایشان ششم و غضب خداوند بودند و تنبکه چهار پادشاه و در  
 شدند آنوقت باید مقام مقدس و صفا شود حال باید بفهمید که این چهار پادشاه کی  
 تمام شدند و مقام مقدس کی مصفا شد حال از اول چهار پادشاه تا آخر ایشان  
 سال گفته اند که در وقت تولد جناب پیغمبر از زمان هزار سال ایشان تمام شده  
 بود بدون کم و زیاد چنانچه سابقا ذکر شد و حاصل این معلوم شد و آنچه از چهار پاد  
 شاه باقی ماند بودند همگی در دست انجناب و اصحاب کبارش اندک زمانی بودند  
 و مرا حق آمدند و خدا شایسته در میان ایشان بهم رسید پس معلوم شد که مقام

موسی

و همین صفا شدن در زمان پیغمبر از زمان است و در خصوص و هزار و سیصد هم با این قسم  
 درست است و هیچ اختلافی ندارد و جهة اینکه از آن وقتیکه خداوند عالم در جواب حضرت ابر  
 فرمود که بگو چهار مرغ را و نگوی شما ایشان را بگاه بدر تا آخر آن کتابت تا ولادت جناب  
 آخر الزمان و هزار و سیصد روز که عبارت از هر روزی سالیت چنانکه در کتابت  
 مذکور است بدلیل اینکه در آنوقت که خداوند حضرت ابراهیم خلیل فرمود در حال و  
 و پست و هفت از خاتمت حضرت ادم این کن از این واقع شد چنانکه از ابیات تورات معلوم است  
 و تولد جناب پیغمبر از زمان و سال چهار هزار و سیصد و پست و هفت از طاعت ادم بوده  
 اینهم معلوم است پس ما بین ایشان و هزار و سیصد سال میشود اگر چه برسند که چرا  
 این حساب را که تاریخ درخواست کردن حضرت ابراهیم از خداوند مرده زمانه کردند و خواست  
 فرمود خداوند بگو چهار مرغ را و نگوی شما ایشان را بگاه بدر تا آخر آن معلوم  
 شود حضرت ابراهیم جان کور تا او را معلوم شود دلیل این چه چیز است جواب اینست که  
 در تورات حضرت موسی در سفر تگوب و در فصل یازدهم در آیه اول و فرماید خداوند  
 ملک و تعالی حضرت ابراهیم خلیل در باب طاب فرزند که با حضرت کرامت فرماید بعد

آخر الذکر ایسم الله الذی ذکره الله  
 آخر الذکر ایسم الله الذی ذکره الله  
 آخر الذکر ایسم الله الذی ذکره الله  
 آخر الذکر ایسم الله الذی ذکره الله



یعنی بعد از آن واقعات کلام خداوند در سر و یا با ابراهیم رسید و گفت ای ابراهیم  
 که من بجهت تو سیدم و آخر تو را بسیار عظیم کنم عرض کرد حضرت ابراهیم خداوند چه می  
 بدهی من بعد از اینکه بی اولاد از دنیا میروم و کار کدورت خاندام این عربی و  
 و کار ابراهیم گفت اینک بمن دستیه ندادی و اینک خانه من و دارت من عربی و  
 است پس اینک کلام خداوند با او آمد و گفت این وارث می شود تو را مگر کیسه از  
 تو برینده شود و او را برد از چهار پر و غن و فقه و د باو که بیست اسبان را و بشمار  
 ستارگان را یا بمتیاقی شماری نامزد نمود که چنان باشد مثل تو در روی زمین مثل

ستارگان آسمان که بخار و دریا پیدا انوقت حضرت ابراهیم یقین کرد بمرتبه الهی که در حق او شده و خواهد شد بعد فرمود بحضرت ابراهیم که سبب آوردن تو را این مرتبت جنتش اینست که همه این زمینها را بتو منتقل خواهم کرد عرض کرد که با مر خدا یا چه طور بدانم که بمن منتقل خواهد شد فرمود خداوند که بشناس که ساله منم زاد و بوم منم نژاد منم و قبیله منم زاید و کبوتر چه و قری چه را چه و باره بار کن بگذر پیش یک دیگر بجز طبر را هیچ باره مکن و من چنین گوید بعد لاش خوری آمد بر روی بارها انست بعد حضرت ابراهیم مانع شد لاش خور را از خوردن انها وقت غروب افتاد بود که حضرت ابراهیم مدشوش شد تا بر یکی و سهم بزرگی بر او مستولی شد بعد خداوند عالم فرمود که بدان که در تبه تو بمرتبت خواهی رفت بر منی که مال ایشان نیست و چهار صد سال رحمت خواهند کشید و بعد نجات خواهند یافت با اموال بسیار پرورند خواهند آمد و تو از دنیا رحلت خواهی نمود اما ایشان نسل چهارم خواهند بود اینجا بیایند چون که ان انتخابی که در اینجا هستند هنوز پیرانه ایشان پر نشده و بعد از عزب انان بکینه انشی مانند خود بر می رسد و ان بارها را سوزانند بعد خداوند عالم میفرماید که عهد بستم در آن روز که این زمینها را از تو و خانه فرات بخیل بردم و اسای ضاهانش را بیان نمود بعد از آن بدان اصله نرفته که ساره زنت حضرت ابراهیم نیز آید و کنیزی داشت مصریه که هاجر نام داشت و ساره با ابراهیم گفت که من مایوس هستم از زایندن پس تو را گذرد و رای شاید الهی برای تو باشد پس همانرا خواست پس ابراهیم شنید حضرت



ساره را قبول کرد سخن او را و با هاجر در آمد و هاجر حامله شد و در اعتنای ساره میبرد  
حضرت ساره شکوه آنرا بحضرت ابراهیم کرد بعد ساره گفت بحضرت ابراهیم برو و کن این کبریا  
ما و پس از آنکه میراث نگرفت پس از این سخن و نظر حضرت ابراهیم با عرض آمد بسبب نذرند  
خود و در مورد خدا یا ابراهیم که بد نباید مظهر توحید گفت ساره در باره هاجر و کودک توشه و  
سخن ساره را که فرزند تو را بر قوم بزرگ قرار خواهم داد پس حضرت ابراهیم بزرگ حضرت  
اسماعیل را داشته بود و از اول و اول این سخن بسیار بد آمد و آنچه در این مقام در باره اسماعیل  
و عده شده عمل خواهد آمد چون حضرت ابراهیم از جانب رب رحیم حاضر به پیش و کنون  
هاجر شد سفره نانی و ظرف آبی از برای هاجر و اسماعیل مهیا ساختن ایشان را در آنه یا  
بان بر شمع غریب چون اب ایشان تمام شد حضرت اسماعیل را در زیر درختی گذاشته خود  
مراته شد و از آن حضرت کناره گرفت بگوشه رفقه مشغول گویه و زاری شد و جهت کناره  
گرفتن آن این بود که هاجر تنو است فرزند خود را با حالت به بلند در حال نشسته هاجر را  
ندارد و آنکه مشوش مباح خالوند شنید و از تورا را بچه و خواست کردی و هاجر خواست که  
بر خیزد و او را بگیرد تنو است و خود را گرفتند به ابر حیات ای را و هاجر را بر داشته آورد  
و بحضرت اسماعیل خوراند و بر و خداوند نگه داشت ایشان و سگی گزشت در میان و در کوه بلند  
چنانچه سابقا در اول این کتاب ذکر شد حال آنکه انصاف باشد به بلند که حکایت چهار مرتبه  
و غیره را با ابراهیم نمود همان قسم هم مثل آن به بحث انصر نمود در خواب و بواسطه حضرت زینا  
و بان و همان قسم بدینال در خواب نانی نمود و اگر و ایند و آنچه بحضرت ابراهیم روی داده ما

آن بر برد

آن بدینال هم روی داده و هیچ تفاوتی ندارد است چنانچه حضرت ابراهیم بیخ و بر و کوسالاد و کوفت  
و ترمید و بدینا ما محب ظاهر بیخ چیز و اما بحسب حقیقت همان چهار چیز بر وجهه آنکه ساد چیده  
و یکی قسم بر نده بود و هر نگه نرفته است که آن صبح را باره باره تکریم بجهت آنکه خدا و نایض  
موده بغیر از او بر نده صبح و تکریم را هم بگیرد حال اینکه فاعله ترمیزه اینست که صبح بر نده را  
در آنرا اسم خودشان صد کرم مسلمان را در جماع سه ترمیز عرفی هم خطاب میفرماید ما  
اینکه در ترمیزه در سفر لوبان در فصل هفتم نوشته کلی سیه پور یعنی همه مرغهای بر نده  
بال داور و هکذا در این حضور من مکرر نیست با و در خواب بحث انصر سه نانی بر سفال و  
ما حکم بکی کرد چنانکه صد تکریم شد و در خواب حضرت دایمال هم تکریم چهار چیز را  
میکنند اما نه مثل تغییر داده اند همان چهار یا د شاه را مثل خواب نزع که در طریق خواب دیدند  
و بر صف گفت خواب نزع را که بکی است و خود پور صف هم در طریق خواب دیدند اما آرایش بکی  
بود و در خواب هم چهار چیز را بدینال نمودار شد با این جمع زنی نذر جهت آنکه با د شاه حیات  
کاو است از هلال کشت و با د شاه در زندگان تیراست معلوم است که در میان نانات هم خلا  
از باقی نانات منزله سلطان است و از چهار حرات که بحضرت ابراهیم نمود یکی کار بود که بجای  
طلاست که در خواب بحث انصر بود و بحضرت دایمال هم شیر نمودار شد و دیگر با د شاه دویم و سیم  
حضرت ابراهیم بر و قی نمودن که هر دو سرخت و یکی هستند اما است تراز اولی هستند اینجا  
انصر نام و نقره نماند و در چیز باعث جنات و در قریه دینا میباشد چنانکه در باره نرفته است  
اما از طلاست تراز دوم بدینال مخرج و بدینال نمودن که آنها هم یکی سرخت تراز حیات و دیگر







و اگر که کند شود که این تاریخ را در زمان حکایت حضرت ابراهیم و آن چهار حیوان چرا  
گذشته اند جواب اینست که در آنوقت خداوند عالم وعده اولاد حضرت ابراهیم داده  
و بعد حضرت اسراعیل را بر کرامت فرموده و این پیغمبر را از اولاد اسراعیل بوده البته با  
که تاریخ از آن روز بگذرد اند که حق بر کفر بگذرد و پیغمبر از این بالاتر نیست و  
که هزار و پانصد سال بیشتر حضرت دانیال خرد بدهد و در همان وقت معین هم اخبار انبیا  
واقع شود بلا خلاف زیرا که حضرت ازین پیش نبوت و عیسا شد هر کس که از پیغمبر علی  
متین بگذرد و خود را بر عقب و لحاج اندازد بر معلوم است که هر که انکار فرموده خدا را  
بگذرد و دین و عذاب اهرت از برای او مهیا است که خداوند دنیا و الاخره خواهند  
ان شاء الله خداوند همه مامان براه حق و دلائل کند آن قابل هدایت باشیم ان شاء الله  
در اینجا بی صبح گفته که در آخر مقام مقدس مصفا علیه و صلی الله علیه و آله و سلم  
با این معنی دیگر آنکه در میان چهار حیوان و خواب و ایالت بی دیدن و فاصله  
ظاهر خواهد شد و اینها را جمع انبیا که در سابق ذکر شد و در اینجا هم و ایالت فرموده  
در آیات همین چهار پادشاه خدای ایران پادشاهی را بر ما تکلیف اند که تعالیم پادشاه  
نباه نشود تا قیام قیامت حال هرگاه این پادشاه را از طایفه بنی اسرائیل بدانیم باید  
این بنی و هزار سال که بی خبری اسرائیل هم رسیده باشد تا فرق بدیگری نرود و  
الآن از بنی اسرائیل هم گویی هم رسیده و الآن مدت مدیدی است که از وعده می گذرد  
منته پس لازم است که العباد بالله حضرت دانیال پیغمبر را کاتب بدانیم و این هم که

درگاه

و هرگاه بقول علماء یهود بگوئیم بعد ازین هم پیغمبر خواهد آمد ازین هم صبح نبوت یکی  
اینکه هیچیک از این چهار پادشاه از بنی اسرائیل باقی نیست و اینجا فرموده که در آیات  
آن چهار پادشاه همه عالم متفق اند و قایلند که آیات چهار پادشاه از اول تا آخر  
باید هزار سال طول بکشد و دلیل از قول انبیا آورده اند که بحث انبیا را نباید از این  
چهار پادشاه آورده و حالا بعد از آن هزار سال گذشته و هزار و دویست و یکم هزاره از  
آن گذشته با این ورد ها چه خواهیم کرد اگر بگوئیم که مراد از این چهار پادشاه قوم  
پرست منطوق است یا بی فهم و در وقتی میشود که بگویند با همه محسوس و بیرون  
مرویی هنوز باشد چونکه این چهار پادشاه را محسوسه اسم برده است پس باقی  
بمانیم که جاب پیغمبر از زمان با این طایفه ها جنگ و نزاع کرده و در راه میهمان ساخته  
محد بلکه اسم ایشان باقی نمانده مگر آنکه همه را منکوب ساخته و زیاده از ایشان را بدین  
و این خود را زوده بهمان تخریکه حضرت دانیال فرموده هانند که درین تابستان ایشان  
را باد پیروز و در هیچ جا یافت نشود و آن سن که مرده شده بان صدم خوردن کوه نیز  
شده و همه را بر کوه همین طریق و بی کورک ذکر کرده که نابود می کند و جمع را خود  
بود میشود باری و قیامت که انصاف داشته باشیم می بینیم که همه این حکایات در شان  
پیغمبر است که از حضرت نامعرب عالم همه ملای درین و این او آمده اند و باز هم می آیند  
مرور روز و زیاده تر شود و این مقدار که را به بنی اسرائیل می توان قرار داد و بعد ازین بحث  
که مایه کور شد از اینها که گذشته اند و از برای طایفه بنی اسرائیل حای و سامانی قرار داده













بوده معلوم است که این پیغمبر بی همتا است و بعد در حرف میم گفته بود جمله باشد یعنی تا  
خارج کل ادیان بوده باشد و در حرف نون گفته بود که تا بیعی مردم را از یکی که در و شاف  
اسلام هدایت کند تا به هم که کرده شده چنانچه مشهور است که در خانه کعبه سید است  
گذاشته بود نداده را این پیغمبر است و خلق را بت بر حق مانع کرده و برادر است و لا  
و هدایت کرده و در بدین دین خود را در و حق با شاهان عظیم الشان مثل عباسی و  
مروم و قریل و غیره فی الواقع شریک نیست چنین کاری و چنین عملی عمل نبوت است خلق را  
برای که برادر است دعوت کردن و هدایت نمودن با وجود این با وجود ایشان مراعیه کردن  
دین با واجبات و خواندن پیغمبر این دین در ترقه کسی نیست مگر با مداد حضرت با مدعیان و کاتب  
جمع میخوان گفت نظر کن در نزول هیچ طایفه از عرب نیست ترش بودند و فیکه اعجاب بر سر است  
معرفت شدند با چنانکه کو و نزع کردند و هدایت فتح کردند و بر همه غالب شدند با این قابل  
شکر است چنین عملی از جانب خداوند است و در را جل سعادت چندان نداشتند مگر آنکه  
مراقبت ایشان الله اکبر الله اکبر بوده خداوند را بزرگی با و مکاروند و مدد از او  
و خود را میروند به هر چه قدر شکر بود و بر همه غالب میشوند و جمع بر سر است و مکاروب و  
مغالوب ساختند و بجا را شستند و بجا را کلاه خراب کردند و جمع خلق را بسوی خداوند  
تبارک و تعالی خواندند و بت بر سبی را از میان خلق عالم بر انداختند این چیزی نیست که بر  
و نهان باشد اما ظاهر هر دو است که جمع خلق گمراه بودند و هیچ کس در روزی از زمین خدا  
نشان نبود مگر قلیله از طایفه بنی اسرائیل که انهم و رو فتیکه در شفت مباداند خدا را

یا مبراز

۲۴۶ ۱۹۱ ۲۴۶  
۲۴۶ ۱۹۱ ۲۴۶  
۲۴۶ ۱۹۱ ۲۴۶  
۲۴۶ ۱۹۱ ۲۴۶  
۲۴۶ ۱۹۱ ۲۴۶

با و میروند اما از فیکه در سبابت و راحت بودند خداوند را بر سرش چاکر و مدله از همان خلقت آدم با  
از همان پیغمبر از زمان جمع انبیاء که آمدند حق حضرت موسی بن هدایت و شفت بر و در و خدا  
که خلق را بسوی خداوند بخوانند چنانکه این پیغمبر است که شد و خلق عالم را بسوی خداوند  
و هر یک در جواب ان بزرگوار چه سخنهای نااسته گفتند و چه صامها با حضرت زدند  
با ان پیغمبر خدا با ایشان در کمال برکت و مهری در جواب هر یک سخنان ایشان میفرمودند  
چه که تم شماعل آنکه شمار از ره کج برادر است و دلائل و هدایت میگویم از خداوند بر سید  
از عذاب آخرت بر سید و میباید بر اینکه خداوند از شما خشنود باشد بت بر سبی کنید  
خداوند میباید بر سبی کنید با وجود این طایفه بر و عاودا و مکاروب میدانستند با وجود  
این و لا باها با وجود این اشیای نور و کتب انبیاء که تمام اخبار را و معیوت شدن او و  
دین و این و شریعت و احکام او را خداوند تبارک و تعالی در میان شماهای طایفه  
علما بردارد و این بقیه خبر ده اند از شماها خود عالمید و میفهمید بر چه قدر توان کنید  
اگر میگویند ما عالم نیستیم و در سبب خواند ایم از منم که از علما شما هم مضافند  
این پیغمبر حق چه در و گفته او لا گفته خدای است حق است قیوم است ازلیت ابد  
مرحمت است مرحمت است قدیم است عفا است ستار است غیر از این گفته این که در و  
بیت تا یا گفته که من آمده ام و پیغمبر بر شماها تا آنکه شماها را برادر است و دلائل  
کم غیر از این چیزی نگفته نه آنکه گفته باشد که نه آنکه گفتند و در و کوبید مال بیکدیگر برکت  
برید خداوند را ستایش و بر مائی تا کنید خدا را با غیر از ستایش کنید من آمده ام و میگویم







Handwritten marginal notes at the top of the right page, including the phrase 'الحمد لله الذي هدانا لهذا'.

داشتند ایشان از این لوح بودند هر چه میخواستند و با اینها صنعت و دلالت میکرد  
او را میگفتند و اطاعت او را میکردند و کفر و صیور میزدند مانند حضرت زکریا و ادریس  
با آرزو شهید گردیدند و حضرت عیسی را کشتند و سکا کردند و هم چنین که دنیا بچین  
کشد و هم چنین بر حساب زکریا را کشتند و هم چنین حضرت موسی را با عقاد و خردشان  
و دیگر کشتند اگر چه در عقیقت کشته نشد و دیگر کشته نشد بلکه قاتل او کشته شد  
و دیگر کشته شد و حضرت عیسی با همان رفت و هم چنین حضرت و ایسا را پیغمبر داده و  
مروده که بعد از شصت و دو هفته بخت میآمد مسیح و یسعی از برای او بخت یعنی  
در نظر خلق چنین میباید که او بخت شد و دیگر حضرت بر میای پیغمبر و در ماه مظلوم  
انداختند و فراموش کردند که چه شد و حال با همه این احوال کم بخت که ایضا در تیره  
اینان بوده است نیست بحضرت رسول خدا تعالی زدند و چه قدر او را از بیت خود زدند  
اگر چه برای خود رسیدند و میسر شدند و چهل سال پیشتر طول نکشید بخت انبیا  
خواب شد و الا خداوند تعالی ایشان را هدایت نماید که در بخت المقدس اول سه معیت  
داشتند اما در بخت المقدس ثانی هیچکس معیت نداشتند مگر معیت صغیر و حال نه  
که سرخشی انطاقد چه قدر است که هیچ بروی خودشان نیاروند که این هنگام  
غریب شدن بخت المقدس کم مقدسه نایب که احش را گذارده اند که بجهت معیت  
بوده و میگویند که بجهت این بوده که حضرت عیسی را سکا کردند و در ظاهر شهید  
کردند و سهلت که اسادهای دیگر که معنی کفر بود بران دادند و معنی کفر

Handwritten marginal notes on the right side of the right page, continuing the commentary.

Handwritten marginal notes on the left side of the right page.

Handwritten notes at the bottom of the right page.

که پی پی پی شده اما عاقلانند از قدرت کامله پروردگار عالم با وجود اینکه انبیا  
این خبر را داده اند هم پی پی پی بودند و هم اینکه خلق او را خدا میدادند و میگویند  
در کتاب میگوید پی پی پی در راه و پی پی پی در محافل و پی پی پی در محافل  
چه در میان هزارهای پی پی پی و اگر چه یکی یکی از برای من شخصی بزرگی که در میان پی پی پی  
اسرائیل سلطنت خوانی کرد که در میان پی پی پی از نیکوایان پی پی پی بوده است از پی پی پی  
خواهد آمد بنا بر این تازه اینکه پی پی پی برآید و پی پی پی برآید پی پی پی اسرائیل برگردد  
تسلیم خواهد نمود و ایضا که پی پی پی خداوند و پی پی پی نام خداوند خدا پی پی پی  
خواهد نمود و ایشان سکونت خواهند کرد در هر یک که حال تا آنکه انبیا پی پی پی معظم خود  
هدایت شوند و پی پی پی سلطنت خواهد بود و دیگر بر میای پی پی پی کتاب خود و فصل  
پی پی پی در راه پی پی پی فرموده که خداوند میفرماید که اینک روزها میاید که سخن  
خبری که بخاندان پی پی پی اسرائیل و خاندان پی پی پی و مردم انبیا خرام خود دران ایام و در  
زمان از برای او و شایعه عدالت بقیه میفهمیم که انصاف و عدالت را در زمین جاری  
خواهد ساخت و در آن ایام پی پی پی انجات خواهد یافت و در سلیم باه بخت سکونت خواهد  
داشت و اسمیکه بران خوانند خواهد شد پی پی پی و پی پی پی است یعنی خدای صمد پی پی پی  
و دیگر در فصل بخت و پی پی پی در راه پی پی پی فرموده که خداوند میفرماید که اینک روزها  
اینکه از برای او و شایعه عاوی پی پی پی که طوکانه سلطنت خواهد نمود و دیگر  
در سیه در زمین انصاف و راستی را جاری خواهد کرد و در روز کارش پی پی پی

و انصاف







و در باب سیم که بیان می نماید در وجهی که در آن  
 پسر برادر ولد و خداوند این گفت که او را ماهر شالاک  
 شد که بی تردید در آنست خدایه شد اند خدایه که خداوند خدای و قدر نامه  
 ضعیفی خاوند ظاهر شود و آنجا میرسد که به بنده که هر چه باشد نزد من  
 شد و در اینست این معنی است که حساب کشید و هر که این نازک شد و او شکست و در  
 را میاید آن اوقات میگویم که چون برود است و این در باز کرد و درون خردی که در حاله  
 باید بشود البته این علامتی و معنی خواهد بود نشان که در این صورت میتوان گفت که  
 این آن نیست این خرد و دیگر خبر است و آن دیگر خبر است و دیگر در بعضی فهم فرموده که (۳)  
 او را چه انوشیروان بدی خداوند است و اینجا میفرماید یعنی در فصل هشتم اسم او را  
 ماهر شالاک برنجی امید یعنی تحمل کن تاریخ را و شتاب کن عادت را و این غرضی تا  
 ظاهر فرست است باین دلیل متون گفت که انهم آن نیست لیکن نقل با که در آن  
 ایام بیت المقدس بود غرضی نیست چرا که هیچ پادشاه خبر میدهد و اینکه من در اینجا  
 ام بجهت نقل حضرت عباسی را که کسی خواهد نگار کند که نشد بلیست از وقت که دریم  
 که از قدره کامله خداوند استعدا نماید و چنانکه نقل در مرقع اصفهان است و انهم نقل  
 آن خواهد بود با وجودیکه خردی که در اینست که انشان متفق اند که هر که بر صبر است  
 و سکون است که هیچ بر صبری پادشاه شده است لیکن چنین تا و بلی میگوید که ما در صبر  
 و خرد صبری بجهت برود و با که در و حاله شده و حکایت حمل از این چنین میگوید که







وامت بعد از اوقات در نماز سجود دارند و در هر روز شصت و هفت بار اول تا آخر گفته  
 تا آنکه در هر روز هفت و بیست و پنج بار برای طواف میگویند و بعد از آنکه طواف تمام شود  
 فرایند جمع طواف نمیکند اما مسرور شد و میگویند که تو را بعد از یک بار  
 گوید و بر این طواف خدایت خدای که در آنجا و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 تا بهین حصول خود را خواهد داد و خدای مهربان بخواهد در دوقای که این طواف را از او  
 تو رسید این ایه هم بخوانی از آن میان میدهند که اوست و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 بیستم دالت بر امتان بعد از اوقات که در هر روز حضرت را در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 که تمامی طواف و قبلها و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز  
 چهل و هفت درایه آخر فرموده سروران قومهای یعنی قوم خدای ابراهیم جمع گردیدند  
 که سیرهای زمین از آن خداست که بسیار تعالی است معلوم است هر کس که خدا ایمان  
 تمام خلاص است باشد و هر چه بخواند از این کتاب باشد هرگاه بخواند این کتاب را هر روز  
 بیاد و یاد خارج میگرداند از قوم خدا چنانچه از قول انبیاء داریم اول در کتاب حزقیل  
 در فصل بی و هفتم درایه بیست و یکم تا آخر فصل بخوان معلوم میشود که وقتیکه بنی اسرائیل  
 بدایت بودند از قومیت خدا خارج بودند و وقتیکه میخواست ایشان را جمع کند در وقت انقاص  
 نانی بر سر بانه و قوم خدا خواهد شد و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز  
 فرموده خدا صبر نماید که احسن الوعی بکند بعضی که شرافت من نیستید و در هر روز  
 من از آن شرافت خود در درایه و در هر روز فرموده است که قوم من نیستید و در هر روز

و چون بنی اسرائیل از خود  
 گذشتند بیست و هفت  
 در فصل بیست و هفتم  
 خداوند سبحان هم با این  
 که از قومیت من نبودند

م. ر. ح.

مهر بیرون آمدند قوم خدا را بدیدند و ما را و قیام بدلت آمدند و خارج از قوم خدا شدند  
 با آنکه از آن که هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 میگوید که این ایه در هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 که در هر روز بیست و دو فرموده است درایه بیست و یکم تا آخر فصل بخوان معلوم میشود  
 که این فرموده در روز و در آنجا که هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 داشت در هر روز که در هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 و خواهند آمد و عدالت اول نبوت بکند و قیام بدلت آمدند و ما را و قیام بدلت آمدند  
 ششم درایه اول از این فرموده است تا آنکه بخوانند سرانجام ای تمامی زمین بخداوند و درایه  
 ششم گفته با عزت قدس خداوند را سجده نمایند ای تمامی اهل زمین از حضور او بپسند  
 در میان طواف بگویند که خداوند سلطنت میباید بدیدر سیکه جهان بخدای استوار  
 شده است که متحرک شده است و اقوام را بر این حکم خواهد نمود آسمان ها تا زمان و  
 زمینها مسرور شوند در راهها بخروند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 انگاه تمام عالم در خشنای جنگها بجزیم آمده خواهد شد در حضور خداوند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 جهان را بصدق و اقوام را بر این فرموده است تا آنکه بخوانند سرانجام ای تمامی اهل زمین بخداوند و درایه  
 و بگویند در اینجا فرموده که هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 اسلام است پس الان ما بپسندیم که در هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند  
 این است که من گویم و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند و در هر روز جمیع طواف تو را بشکند

۲۰۶۴  
 ۲۰۶۴  
 ۲۰۶۴  
 ۲۰۶۴







یعنی تمامی این لعنتها بر روی نموده است و تعاقب نموده است تبر خواهد بود چنانچه  
هلاک شدند زیرا که بقول خداوند گوش ندادی تا آنکه از امر و نواهی و قوانینیکه  
تو را مقرر نموده بودم می داری برای تو و برای اولاد تو ابدی ایست و عجز خواهد  
بود حال مرا اینجا ذکر فرموده که این لعن ابدی خواهد بود برای بنی اسرائیل و نسل ایشان

اما ابن اقل عباد محمد رضای جدید الاسلام از این کلام یاس ابدی ندانستم بجهت اینکه  
لفظ عولام در اینجا میفرماید و هر جا لفظ عولام مذکور شد عدد و میباشند چنانکه قبل  
از این مذکور شد چنانکه عولام میفرماید در جای دیگر با تو س ابدی میفرماید چنانکه  
کتاب هاروت پیغمبر در فصل پنجم درایه اول و دوم فرموده و در سوره اسرا اهل افتاده و دیگر  
خواست بر روی زمینش موقوف شد و احدی نیست که ورا استاده و دانایس اینجام  
چون یاس است بایسان داده و دیگر اگر بگویند که ابن جریر یاس ابدی نیست ایه دیگر در کتاب  
نیاحات بر میای پیغمبر در فصل پنجم درایه بیستم فرموده چرا ما را ابد افراوش میفای  
و بطول زمان ما را واکنداشته و دیگر اینجا بر میانام کرده لفظ ابد افزوده هرگاه بگوئیم که  
ابن ایه بجهت پست المقدس اول است نمیشود بسبب اینکه پست المقدس اول خودش جزا  
است که در پست المقدس اول هفتاد سال بیشتر طول نمیکشد چنانکه در فصل پست و پنجم  
کتاب بر میا نوشته درایه اول کلامیکه در سال چهارم پیرو باقیم پسر پشاپاد شاه  
که سال اول تنو که نصر پادشاه بابل بود به بر میا و در باره تمامی قوم پیرو دایر سید تا  
دهم نوشته ذکر بد رفتماری و بد عملها اینکه طایفه پیرو دایر سکند و درایه یازدهم نیز  
فرماید که تمامی این مرتبین محل خرابی خواهند بود و اینطایفه هفتاد سال بیاد شاه بابل  
بندگی خواهند نمود و خلاص میفماید که میشود بعد از تمام شدن هفتاد سال بیاد شاه بابل و  
و بر ولایت کلدانیان مکانات کتاهان ایشان را هر خرم دار و از آنجا بیهایی و ایی مبدل  
ساخت و دیگر در فصل پست و پنجم میفرماید درایه دهم را از نو که خداوند میفرماید که بعد

از وجه  
تکون در این آیه لفظ علوم که نفهم  
البدیات است مفهومی و اولی البدیه  
این آیه لفظ علم از آیه دیگر ما  
میفهمیم ضایحه  
که ماه لا یصح تفسیر کائنات  
تَعْدِ بُنُوْلًا وَ مَخْ بِأَمْرٍ





تجدید آثار

عسا  
 نیشیاد و نای بیکون  
 یعقوب ایم اشک  
 نصیح کل معسین  
 کی هیتی هم علمت اسرائیل  
 نتم ادونای الوم حصا  
 کونی و لا یخسوا لکم سلبو  
 حات عکمل ها غرابا  
 و توفید این مشایخ حضرت  
 دار و دیوار بر سر و سر  
 فرموده در اول ایام که  
 با او مرا خوانستیم و سر  
 آورده که استیم و این خبر  
 داد و فرمود در وایه دگر  
 که میباید هر روزت با او  
 خبر بدید و بر آنکه حرات  
 و نعل ها را با نعل باک آ  
 ندرت در یکا میفرمود و در  
 کوفت کوفت کوفت کوفت

تمام شدن سال در بابل شمار باز دیدم خوام نمود و چنان میکردی خود را بر شما نایب خوام کرد  
 و شمار باین مکافات باین مکان باز سر خوام آورد بر دره و بر تنیکه خود بر میاء خرمقناد  
 سال را بدید و بکار این لفظ ابدا را جلوت میگویند به بیت المقدس اول قرار دارد اما شش  
 ایستگاه این شخص اوصاف داشته باشد این واقع تو در کتاب عاموت در فصل هفتم در  
 هفتم میفرماید خداوند عزت یعقوب قسم یاد کرده که تمامی اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم  
 کرد اینجا کلام را تمام فرموده و هم قسم خورده و هم فرموده که تمامی اعمال ایشان را هرگز فراموش  
 نخواهم کرد آنرا بگوئیم که این ایده هم از برای بیت المقدس اول بوده در فصل ششم در آید هفتم  
 میفرماید خداوند بذات خود سوگند فرموده که من از جاه یعقوب مستقیم و قمر هایش را  
 به غرض دارم باین سبب شهر و بر این را سلیم خوام نمود و در آیه آخر که چهاردهم است  
 فرموده بدین سبب که خداوند میفرماید که اینک بنده من خاندان اسرائیل من بر ضد  
 شما طایفه را بر میا نلینم که شمار از مدخل حات تا بنهر وادی با اعل خواهد نمود  
 پس با این دلا بهای یا ش و بکار چه امید و آری میباید که ختم ایطاری دارند بچه  
 کلام و کدام برهان و بچه دلیل خواهد بود که هیچ دلیلی از هیچ جای توبه و کتب انبیا  
 ندارند بلکه هر چه نفر میگویم و هر چه جستجو میبایم و در توبه و کتب انبیا و کتب بطلان  
 ایشان و در نشان و خبرهای تمام شدن دولتشان و عزتشان و بکار چه میبایم و  
 انبیا خبر داده اند که این ذلت و باره بی اسرائیل امید بخلاصی و نجات انبرای  
 ایشان نیست مگر به نجات ایشان ایمان آوردن باین و این بفرمان زمان حاصل خوا

۱۴۸

این که با او  
 در توبه و کتب  
 انبیا و کتب  
 بطلان ایشان  
 و در نشان و  
 خبرهای تمام  
 شدن دولتشان  
 و عزتشان و  
 بکار چه میبایم

و در این زمان  
 که در کوفت کوفت  
 کوفت کوفت کوفت  
 کوفت کوفت کوفت  
 کوفت کوفت کوفت



